

بدون ستاد رهبری انقلابی پرولتری مبارزات
توده های خلق به پیروزی واقعی نمی رسند

قیامها و مبارزات آزادیخواهانه توده های
خلق در چند کشور عربی در شمال افریقا و
شرق میانه و ارزیابی از نتایج آنها

نویسنده: پولاد

فهرست

- 4.....خیزشها و تظاهرات توده های خلق درکشورتونس
- 13 موج اعتراضات و تظاهرات مردم مصر:
- 44 اعتراضات و قیامهای مردم درلیبی:
- 67 اعتراضها و شورشهای مردم دربحرین:
- 70 تظاهرات و اعتراضهای مردم دريمن:
- 73 اعتراضها و تظاهرات مردم درمراکش:
- 75..... اعتراضات و تظاهرات مردم درسوریه :

پیشگفتار

از اواسط ماه دسامبر 2010 میلادی موج قیامها و تظاهرات خود جوش توده های مردم و روشنفکران مترقی، کشورهای شمال افریقا و شرق میانه رافرا گرفته است. این جنبشهای آزادی خواهانه تاحدی نشانه از بیداری خلقهای این کشورهاست که در زیر فشار استثمار و استثمار همه جانبه رژیمهای ارتجاعی و ضد مردمی، خود کامه و استبدادی و شدت بهره کشی سرمایه های امپریالیستی بستوه آمده اند. بانگاهی اجمالی بتاریخ معاصر این کشورها: برخی از اینها کشورهای اند که با پیروزی جنبشهای آزادی خواهانه توده های مردم علیه قدرتهای استعماری و امپریالیستی به استقلال و آزادی ملی رسیدند، مانند کشوریمن که بخش شمالی آن در سال 1943 و بخش جنوبی آن در سال 1967 با طرد سلطه استعماری امپریالیسم انگلستان استقلال خود را حاصل کرده و در آن رژیم «دیموکراتیک خلق» وابسته سوسیال امپریالیسم روس بقدرت رسید. هر دو بخش یمن در سال 1990 میلادی با هم متحد شدند و جمهوری یمن بوجود آمد. اما در سال 1994 جنگ خونینی بین دو طرف رخ داد که سرانجام بخش شمالی بر جنوبی چیره شده و اتحاد دو بخش یمن تامین شد. کشوردیگر الجزایر است که از سال 1830 تا سال 1962 زیر تسلط استعماری امپریالیسم فرانسه قرار داشت و خلقهای آزادیخواه الجزایر با مبارزات مسلحانه و یک و نیم میلیون نفر قربانی، پوزه استعمارگران فرانسوی را با خاک مالیدند. عده دیگر کشورهای هستند که در آنها گروهی از نظامیان با افکار میهن پرستانه و ضد استبدادی اقدام به کودتا کرده و شاهان مستبد، مطلق العنان و سرسپرده قدرتهای استعماری و امپریالیستی را سرنگون کردند و رژیمهای جمهوری تشکیل دادند، مانند کشورهای مصر، تونس، لیبی و همچنین کشورهای عراق و سوریه. عده هم از جمله کشورهای اند که توسط رژیمهای شاهی خود کامه اداره می شوند مانند بحرین، اردن و مراکش. در کشورهای مصر، تونس، لیبی و یمن در طی 4-5 دهه اخیر هر یک از رئیس جمهورها برای چند دهه بر سر قدرت بوده اند. رژیمهای حاکم در این کشورها نه اینکه در راه ترقی و انکشاف اقتصادی و اجتماعی این کشورها و بهبود شرایط زندگی و رفاه توده های مردم اقدامات لازم انجام نداده اند که با سلب آزادیهای سیاسی و بی حقوقی توده های مردم فضای استبداد و اختناق را در جامعه حاکم کردند که همین اوضاع و شرایط موجب اعتراضات گسترده و خیزشها و قیامهای توده های مردم علیه این رژیمها گردید. در این کشورها توده های مردم از چند دهه باین طرف چنان تحت تأثیر تبلیغات دولتهای شان متوهم بوده اند که به رهبران این کودتاها و حاکمان این کشورها منحیث "قهرمانان ملی" می دیدند. اما از یک طرف وسعت و شدت استبداد و اختناق سیاسی و فساد اداری و مالی دولتها و بلند رفتن نرخ بیکاری و فقر و تنگدستی توده های مردم و از جانب دیگر ارتقای نسبی سطح بیداری و آگاهی آنها خاصاً اقشار روشنفکر و تحصیل کرده مربوط به طبقات پائین و متوسط جامعه، شرایط حاکم را برای آنها غیر قابل تحمل ساخته است. این قیامها و جنبشهای سیاسی و اجتماعی در چند کشور عربی ناشی از فوران خشم متراکم توده های مردم است که طی چند دهه در شرایط فقدان آزادیهای سیاسی و تحت شرایط استبداد، اختناق و سرکوب طبقات ارتجاعی حاکم به کمک و حمایت امپریالیسم زندگی کرده اند. بعبارت دیگر تشدید تضاد توده های خلق این کشورها با طبقات حاکم ستمگرو استثمار و سلطه امپریالیستهای غارتگر حامی آنهاست که بشکل تظاهرات و قیامها خود جوش بظهور رسیدند. دیده شد که در تمام جریان این خیزشها توده های مردم و روشنفکران آزادی خواه در مبارزات حق طلبانه شان علیه دولتهای ستمگرو ضد مردمی، همبستگی کم نظیری از خود تبارز دادند. این جنبشهای حق طلبانه بر بیداری و رشد سیاسی توده های مردم این مناطق شدیداً اثر گذاشته و روحیه اتحاد، همبستگی و همیاری بین آنها را در مبارزه علیه طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم تقویت نموده است. اثرات جهانی این جنبشها و تبارز شجاعت و از خود گذری توده های مردم و روشنفکران مترقی و مردمی در این کشورها نیز حایز اهمیت هستند. در این مبارزات توده های مردم و روشنفکران هر نوع خطری را بجان خریدند و از هر نوع تهدید طبقات حاکم و ماشین سرکوب آنها نهراسیدند و بی باکانه بر کاخهای ستم

چند قدرت استبدادی در شمال آفریقا و شرق میانه یورش بردند و آنها را از مقامهای بلامنازع قدرت بزیرکشیدند. آیا با تمام این همه مبارزه، فداکاری، قربانی دادن و از خودگذری توده های مردم و روشنفکران مردمی و مترقی در تونس و مصر و لیبی و دیگر کشورها، توده های مردم به خواستها و اهداف سیاسی و اجتماعی واقعی آنها دست یافته اند؟ اساسی ترین سؤال همین است. با ارزیابی از خصلت و نقش رهبری این جنبشهای توده ای حق طلبانه، می توانیم درباره ای نتایج آنها اظهار نظر نماییم. از آنجائیکه "بدون اندیشه انقلابی جنبش انقلابی ای نمی تواند وجود داشته باشد" و کمبود رهبری حزب انقلابی پرولتری در تمام این جنبشها به شدت محسوس بوه است؛ از اینرو دست آوردهای راکه بتواند خاستهای توده های مردم را بر آورده سازد، نمی توان انتظار داشت. و تحقق خواستهای واقعی سیاسی و اجتماعی توده های مردم در این کشورها زمانی امکان پذیر است که مبارزات آنها توسط یک حزب و واقعاً انقلابی پرولتری رهبری شود. بعبارت دیگر احزاب انقلابی ای که به لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی این آمادگی را می داشتند تا می توانستند مبارزات خود جوش توده های مردم در این کشورها را در سرنگونی حاکمیت طبقات سرمایه دار و زمینداران بزرگ و طرد سلطه امپریالیسم و تاسیس نظام های دموکراتیک مردمی سمتهی و رهبری کنند. و ملاحظه میشود که این کمبود در تمام این جنبشهای خود جوش توده های مردم به شدت احساس میشود.

خیزشها و تظاهرات توده های خلق درکشورتونس

مردم تونس در سال 1956 میلادی استقلال خود را از فرانسه گرفتند و حبیب بورقیبه منحیث اولین رئیس جمهور این کشور انتخاب شد. با ادامه حکومت حبیب بورقیبه هر چه بیشتر فشار مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بر مردم تونس افزایش یافت و ادامه این مشکلات منجر به قیام مردم معروف به «انقلاب نان» در جولای سال 1984 میلادی گردید. در ماه نوامبر 1987 ژنرال زین العابدین بن علی به استناد گواهی طبی (پزشکی) بورقیبه را به علت "اختلال روانی" و بیماری فاقد توانائی برای ادامه حکومت دانسته و از کار برکنار کرد. بن علی با برخورداری از حمایت و پشتیبانی ارتش تونس هر چه بیشتر بر طرف استبداد و خودکامگی پیش رفت. او در سال 1998 میلادی اقدام به تغییر قانون اساسی به نفعش کرده و دوره ریاست جمهوری را تا سه دوره پنج ساله بطور متواتر تمدید کرد. او در انتخابات 2004 و دستکاری آراء با به اصطلاح کسب بیش از 99 درصد آراء برای پنج سال دیگر در مقامش ابقاء گردید. حکومت بن علی هر چه بیشتر بر اختناق و استبداد علیه مردم و روشنفکران مترقی افزوده و حقوق و آزادیهای سیاسی مردم را محدود کرده و فشار زیادی بر احزاب سیاسی مخالف وارد نمود. در سالهای اخیر فشار اقتصادی و بیکاری خاصاً بر نسل جوان تحصیل کرده شدت یافته و تضاد بین توده های مردم و طبقات حاکم ستمگرو استعمارگر تشدید گردید و علیه حکومت زین العابدین بن علی قیام کردند. تظاهرات و شورشها از جای آغاز شد که بتاريخ هفدهم دسامبر 2010 یک جوان تحصیل کرده تونسی بنام محمد بوعزیزی از باشندگان شهر "سیدی بوزیر" در اعتراض به برخورد ظالمانه پولیس خود را در مقابل اداره ولایت آتش زد و در شفاخانه جان داد. علت اعتراض او مخالفت پولیس از میوه فروشی این جوان تحصیل کرده بیکار در کنار سرک بود. او یکی از فارغ التحصیل های دانشگاه بود که به دلیل بیکاری مجبور به این کار شده بود. بتاريخ 19 دسامبر تظاهرات بزرگی در شهر سیدی بوزیر برگزار شد که پولیس ده هاتن را دستگیر کرد. بتاريخ 27 دسامبر جنبش اعتراضی جوانان تحصیل کرده و توده های مردم در پایتخت تونس آغاز گردید و در این تظاهرات هزاران تن شرکت کردند. روز نهم جنوری با ترحم پولیس بر تظاهرکنندگان 14 نفر کشته شدند. تظاهرات اعتراضی مردم تونس در برابر عملکرد وحشیانه پولیس دولت تونس در واقع یک جرقه بود که موجب شعله ور شدن آتش خشم شدید توده های مردم در سراسرکشورتونس گردید. اما علت

اساسی را شدت یافتن تضاد توده های خلق این کشور با طبقات حاکم فنودال و کمپرادور سرمایه بین المللی و سلطه امپریالیسم تشکیل می دهد که طی دهه های اخیر بیش از پیش تحت فشار است و استثمار طبقات حاکم به ستوه آمده اند. بعد از این تظاهرات دولت تونس اعلام اصلاحات کرد، زین العابدین اعلام کرد که در سال 2014 خود را برای کرسی ریاست جمهوری کاندید خواهد کرد، از آزادی مطبوعات سخن گفت و قول برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه را داد؛ ولی توده های مردم واقشار مختلف تونس به وعده های او باور نکردند و به تظاهرات و اعتراضات شان ادامه داده و خواهان کنار رفتن بن علی و اعضای دولت او از قدرت شدند. بتاريخ چهاردهم جنوری رئیس جمهور بن علی با ترفشار اعتراضات مردم تونس با خانواده اش از تونس فرار کرد. در همین روز محمد غنوشی صدراعظم اعلام کرد که بن علی به اجرای وظایفش قادر نیست و خودش بطور مؤقت وظیفه اش را تا برگزاری انتخابات انجام خواهد داد. بتاريخ 15 جنوری رئیس پارلمان توسط شورای قانون اساسی منحیث رئیس جمهور مؤقت اعلام شد. بتاريخ 22 جنوری 2011 صدها تن تظاهرکننده در پایتخت تونس خواهان استعفای دولت مؤقت شدند. در این روز در بین تظاهرکننده ها تعدادی از افسران پائین رتبه پولیس این کشور هم حضور داشتند. این پولیس ها می گفتند که خود را بخشی از مردم تونس و از قربانیان رژیم قبلی این کشور می دانند. دولت مؤقت وعده داد که انتخابات سراسری را در شش ماه آینده برگزار کند. مردم تونس با حضور تعدادی از اعضای حزب حاکم سابق در هیأت دولت جدید و ادامه حیات سیاسی این حزب ابراز ناراضی کردند و بتاريخ 23 جنوری اعلام شد که پولیس تونس دو سیاستمدار نزدیک به زین العابدین بن علی را زندانی کرده است و همچنین وزیر داخله سابق و مشاور رئیس جمهور سابق حبس خانگی شدند. در همین روز مردم معترض از شهرهای دیگر به معترضین پایتخت پیوسته و خواهان استعفای محمد غنوشی صدراعظم و اعضای دولت مؤقت شدند. همچنین اعلام شد که 23 تن از اعضای خانواده رئیس جمهور سابق هنگام خروج از کشور دستگیر شدند. تلویزیون دولتی تونس تصاویری از طلا و جواهرات متعلق به اعضای خانواده بن علی را پخش کرد که توسط دولت مؤقت مصادره شد. در همین روز تظاهرکنندگان جدیدی از یک منطقه روستائی از شهر "منزل بوزیان" وارد پایتخت شدند. راه پیمائی اعتراضی این افراد "کاروان آزادی" نام گرفت. همچنین اتحادیه عمومی کارگران تونس حمایت خود از تظاهرکننده های مخالف دولت مؤقت اعلام کرد. با ارزیابی از جریان خیزشهای مردم تونس و شعارهای مطروحه آنها، در ماهیت این یک جنبش آزادی خواهانه و ضد استبدادی با خواسته های بورژوا-دموکراتیک است. گرچه بعد از سقوط حکومت سابق از شدت مبارزات مردم کاسته شده است؛ اما ملاحظه می شود که این مبارزه در جهت تحقق خواسته های برحق مردم تونس ادامه دارد. بخشهای از مردم تونس بعد از فرار زین العابدین بن علی و تشکیل دولت مؤقت از پیروزی "انقلاب" شان سخن گفتند؛ اما در حقیقت این تحولات سیاسی اخیر که با ترفشار مبارزات مردم تونس بوجود آمده است و هم با تحلیل و ارزیابی عینی و علمی از ماهیت این تحولات، نمی توان آنرا به مفهوم واقعی کلمه پیروزی انقلاب مردم تونس دانست. ولی آنچه که قابل دقت است که در تمام روزهای خیزش و تظاهرات مردم تونس، مطبوعات امپریالیستی این خیزشهای حق طلبانه آنها را "انقلاب" خواندند. امپریالیسم و ارتجاع سعی کردند و می کنند تا به مردم تونس و مصر و دیگر کشورهای عربی که تقریباً همزمان علیه نظام های ارتجاعی ضد مردمی در کشورهای شان قیام کرده اند، این ایده را القاء نمایند که شما می توانید به شیوه مبارزه مسالمت آمیز هم انقلاب کنید و از خشونت بپرهیزید. و در تمام این مدت در حالیکه دولت تونس با شدت و خشونت تمام علیه مردم معترض عمل می کرد؛ لیکن رادیوها و تلویزیونهای امپریالیستی مردم را از توسل به خشونت بر حذر می داشتند. قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی از مبارزات مسلحانه انقلابی توده های خلق که توسط اندیشه های انقلابی پرولتری رهبری شود به شدت وحشت دارند و آنرا "خشونت و اغتشاش" و یا حتی "تروریسم" تبلیغ می نمایند. اینها حساب شده همین خیزشهای مردمان تونس و مصر را با همین دست آوردهای محدود آنها "انقلاب مردم" تبلیغ می کنند تا مفهوم انقلاب واقعی توده های خلق را در اذهان آنها

مخدوش و مغشوش سازند. از همین حالاعده ای از روشنفکرانها و رویزونیستها در سطح بین المللی خیزشهای خلقهای کشورهای عربی از شمال افریقا تا شرق میانه و یمن و ایران و بحرین را "انقلاب های قرن بیست و یکم" تئوریزه می کنند. چنانکه شکست انقلاب توده ای خلق نپال را (که با ده سال مبارزه مسلحانه تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در سال 2006 در آستانه پیروزی قرار داشت، بانحراف رویزونیستی رهبران این حزب که با انقلاب مردم پشت کرده و تسلیم ارتجاع فئودال کمپرادوری و امپریالیسم شدند) پیروزی انقلاب سوسیالیستی در قرن بیست و یکم خوانند. و یارژیم بورژوار فورمیست هوگو چاوز در کشور وینزئوئیلارا پیروزی انقلاب سوسیالیستی در این قرن تبلیغ می کنند. این گونه تبلیغات متوهم کننده از جانب سنجهای مختلف رویزونیستها و اپورتونیستها در سطح جهان درگمراهی اذهان توده های خلق نهایت مضراست و این شیوه تبلیغات سوء خیانتی دیگری است که رویزونیسم بین المللی علیه کمونیسم و جنبشهای انقلابی پرولتری انجام میدهند.

از آغاز موج اعتراضات و تظاهرات در تونس شعار مردم سقوط کامل حکومت زین العابدین و حزب حاکم، " جنبش دیموکراتیک قانون اساسی" بود. در این اعتراضات حدود دوصد نفر کشته و صدهاتن مجروح و صدهاتن دیگر از معترضین زندانی و شکنجه شدند. دولت مؤقت تاحال از جمله ای خواستهای مردم؛ آزادی فعالیت احزاب سیاسی و آزادی مطبوعات را اعلام و زندانیان سیاسی را آزاد کرده است. اما مردم معترض تونس خاصتاً روشنفکران و تحصیل کرده های طبقه متوسط جامعه به اعتراضات و تظاهرات شان ادامه داده اند. آنها می گویند که نگران آینده بوده و خواهان برقراری یک رژیم دموکراتیک در تونس هستند. گرچه با اثر فشار مردم معترض بتاريخ 27 فبروری محمد غنوشی صدراعظم مؤقت استعفاداد و بتاريخ نهم مارچ صدراعظم جدید حکومت مؤقت؛ حزب زین العابدین و بتاريخ 12 مارچ سازمان پولیس مخفی و وزارت اطلاعات رژیم سابق رامنحل اعلام کرده و گفت که جای آنرا سازمان امنیت ملی خواهد گرفت. و نیز وعده داد که اصلاحات سیاسی صورت می گیرد.

با ارزیابی از اوضاع کنونی تونس مردم تونس تاهنوز به خواستهای دموکراتیک شان دست نیافته اند. اما موضوع قابل توجه اینست که مردم تونس طی این پروسه کوتاه مبارزه طبقاتی باید به این درک رسیده باشند که بدون مبارزه متشکل و رهبری یک حزب انقلابی پرولتری به خواستهای اساسی طبقاتی و ملی شان دست نخواهند یافت. آنچه که مردم تونس تا حال به آن دست یافته اند، تعویض مهره های از طبقات حاکم است و محدود آزادیهای سیاسی و اجتماعی که آنها به تداوم آن نمی توان مطمئن بود. زیرا تازمانیکه در یک جامعه طبقاتی مسئله حاکمیت طبقاتی و روابط و مناسبات تولیدی به نفع توده های خلق تغییر بنیادی و ریشه ای ننماید، هیچ تغییر و تحول اساسی بنفع توده های خلق رونمانخواهد شد. فقط آنچه که رخ میدهد تغییرات و تحولات سطحی و روبنائی خواهد بود. بعبارت دیگر هیچ یک از تضادهای اصلی و اساسی جامعه حل نمی شود. تازمانیکه حاکمیت طبقات ارتجاعی کهن و روابط و مناسبات تولیدی کهنه و سلطه امپریالیسم پابرجا باقی بماند و فقط مهره های جدیدی جایگزین مهره های کهنه میشوند، صحبت از پیروزی انقلاب و تغییر اساسی کیفی بنفع توده های مردم بیهوده است. حال کسانی معتقد اند که در تونس و مصر "انقلاب های" به پیروزی رسیده اند؛ باید توضیح دهند که ماهیت این انقلاب ها چیست و حاکمیت سیاسی در اختیار کدام طبقه و یا طبقات اجتماعی است و تضادهای اصلی این جوامع تا کدام حد حل شده اند! که برای شان ممکن نیست. آیا مردم تونس و مصر از زیر دیکتاتوری طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم رهائی یافته و حاکم بر سر نوشت سیاسی خود شده اند؟ یا حداقل انقلاب ملی- دموکراتیک منحیت مرحله اول انقلاب اجتماعی در این دو کشور به پیروزی رسیده است و مردمان این کشورها عملاً از دست آوردهای این "انقلاب" ها بهره مند شده اند؟ که هرگز نه! اینجاست که مردم تونس باید از این مبارزه شجاعانه شان برای آزادی و دموکراسی درس بگیرند و بزرگترین تجربه و درس آنها اینست که فکر کنند که آیا با خلع زین العابدین و کابینه او از قدرت حاکمیت طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم ختم شده است که نشده است. مردم تونس

خاصتا نیروهای انقلابی و مترقی زمانی می توانند پیروزشوند و به اهداف و خواستههای اساسی شان برسند که دارای ستاد رهبری انقلابی پرولتری و ارتش توده ای باشند.

ادامه اعتراضات و تظاهرات مردم در تونس:

اعتراضات مردم تونس علیه رژیم استبدادی این کشور بتاريخ هفدهم دسمبر 2010 آغاز شد و ادامه یافت. روزنهم فبروری 2011 پولیس تونس به تظاهرات حمله کرد و (14) تن را کشت. این برخورد وحشیانه و جنایتکارانه پولیس موجب خشم فزاینده مردم تونس گردیده و ده هاهزارتن از مردم معترض به جاده های تونس ریختند و علیه رژیم زین العابدین بن علی شعار دادند. اعتراضات و تظاهرات مردم به سرعت در تمام کشور گسترش یافت و رژیم بن علی را با بحران وخیمی روبرو کرد. بتاريخ (27 فبروری) بن علی از کشور فرار کرد و جناح دیگری از طبقات حاکم تونس زمام امور دولت را در دست گرفت. بعد از فرار بن علی حکومت جدید در طی (9) ماه با ترنند و تزویر از عملی کردن وعده هایش برای اصلاحات سیاسی در تونس طفره رفت. اگرچه در فضای سیاسی تونس ظاهراً اختناق و استبداد در سطح زمان حکومت بن علی نیست اما حکومت جدید تونس قانون ممنوعیت حجاب زنان را لغو کرد. در طی این مدت مجمع قانونگذاری و انتخابات تشکیل نه شد و تونس صحنه اعتراضات، ناآرامیهای محلی و افزایش میزان جرایم بوده است. با اعلام انجام انتخابات بیش از ده هزار نفر از هشتاد حزب و گروه سیاسی در انتخابات شرکت کردند. قرار شد که این نمایندگان ظرف یکسال و تا قبل از برگزاری انتخابات پارلمانی؛ قانون اساسی جدید کشور تونس را تدوین کنند. با برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان بتاريخ 20 اکتوبر حزب نهضت اسلامی (41) درصد آراء یعنی (90) کرسی از جمله (217) کرسی در مجلس مؤسسان را بدست آورد. لیکن مردم تونس خاصتا روشنفکران با مواجهه به شرایط بعد از زین العابدین بن علی می گویند که "انقلاب" ما تمام نه شده است و ادامه دارد. در اینجا باید دقت نمود که آیا می شود تحولات سیاسی تونس را پیروزی "انقلاب" مردم تونس ارزیابی کرد. موضوعی که مطبوعات کشورهای امپریالیستی در روزها و هفته های اول درباره آن به شدت تبلیغ کردند. متأسفانه که بخشهای از روشنفکران "مترقی" تونس هم تحولات سیاسی کشورشانرا پیروزی "انقلاب" مردم تونس خواندند؛ تا که چند ماهی گذشت و مردم تونس در عمل از ماهیت اصلی رژیم جدید آگاهی یافتند و اظهار ناامیدی کردند.

اعتراضات و تظاهرات مردم در کشورهای مختلف اروپایی و ایالات متحده امریکا:

همزمان با خیزشها و تظاهرات توده های مردم در کشورهای شمال افریقا و شرق میانه؛ مردم انگلستان تظاهرات و اعتراضات خشمگینانه را بتاريخ 6 اگست 2011 در شهر لندن براه انداختند. انگیزه ظاهری این خیزش، اعتراضی بود به قتل یک شهروند انگلیسی توسط پولیس انگلستان. شورشها به سرعت در چند شهر دیگر انگلستان منجمله شهرهای لیورپول و بریستول گسترش یافتند. در آن روز پولیس انگلستان از طریق تلویزیون صحنه های رانمایش داد که ظاهراً مغازه ها غارت میشدند و چند ساختمان و تعداد زیادی از موتورها و سرویسها خاصتا وسایط نقلیه پولیس نیز به آتش کشیده می شدند. این شورشها تا روزنهم اگست درشش- هفت شهر انگلستان ادامه یافت و پولیس حدود (500) تن از مردم معترض و خشمگین را گرفتار و زندانی کرد. آنچه که در این جریان قابل توجه است که دولت انگلستان خواست تا افکار مردم انگلستان و جهان را از انگیزه های واقعی شورش توده های فقیر و تحت ستم منحرف سازد؛ از اینرو این شورشها را فقط " غارت مغازه ها، آتش زدن ساختمانها و وسایل نقلیه" وانمود کرد. اگرچه در این شورشها گروه ها و افراد فرصت طلبی هم بودند که دست به دزدی اموال مغازه ها زدند و خسارت زدن به اموال مردم و عامه بهیچ صورت توجیه پذیر نبوده و قابل نکوهش است. لیکن این شورشها در ماهیت عصیان کتله های مردمی بود که از شدت فقر و بیکاری، فشار رنج تنگدستی ممتد و شدت ستم طبقاتی و ستم ملی شئونستی و تبعیض نژادی در طی سالها به ستوه آمده بودند. و ملاحظه شد که دولت انگلستان با تمام سروصداها و تبلیغات دروغین نتوانست توجه ویا تا نید اکثریت مردم انگلستان را بطرفداری از اقدامات وحشیانه اش در سرکوب معترضین و شورشیان ویا ادعای پولیس دولت

انگلستان را مبنی بردزد و غارتگر خواندن شورشیان، جلب کند. زیرا بخشهای قابل توجهی از مردم انگلستان به انگیزه های اصلی این شورشها توجه داشتند تا تبلیغات واهی و دروغین دولت انگلستان. همچنین مردم این ریاکاری دولت انگلستان را شاهد بودند که به بهانه "عدم آمادگی قبلی نیروی پولیس" در برابر چنین حوادثی، درخاموش کردن حریق در مناطق مختلف و جلوگیری از سرقت اموال مغازه ها، بوضوح اهمال نموده و در مواردی هیچگونه اقدامی برای جلوگیری از غارت مغازه ها و سرایت آتش سوزیها انجام نمی داد. بهمین صورت باثربنی توجهی و اهمال پولیس تعداد بیشتری از تعمیرها و موتورها و وسایل نقلیه طعمه حریق شدند. دولت انگلستان قصد داشت تا از این طریق مسئولیت سنگینی را بدوش قیام کنندگان بگذارد و آنها را در معرض نکوهش مردم انگلستان قرار دهد. از جهتی هم در چنین مواردی نمی شود از توده های خشمگین که در برابر مظالم و ستمگریها و جنایات دولت و طبقات حاکم طغیان کرده اند، انتظار چنان رفتار "مؤدبانه ای" را داشت که طبقات حاکم ارتجاعی، خواهان آن هستند. شورشهای چند ماه قبل در چند شهر انگلستان نشان داد که برخلاف ادعاهای واهی قدرتهای سرمایه داری امپریالیستی و قلم بدستان اجیر آنها که سرمایه داری را یگانه نظام مطلوب در جهان خوانده که "رفاه و سعادت" توده های مردم را در همه عرصه های زندگی تأمین و تضمین می کند. در حالیکه هرگز چنین نیست و نخواهد بود. همین شورشها نتیجه ای شدت و عمق بی عدالتی و ستمگری و استثمار و وحشیانه کهن ترین و پیشرفته ترین کشور سرمایه داری است که توده های خلق خاصاً اقلیتهای ملی غیر اروپائی را به حالت غیر قابل تحملی رسانده است. لیکن توده های مردم انگلستان اعم از کارگران و سایر زحمتکشان خاصاً زحمتکشان متعلق به اقلیتهای ملی باید از عدم مؤثریت این شیوه "مبارزه" بیاموزند؛ زیرا مقابله با طبقات ارتجاعی حاکم (دولت) با این شیوه ها نه اینکه مبارزه طبقاتی در جامعه پیشرفت نمیکند؛ بلکه تمسکی بدست دشمن می دهد تا جنبشهای حق طلبانه توده های خلق را بیرحمانه سرکوب کند. یگانه راه درست و اصولی مبارزه طبقاتی انقلابی سازمانیافته تحت رهبری یک حزب انقلابی است که بتواند در بر تواندیشه های رها نیشخ انقلابی پرولتری و با در نظر داشت ساخت اجتماعی و اقتصادی جامعه و تحلیل تضادها و تعیین تضاد اساسی جامعه و مشخص کردن تضاد عمده، استراتژی و تاکتیک مبارزات انقلابی توده های خلق را در جهت رسیدن به اهداف اساسی انقلاب طرح و به منصفه عمل قرار دهد. "شورش علیه هر ناحقی برحق است"؛ اما شورش خود جوش و تقریباً بدون هدف معین و مؤثر، نه تنها که نیروی مبارزاتی خلق را به هدر می دهد که دستاویزی بدست طبقات حاکم ارتجاعی (دولتها) می دهد تا به وحشیانه ترین وجهی مبارزات توده های مردم را زیر عنوان "اقدام در برابر غارتگری و آتش سوزی و حفظ امنیت عامه" سرکوب کنند و افکار عامه را از حقانیت مبارزات آنها مخدوش و منحرف سازند.

در اواسط ماه سپتمبر 2011 جنبش اعتراضی ای در آمریکا عرض وجود کرد که خود را "جنبش اشغال وال استریت" نامید. در این جنبش هزاران نفر از طبقات و اقشار مختلف تحت استثمار و ستم جامعه آمریکا از کارگران، سایر توده های زحمتکش، محصلین فاکولته ها، متعلمین مکاتب و استادان فاکولته ها و اقشاری از خرده مالکین و خرده بورژوازی در آن شرکت داشتند. معترضین و تظاهرکننده ها میدان مقابل وال استریت را تصرف کردند و برای مدتی شب و روز در آن محل باقی ماندند و به اعتراضات خود علیه بی عدالیتها و جنایات نظام سرمایه داری و امپریالیسم آمریکا ادامه دادند. در این جنبش طیفهای اجتماعی وسیعی از مردم آمریکا شرکت داشتند و شعار عمده آنها را " ما از جمله 99 درصد هستیم" تشکیل می داد. باین عبارت که فقط یک فیصد از جامعه آمریکا یعنی مشتی صاحبان صنایع و شرکتها چند میلیتی بزرگ و بانکها (که وال استریت منحصبت بزرگترین مرکز مالی آمریکا) عامل و مسئول بحران ساختاری عمیق کنونی و دیگر تمام بدبختیهای جامعه آمریکا هستند. بدون شک که منشأ همه ستم و استثمار، فقر و بدبختی، بیکاری، غارتگری و جنایات در جامعه آمریکا و در سطح جهان علیه خلقها و ملل تحت سلطه امپریالیسم؛ نظام سرمایه داری و امپریالیسم جهانی است که دولت آمریکا منحصبت بزرگ ترین قدرت مالی و نظامی جهان به سردمداری این سیستم غارتگر و ضد انسانی قرار دارد. باید تذکر داد که اگرچه همین شعار "ما از جمله 99 درصد هستیم" بصورت واقعی و دقیق تحلیل طبقاتی جامعه آمریکارانی رساند؛ اما این شعار از جهتی بیانگر عمق و گستردگی نارضائی در جامعه آمریکادر شرایط

کنونی را نشان می‌دهد. بتاريخ 15 نوامبر 2011 پولیس دولت امریکا وحشیانه به تظاهرات واعتصابات مردم امریکا در محل " منهتن" (وال استریت) حمله نمود وبا لت وکوب خیمه های معترضین را برچید و صدها تن را دستگیروبه زندان انداخت. این تظاهرات و اعتراضات دروحد شهرز امریکا تا کشورهای اروپائی(خاصتاً دریونان که نظام اقتصادی ودولت آن درلبه پرتگاه ورشکستگی وسقوط قرارگرفته ونارضائی عمومی واعتصابات وتظاهرات کتله های وسیع زحمتکشان درطی چند ماه ادامه یافته است) ،جاپان، آسترالیا، نیوزیلد، روسیه وغیره کشورها صورت گرفته است. همچنین درصدها شهردیگراز کشورهای جهان درطی همین سال تظاهرات علیه دولتها ونظام سرمایه داری جهانی وامپریالیسم برگزارشده وادامه یافته است. به همین ترتیب طی سال 2011 درشهرهای مختلف چین بیش از 1500 تظاهرات واعتصابات کارگری صورت گرفته است.

توضیح:

درسال 2011 میلادی ازشمال افریقا تاشرق میانه توده های خلق بپا خاستند وبا مبارزات شان موجب تغییرات سیاسی درچند کشورشدند که این اعتراضات وتظاهرات هنوزهم ادامه دارد. توده های مردم درکشورهای تونس ،مصر، یمن، بحرین، لیبی وسوریه طی بیش ازیکسال مبارزات ومقاومت‌های حق طلبانه راعلیه طبقات حاکم ارتجاعی ادامه داده ولی به خواستهای سیاسی شان دست نیافته اند. دلیل ویا (دلایل) عمده آن کمبود آگاهی سیاسی طبقاتی توده های خلق وفقدان رهبری یک حزب انقلابی پرولتاری است. درجریان یکسال با آنکه مردم مصردرعمل مشاهده کردند که ثمره مبارزات شانرا جناح دیگری ازطبقات حاکم غصب کرده است ودیکتاتوردیگری برآنها حاکم شده وآنهارامورد ستم ومظالم قرارداده واعتراضات آنهارابا گلوله های آتشین پاسخ میدهد ؛ اما بازهم ازهمین دستگاه پوشالی توقع دارند که خواستهای دموکراتیک آنهارا برآورده سازد. این تنها مشکل خلهای مصروتونس ولیبی ویمن وسوریه وسایرخلقه های کشورهای شمال افریقا وشرق میانه نیست بلکه مشکل همه خلقها وملل تحت ستم واستثماردرسراسرجهان است خاصتاً درکشورهای تحت سلطه امپریالیسم درآسیا،افریقا وامریکای لاتین. درجوامع طبقاتی طی قرن‌ها توده های خلق دربرابرستم واستثمار، مظالم واستبداد، وحشت وجنایات طبقات حاکم وامپریالیستی حامی آنها تظاهرات کرده اند وشورشها وقیامها براه انداخته اند، دست به مبارزات مسلحانه خونینی زده اند و درراه تحقق آرمانها وخواستهای طبقاتی وملی شان قربانیها داده وفداکاریهای بیدریگی کرده اند؛ لیکن اکثرآ شکست خورده وبه خواستهای سیاسی واقعی شان دست نیافته اند. مبارزات توده های خلق علیه طبقات حاکم ارتجاعی وبرضد تسلط قدرتهای استعماری وامپریالیستی همیشه بشکل نهان وآشکار وبا اوج وفروکشهای ادامه داشته است. این مبارزات مراحل مختلف اوج وفروکشهای راطی کرده اند. اگردرموردی طبقات حاکم باثرفشارمبارزات ومقاومت‌های توده های خلق زحمتکش موقتاً عقب نشینی های کرده وبه برخی ازخواستهای جزئی آنها پاسخ داده اند؛ اما بعد اززمان کوتاهی با طرح توطئه های خاینانه همین امتیازات ناچیزرا هم ازآنها پس گرفته وسران ورهبران مبارزات مردم را سربه نیست کرده ویا به زندان انداخته اند. این مبارزه ومقاومت توده های خلق علیه ستم واستثمارطبقات حاکم درآینده نیزادامه خواهد یافت. بالمقابل سرکوب مبارزات مردم هم توسط طبقات حاکم ارتجاعی(دولتها) وحامیان امپریالیست آنها ادامه خواهد یافت. تا طبقات وجود دارند، تضادهای طبقاتی موجود اند ومبارزه طبقاتی هم ادامه می یابد. تضادهای بین خلق و دشمنان خلق نظربه ماهیت وخصلت آنها تضادهای انتاگونیستی(آشتی ناپذیر) اند. این تضادها ازطریق مبارزات "مسالمت آمیز" ویا به قول امپریالیستها وارترجاع وروشنفکران اجیرآنها ازطریق " حرکت‌های متمدنانه ویامبارزات مدنی وآرام وطرح "خواستهای معقول" به پیشگاه طبقات حاکم حل نه شده و توده های خلق به خواستهای طبقاتی وملی شان دست نمی یابند. تضاد بین طبقات خلق وطبقات ارتجاعی حاکم وامپریالیسم ازطریق مبارزه انقلابی وانهم ازطریق مبارزه مسلحانه یاقهرانقلابی(درکشورهای تحت سلطه امپریالیسم با جنگ انقلابی خلق و ازطریق جنگ توده ای درازمدت ودرکشورهای سرمایه داری امپریالیستی با جنگ انقلابی خلق ازطریق قیام مسلحانه کارگران وزحمتکشان قابل حل اند.سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی وسلطه امپریالیسم جزازطریق قهرانقلابی امکان پذیرنیست. طبقات حاکم ارتجاعی برای حفظ موقعیت

وحاکمیت طبقاتی شان در جامعه دارای ارتش، پولیس و ژاندارم و پولیس امنیتی و اطلاعاتی مسلح با انواع سلاحها، زندان و شکنجه بوده و دستگاه های قضائی و قوانین ضد مردمی در اختیار دارند. تابوتانند اعتراضات، اعتصابات، مبارزات و جنبش های آزادی خواهانه و یا طغیانهای حق طلبانه توده های خلق را سرکوب و مهار کنند. باین صورت توده های خلق در برابر مشت آهنین طبقات حاکم ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی حامی آنها و ماشین جنگی عظیم شان مواجه هستند. لذا توده های خلق بهیچ صورتی نمی توانند با درخواست ویا با تظاهرات و اجتماعات مسالمت آمیز به خواستهای طبقاتی اساسی شان دست یابند. شاید در مواردی از طریق تظاهرات و اعتصابات به برخی از خواستهای اقتصادی، صنفی و مدنی شان دست یابند که آنهم مؤقتی و ناپایدار است. پس توده های خلق خاصاً در کشورهای نیمه مستعمره نیمه فئودالی و مستعمره برای مبارزه علیه طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم حامی آنها به سه سلاح مبارزه نیاز دارند. اولین سلاح توده های خلق آگاهی سیاسی انقلابی و حزب سیاسی انقلابی آنهاست؛ دومین سلاح مبارزاتی آنها ارتش انقلابی خلق است و سومین سلاح تشکیل جبهه متحد ملی از نیروهای که به مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی باور داشته و صادقانه در اتحاد با طبقات کارگروهقان در راه پیروزی انقلاب ملی- دموکراتیک (انقلابی دموکراتیک نوین) مبارزه کنند. با تهیه و تدارک این سه سلاح انقلاب است که توده های خلق اعم از کارگران، دهقانان بی زمین و کم زمین، کارگران زراعتی، جناحهای از طبقه خرده بوژوازی، جناحی از بوژوازی ملی (صنعتی)، روشنفکران مردمی و جریانات سیاسی مترقی، تحت رهبری یک حزب انقلابی پرولتری (م-ل-م) می توانند علیه دشمنان طبقاتی و ملی شان مبارزه کنند. تاریخ مبارزات انقلابی توده های خلق در سراسر جهان این امر را بدفعات باثبات رسانده است که هیچ مبارزه ای بدون رهبری یک حزب واقعاً انقلابی پرولتری به پیروزی نمی رسد.

انقلابات بورژوائی در قرنهای 17، 18 و 19 میلادی در اروپا به پیروزی رسیدند. توده های خلق زحمتکش اعم از کارگران، دهقانان تهیدست، روشنفکران مترقی و کسبه کاران تحت رهبری طبقه بورژوازی (که در آنوقت علیه فئودالیزم مبارزه مترقی ای را به پیش میبرد) بنیاد نظام فئودالی را در اروپا برانداختند؛ لیکن طبقه بورژوازی نظام استثمارگر طبقاتی خودش (نظام سرمایه داری) را جایگزین نظام فئودالی کرد. همچنان انقلاب بورژوائی در آمریکا از طریق (جنگ استقلال در سال 1775) و (جنگ داخلی سال 1861) میلادی به پیروزی رسید. با پیروزی انقلابات بورژوائی در اروپا و آمریکا دهقانان مالک قطعه زمین شدند. اما با اثر عملکرد غارتگرانه نظام سرمایه داری صدها هزار دهقان خانه خراب شده و مجبور به واگذاری ویا فروش اراضی شان به سرمایه داران شدند و برای پیدا کردن لقمه نانی به شهرها روی آورده و به کارگران روزمزد مبدل شدند. در انقلابات بورژوائی زنجیر استثمار و ستم از پای توده های خلق زحمتکش دور نه شد؛ بلکه شیوه تولید سرمایه داری جای شیوه تولید فئودالی را گرفت و شکل استثمار تغییر کرد. روزنجیر استثمار و ستم توده های مردم عوض شد. بعبارت دیگر نظام استثمارگر و ستمگر جدید جای نظام استثمارگر و ستمگر کهنه را گرفت. اگر توده های زحمتکش قبل از آن برده مالک فئوال بودند و فئودال مالک نیروی کار و همه مقدرات و حتی حیات آنها بود و در مواردی با زمین مالک خرید و فروش می شدند. اما در دوران سرمایه داری از شرایط بردگی کهن رهانیده و به "آزادی" رسیدند. ولی این آزادی حقیقی برای شان نبود و نتوانستند از حالت بردگی سرمایه و از خود بیگانگی نجات حاصل کنند؛ بلکه از بردگی کهن نجات یافته و به "برده مدرن" مبدل شدند. مفهوم "آزادی انسان زحمتکش" در دوران سرمایه داری و امپریالیسم چنین بوده و هست که دیگر او مالک نیروی کار خود است و فقط همانقدر آزاد است که نیروی کار خود را در بازار برای سرمایه دار بفروشد. برساند و در ازای آن مزدی بدست آورد تا خود و اعضای فامیلش زنده بمانند. باید تذکر داد که هنوز هم در قاره های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که در آنها نظامهای تولیدی نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره وجود دارند؛ صدها میلیون دهقان بی زمین و کم زمین، کارگر زراعتی و دیگر زحمتکشانش توسط طبقات ملاک و کمپرادور سرمایه های امپریالیستی به شدیدترین وجهی استثمار می شوند و انواع ستم و اجحاف باشکال خشن بر آنها روا داشته می شود. بعبارت دیگر خلقهای زحمتکش در این قاره ها از جهات مختلف مورد استثمار قرار می گیرند و انواع ستم اعم از ستم طبقاتی؛ ستم ملی امپریالیستی، ستم ملی

شونبستی وستم مذهبی بر آنها اعمال می شود زنان علاوه بر این ستمها از ستم مردسالارانه نیز شدیداً رنج می کشند و صدها هزار کودک با مزدانندی مجبور به کارهای شاقه شده اند. چون شدت استعمار و ابعاد ستم خشن و عریان بر خلقهای این سه قاره بسیار بیشتر از قاره های دیگر است؛ از این رو تضاد بین توده های خلق زحمتکش و طبقات حاکم فئودال و بورژوازی بوروکرات کمپرادور و امپریالیستهای حامی آنها در این کشورها بسیار شدید بوده و شرایط عینی انقلاب بدرجات مختلف برای همیشه در این کشورها مساعد است. اگر خلقهای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم به آگاهی و بیداری سیاسی برسند و انقلابات توده ای (انقلابات دموکراتیک نوین) را به پیروزی برسانند و شرایط را برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی آماده کنند؛ می توانند ضربات شدیدی بر نظام سرمایه داری جهانی و امپریالیسم وارد کرده و از این طریق کمک بزرگی به انقلاب در کشورهای سرمایه داری و انقلاب جهانی انجام دهند. اما انجام انقلاب آزادیبخش بخش ملی و انقلاب رهائیبخش اجتماعی با آگاهی سیاسی طبقاتی توده های خلق و رهبری یک حزب انقلابی پرولتری که خط رهبری کننده آن (مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم) باشد، امکان پذیر است. تاریخ مبارزات انقلابی رهائی بخش کارگران و دهقانان در قرن بیستم در چندین کشور جهان این امر را ثابت کرده است. برخلاف اراجیف گونیه های امپریالیسم و ارتجاع بین المللی و طیفهای مختلف "روشنفکران" بورژوازی بدون نقاب و "روشنفکران" بورژوازی نقابدار (انواع اپورتونیستها و رویزیونیستها) که پیروزی انقلاب سوسیالیستی و اعمار سوسیالیسم و رسیدن به کمونیسم را یک "آرمانگرایی محض" از جانب کمونیستهای انقلابی جهان می خوانند؛ ولی ما معتقدیم که دیرزمانی طول نخواهد کشید که بار دیگر انقلابات دموکراتیک توده ای و انقلابات سوسیالیستی در تعدادی از کشورها به پیروزی رسیده و درفش سرخ دیکتاتوریه های پرولتاریا در کشورهای مختلف جهان به احتزاز در خواهد آمد. این یک پیش بینی علمی است و بر اساس قوانین عام تکامل جوامع بشری استوار است. حقانیت اندیشه های انقلابی پرولتری و امکانیت پیروزی انقلابات پرولتری یکبار با پیروزی کمون پاریس در سال 1871 میلادی در فرانسه و بار دیگر با پیروزی انقلاب کبیراکتوبر در روسیه در سال 1917 و به تعقیب آن پیروزی انقلاب دموکراتیک توده ای در ویتنام و لائوس، پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و (پیروزی انقلاب سوسیالیستی) در چین، پیروزی انقلابات دموکراتیک توده ای در چندین کشور اروپای شرقی بعد از جنگ جهانی دوم و پیروزی انقلاب ضدارتجاعی و ضدامپریالیستی در کوریا شمالی و کوبا در دهه پنجاه قرن بیستم، به ثبوت رسیده است. قرن بیستم که قرن پیروزی انقلابات پرولتری و پیروزی انقلابات دیموکراتیک توده ای و اعمار جوامع سوسیالیستی بود و صدها میلیون تن از زحمتکشان (کارگران و دهقانان و سایر اقشار زحمتکش) در چندین کشور جهان برای چند دهه جامعه سوسیالیستی و دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا را تجربه کردند. در این قرن تقریباً یک ثلث نفوس جهان تحت حاکمیت نظامهای سوسیالیستی و نظامهای دیموکراتیک توده ای زندگی می کردند و از مزایای دموکراسی پرولتری و مواهب نظام های سوسیالیستی بهره مند بودند. قرن بیستم و پیروزی انقلابات سوسیالیستی و انقلابات ملی-دموکراتیک درخشان ترین دوران در تاریخ انسان زحمتکش و بشریت مترقی جهان تا امروز است. پیروزی این انقلابات و تأسیس نظامهای انقلابی مردمی و برقراری دموکراسیهای پرولتری؛ خود یاقه سرائی های امپریالیسم و ارتجاع جهانی و احیران ملا بنویس آنها را افشا می کند. این انقلابات تحت رهبری اندیشه های انقلابی پرولتری، علم انقلاب پرولتری به پیروزی رسیدند. پیروزی این انقلابات در قرن بیستم و تداوم آنها برای چند دهه خود ثبوت غیرقابل انکاری بر حقانیت علم انقلاب پرولتری است. علم انقلاب پرولتری، علمی زنده و پویا و در حال تکامل است. انقلابات سوسیالیستی در روسیه و چین و آلبانی و انقلابات دموکراتیک توده ای در کشورهای دیگر توسط بورژوازی درون احزاب کمونیست در قدرت (اپورتونیستها و رویزیونیستهای رنگارنگ) به شکست کشیده شدند. اما برخلاف تبلیغات امپریالیسم و ارتجاع بین المللی این شکستها به معنای شکست ابدی نظام سوسیالیستی و یا "عدم کارائی" اندیشه های کمونیسم انقلابی نیست. از چندین سال است که مبارزه توده های خلق در کشورهای هند، پیرو و ترکیه (کردستان شمالی) تحت رهبری احزاب کمونیست انقلابی (م-ل-م) برای پیروزی انقلاب ملی-دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) و انقلاب سوسیالیستی جریان دارند. هر قدر ایندولوگها و نویسندگان خادم امپریالیسم و ارتجاع بین المللی علیه

کمونیسم انقلابی لجن پراکنی کنند و داستانهای کذائی جعل کنند و جنایات رویزیونیستهای خروشچفی و نظام سوسیال امپریالیستی اتحاد شوروی سابق علیه خلق افغانستان، خلقهای اتحاد شوروی و دیگر خلقها و ملل تحت ستم را به حساب کمونیسم بگذارند و یا با کمونیست خواندن باند های رویزیونیست خلقی پرچمی و سازهائی جنایات هولناک آنها را علیه خلق افغانستان نیز به پای کمونیسم ختم کنند و به این طریق اذهان توده های خلق جهان را نسبت به اندیشه های کمونیسم انقلابی و پیروزی انقلابات پرولتری در آینده مغشوش کنند؛ و یا اینکه استثمار و ستمگری و خیانتها و جنایات سوسیال امپریالیسمهای چینی را علیه خلق چین و خلقها و ملل تحت سلطه امپریالیسم در قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین در طی بیش از سه دهه اخیر بنام سوسیالیسم و کمونیسم تبلیغ کنند. اما هرگز نمی توانند مانع از نفوذ و رسوخ اندیشه های کمونیسم انقلابی در بین توده های خلق شوند و از پیشرفت مبارزات توده های خلق در کشورهای مختلف جهان علیه نظام سرمایه داری و امپریالیسم جهانی و دیگر نظامهای طبقاتی ارتجاعی ستمگرو استثمارگر جلوگیری کنند. بقول لنین: "کمونیسم از زندگی توده های خلق می جوشد".

امروز بیش از هر زمانی ماهیت جنایتکارانه و ضد انسانی نظام سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و دیگر نظامهای طبقاتی برای توده های خلق جهان افشاشده است. هر قدر امپریالیسم جهانی بامانین تبلیغاتی عظیمش این نظام خون آشام را "مدافع حقوق بشر و طرفدار دموکراسی" تبلیغ کند؛ لیکن بخشهای زیادی (از سه نسل اخیر) خلقهای جهان از جنایات امپریالیسم بین المللی در رأس آن امریکا در طول قرن بیستم و تا امروز اطلاع دارند و یا با پوست و گوشت شان آنرا احساس و لمس کرده اند. تنها امپریالیسم امریکا بعد از جنگ جهانی دوم در قرن بیستم حدود شش میلیون انسان را در کوریا، ویتنام، لائوس، کمبودیا، عراق (در جنگ اول خلیج فارس در سال 1991 میلادی) و سایر نقاط جهان از طریق تجاوز نظامی مستقیم و جنگهای تجاوزکارانه به کمک و همکاری مستقیم رژیمهای مزدورشان بقتل رسانده است. در طی همین دهه اول قرن بیست و یکم امپریالیسم امریکا و متحدین آن بیش از چهل هزار نفر را در افغانستان و صدها هزار نفر را در عراق بقتل رسانده اند. بعلاوه که سخیف ترین جنایات را علیه میلیونها انسان در این دو کشور و دیگر کشورهای هم مرتکب شده اند. همین اکنون ارتشهای غارتگر و جنایتکار امپریالیستهابه سرکردگی ابر قدرت امپریالیستی امریکا و رژیم مزدورشان در افغانستان مشغول کشتار مردم مظلوم و اعمال انواع ستم و اجحاف بر آنها هستند.

نجات واقعی توده های خلق زحمتکش و نجات تمام بشریت از شر ستم و استثمار و جنایات و بربریت نظام سرمایه داری و امپریالیسم و دیگر نظامهای بهره کش و ستمگر در روی زمین، پیروزی انقلاب سوسیالیستی و تأسیس دیکتاتوریهائی پرولتاریا در جهان است. این یگانه الترناتیف است که زمینه و شرایط را برای رسیدن به جامعه بدون طبقه و رهائی کامل بشر از ستم و استثمار و بی عدالتی آماده می سازد. با سرنگونی نظام سرمایه داری امپریالیستی و دیگر نظامهای استثمارگر و ستمگر؛ دیگر از اشغالگری نظامی و تسلط استعماری، جنگ افروزی، کشتار خلقها، چپاول و غارتگری ثروتها و منابع خلقها و ملل تحت ستم، استثمار و حشیانه و کسب سودهای مافوق از زحمتکشان جهان، انجام کودتاهای خونین و تشکیل دولت های دست نشانده، جنایت و اجحاف علیه خلقها؛ تولید، تجارت و توزیع موادمخدر، "صنعت و تجارت سکس"، پورنوگرافی، خرید و فروش زنان و کشاندن آنها به فحشا؛ رشوه، دزدی، اختلاس، اختطاف کودکان و زنان، فساد مالی و کلاه برداری، فقر و گرسنگی و قحطی، فروش اعضای بدن انسان به سبب فقر و تنگدستی، کارشاقه کودکان خرد سال، آلوده کردن محیط زیست و برهم زدن تعادل اکوسیستم، و دیگر انواع فجایع و حشتناک و ضد انسانی از جهان رخت بر خواهد بست. سوسیالیسم نه تنها یگانه راه حل انقلابی برای نجات توده های خلق زحمتکش و بشریت بلکه برای حفظ محیط زیست و نجات کره زمین از تخریب و نابودی توسط نظام سرمایه داری جهانی و امپریالیسم غارتگر است. در دوران سوسیالیسم است که زحمتکشان به استقلال، آزادی، حاکمیت ملی و دموکراسی واقعی می رسند، حاکم بر سر نوشت خود شده و صاحب ثروتها و منابع طبیعی کشورشان شده و به عدالت اجتماعی و رفاه دست می یابند.

نظام سوسیالیستی منحیث مرحله اول کمونیسم، دوران مهم و تعیین کننده است که توده های خلق انقلابی باید با ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در جهت حل تضادهای طبقاتی دوران سوسیالیسم منجمله تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی و حل تضادهای درون طبقات خلق مبارزه کنند و این مبارزه را

تا نابودی کامل طبقات و محو استثمار فرد از فرد و رسیدن به جامعه بدون طبقه (کمونیسم) ادامه دهند؛ تحت شرایط نظام سوسیالیستی و دوران کمونیسم است که انسان می تواند خود را به لحاظ فکری تکامل دهد؛ کمک همه جانبه به جنبشهای آزادی بخش ملی و جنبشهای رهائی بخش پرولتری برای پیروزی انقلابات دموکراتیک نوین و انقلابات سوسیالیستی در سطح جهان از وظایف مهم و از رسالت تاریخی پرولتاریای انقلابی در نظام سوسیالیستی است؛ وفاداری به اصول انترناسیونالیسم پرولتری و اتحاد و همبستگی با پرولتاریا و سایر زحمتکشان جهان و توسعه و تحکیم روابط با خلقها و ملل تحت ستم و استثمار در جهان بر همین اساس، از وظایف مهم پرولتاریای در قدرت است. با پیروزی انقلاب سوسیالیستی و تکامل ساختمان سوسیالیسم و ارتقای سطح آگاهی سیاسی و علمی زحمتکشان؛ روابط بین توده های مردم در سطح یک کشور و در بین خلقهای ملل مختلف جهان هر چه بیشتر انسانی شده و بر پایه همکاری و کمک برادرانه و دوستانه استوار می شود.

21 فبروری 2011

موج اعتراضات و تظاهرات توده های مردم در مصر

با نگاهی مختصر به تاریخ معاصر مصر؛ یک گروه از افسران میهن پرست و ناسیونالیست مصر بنام " افسران آزاد" در سال 1952 میلادی طی یک کودتای نظامی رژیم سلطنت ملک فاروق اول پادشاه مصر را سرنگون کرده و قدرت رسیدند. در زمان ملک فاروق مصر زیر سلطه دولت امپریالیسم انگلستان قرار داشت. ملک فاروق در سال 1951 با امضای پیمانی اداره کانال سوئز را تا سال 1956 به دولت بریتانیا واگذار کرد. مردم مصر از تسلط بریتانیایی ها، فساد مالی و استبداد ملک فاروق به ستوه آمده بودند. در آن زمان دو گروه سیاسی عمده مخالف در مصر علیه نظام سلطنت مبارزه می کردند؛ گروه " اخوان المسلمین" و گروه " افسران آزاد" که توسط سرهنگ جمال عبدالناصر تأسیس شده بود. ناصر بعد از رسیدن به قدرت آخرین نیروهای نظامی انگلستان را از مصر بیرون کرده و با ملی کردن کانال سوئز، غرب و بویژه انگلستان و فرانسه را به مبارزه طلبید. در ماه جون سال 1956 میلادی جمال ناصر در یک همه پرسی عمومی با کسب بیش از 99 درصد آراء مردم مصر رئیس جمهور مصر انتخاب شد. جمال ناصر از همان آغاز به قدرت رسیدن اراضی زمین داران بزرگ را بین دهقانان بیزمین تقسیم کرد، بانکها، شرکتهای بیمه، شرکتهای واردات و صادرات و موسسات خارجی را ملی اعلام کرد. ملی کردن این بخش ها موجب ایجاد یک میلیون شغل در مصر شد. وی سپس به مبارزه با بیسوادی پرداخت و رفتن کودکان به مدارس را اجباری کرد. ناصر در صحنه بین المللی، شخص فعال بود و در تشکیل " جنبش کشورهای غیر متعهد" فعالیت کرد. جمال ناصر با ملی کردن کانال سوئز به اوج محبوبیت در بین مردم مصر و همچنان خلقهای سایر کشورهای عربی رسید. بعد از ملی کردن کانال سوئز دولت انگلستان و فرانسه که مالکان کمپنی کانال سوئز بودند به اتفاق دولت اسرائیل به مصر حمله نظامی کردند که تحت فشار دولت ایالات متحده آمریکا و "اتحاد شوروی" حمله آنها مواجه با شکست شده و نیروهای مهاجم به سرعت خاک مصر را ترک کردند. این شکست دشمنان خارجی و جبهه ملی ناصر را بیش از پیش در بین خلق مصر و خلقهای کشورهای عربی بالا برد. ناصر با خریداری اسلحه از "اتحاد شوروی" آهسته آهسته به این کشور نزدیک شد و "اتحاد شوروی" کارشناسان و متخصصان تخریبی و کارشناسان نظامی خود را به مصر اعزام کرد. در آن وقت بیست هزار کارشناس نظامی "اتحاد شوروی" در مصر حضور داشتند. بعد از آنکه دولت آمریکا خود را از اعزام پروژه بند اسوان کنار کشید؛ عملیات احداث سد اسوان به کمک مالی و تخریبی اتحاد شوروی در سال 1960 میلادی آغاز و در سال 1964 خاتمه یافت. با احداث این سد، دهقانان مصر برای همیشه از خطر طغیانهای ویرانگر رود نیل نجات یافتند. دولت صهیونیستی اسرائیل در ماه جون سال 1967 میلادی با یک حمله ای غافلگیرانه به کمک و حمایت امپریالیسم آمریکا

نیروهای هوایی سه کشور مصر، سوریه و اردن رافع کرد و صحرای سینا (مصر)، ارتفاعات گولان (سوریه) و کناره غربی رود اردن و بخش شرقی بیت المقدس فلسطین را اشغال کرد. و جمال ناصر بعد از این واقعه استعفای خود را اعلام کرد که تظاهرات و درخواست میلیون‌ها تن از مردم مصر استعفای خود را پس گرفت. این شکست هم از محبوبیت او در بین توده های خلق مصر نکاست. ناصر بعد از این به جنگ فرسایشی علیه اسرائیل دست زد و آرامش اسرائیل را سلب کرد. در آن شرایط با تجاوزات نظامی و جنایات دولت صهیونیستی اسرائیل علیه خلق فلسطین و سایر خلقهای عرب تاحد زیادی حس تنفروانزجار علیه امپریالیسم امریکا و دولت صهیونیستی اسرائیل و کلاً امپریالیستهای غربی بوجود آمد. در زمان زمامداری ناصر جنبشهای ناسیونالیستی در این کشورها اوج گرفت و همه جمال ناصر را هربراین جنبشها می دانستند. و دولت امریکا و اسرائیل چند بار علیه او سوء قصد کردند اما ناصر جان سالم بدر برد. ناصر در سال 1970 بامیانجی گری به اختلافات ملک حسین پادشاه اردن و یاسر عرفات رهبر سازمان الفتح فلسطین پایان داد. جمال عبدالناصر در سال 1970 با ترسکته قلبی درگذشت. بعد از آن انور السادات بقدرت رسید و مصر بطور همه جانبه به وابستگی امپریالیسم امریکا درآمد و پیمان دوستی با دولت صهیونیستی امضا کرد. بعد از ترور السادات، حسنی مبارک بقدرت رسید و مصر را بیش از پیش تحت سلطه امریکا قرار داده و روابط تنگاتنگی با دولت صهیونیستی اسرائیل برقرار کرد.

با توجه به مطالب فوق، جای شک نیست که گروه "افسران آزاد" بر رهبری جمال ناصر اقدامات میهن پرستانه و ترقی خواهانه در آن زمان در مصر انجام دادند. این حرکت "افسران آزاد" مصر تا حدی "الگوی" برای افسران ناسیونالیست و ضد استبداد برای سرنگونی پادشاهان مستبد و نوکراستعمار و امپریالیسم در کشورهای عربی گردید. این اقدامات کودتا گرانه در آن وقت در بین گروه های سیاسی خرده بورژوازی و توده های عوام این کشورها طرفداران زیادی داشت. اما در عمل دیده شد که خلقهای این کشورها از زیر تسلط سرمایه جهانی و امپریالیسم و حاکمیت نیمه فنودالیزم در این کشورها رهائی نیافتند. ورژیمهای بورژوا-رفورمیستی بیرون شده از درون این کودتاها، این کشورها بار دیگر زیر تسلط امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم قرار گرفتند و دیکتاتوری خشن بورژوازی بوروکرات کمپرادور بر توده های خلق این کشورها حاکم گردید. قابل تذکر است که در آن وقت رهبران این کودتاها در مصر، سوریه، عراق، یمن، تونس و لیبی، در ابتدا ظاهراً با احتراز وابستگی زیاد به امپریالیستهای اروپائی و امریکایه دامان سوسیال امپریالیسم روس افتادند. لهذا با در نظر داشت تحولات سیاسی در کشورهای متذکره از طریق انجام کودتاها باین نتیجه ای منطقی و قطعی می رسید که: برای نجات واقعی خلقها و ملل تحت ستم و استعمار جهان از تسلط امپریالیسم جهانی و حاکمیت طبقات فنودال و کمپرادور فقط یک راه وجود دارد و آن پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری حزب انقلابی طبقه کارگر و پیروزی انقلاب سوسیالیستی. در اینجا راه بین البینی وجود ندارد و اگر بزرگم عده ای راه باصطلاح کوتاه و کم زحمتی وجود دارد، همین راه کودتای نظامی و یا "کودتا- قیام" است که خلقهای زیادی در کشورهای تحت سلطه در جهان آنها تجربه کرده اند و نادرست بودن آن در طی سالها در کشورهای مختلف در قاره آسیا، آفریقا و امریکای لاتین برای توده های خلق باثبات رسیده است. حتی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم بودند گروه های خرده بورژوازی "انقلابی" که علیه نظام حاکم در کشورهای شان به مبارزه مسلحانه دست زدند که در عمل یا به شکست انجامیدند و اگر پیروز هم شدند توده های مردم در این کشورها به حاکمیت طبقاتی شان نرسیدند که ممکن نبود. باز هم مشاهده می کنیم که در جنبشهای دموکراتیک اخیر در کشورهای عربی، روشنفکران و توده های مردم دچار توهم شده و از قدرت افتادن رئیس جمهورهای خودکامه و مستبد و کابینه آنها و وعده های انجام اصلاحات سیاسی روبنائی رازجانان رژیمهای جدید، پیروزی "انقلاب" در این کشورها می دانند.

بتاریخ 25 جنوری موج اعتراضات مردم در قاهره پایتخت مصر و شهرهای اسکندریه، سوئیذ و اسماعلیه علیه دولت حسنی مبارک آغاز شد و دولت به سرکوب مردم دست یازید. زد و خورد میان معترضان و پولیس ضد شورش ناشب ادامه یافت و مردم معترض یک قرارگاه پولیس را در بندرسوئز به آتش کشیدند. وزارت داخله مصر اعلام کرد که با هرگونه تجمع اعتراضی برخورد می کند. در همین روز بود که سازمان "اخوان المسلمین" بزرگترین تشکل سیاسی اسلامگرای مخالف دولت مصر از این اعتراضات حمایت کرد. بارک اوباما رئیس جمهور امریکا گفت: "این اعتراضات نتیجه سرکوب نارضائیتی های مردم است." او از دولت و از مردم مصر خواست که به خشونت متوسل نشوند. دولت امریکاهمچنین از دولت مصر خواست تا ممنوعیت تجمعات و تظاهرات را لغو کند. در همان روز شبکه های اجتماعی انترنیتی با هدف توقف اطلاع رسانی درباره اعتراضات مردم مصر مسدود شدند و کاربران به سایت های فیس بوک و توئیتر دسترسی نداشتند. اما با تمام شدت سرکوب دولت، اعتراضات و تظاهرات مردم ادامه یافت و در روز 28 جنوری هشت نفر کشته، ده هانفرزخمی و حدود هزار نفر توسط دولت دستگیر شدند.

علت اعتراضات و تظاهرات گسترده مردم خاصاً جوانان در مصر، استبداد و اختناق سیاسی لجام گسیخته حاکمان مستبد در رأس آنها حسنی مبارک و ارتش و سلب آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی مردم مصر، فساد گسترده دستگاه دولتی، بیکاری، فقر، بلند رفتن قیمتها، تورم پولی و غیره مشکلات مردم مصر اعلام شد. باید دانست که این همه فشار مشکلات بر مردم مصر از دهه ها وجود داشته است؛ لیکن قیامها و جنبشهای اخیر در تعدادی از کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه، نتیجه تراکم فشار استبداد چند دهه حاکمان و تشدید تضادهای طبقاتی، ملی، ملیتی و اجتماعی بین خلفهای این کشورها و طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم و سرمایه بین المللی بوده است که با فوران خشم توده های مردم در تونس و مصر و در سایر کشورهای منطقه خود را نمایانند. ملاحظه میشود که موج اعتراضات و تظاهرات مردم همزمان در چند کشور عربی از شمال آفریقا تا شرق میانه را دربر گرفت. این جنبشها به گونه خودجوش آغاز شدند و تقریباً تا حال رهبری منسجم و مشخصی ندارند. اگرچه اکثریت بزرگ گروه های مخالف این دولتها از راست مذهبی و راست "غیر مذهبی" و چپ های رفورمیست و گروه های "لائیک" در این تظاهرات با توده های مردم یکجا هستند، اما هنوز هیچ کدام از آنها بطور علنی مدعی رهبری این جنبشهای توده ای نشده اند. جنبشهای انقلابی پرولتری در این کشورها ضعیف بوده و فعالیت و نقش محسوسی در جنبشهای توده ای اخیر ندارند. احزاب اپوزیسیون دولت و سندیکای کارگری خاصاً در تونس و گروه اسلامی "اخوان المسلمین" از رهبری نسبتاً منسجمی برخوردار هستند و دولت تونس و مصر هم روی همین گروه ها و نهادها حساب کرده و تلاش داشتند تا با وعده و وعیدهای بآنها کنار آمده و به سازش برسند و تظاهرات را خاموش سازند که موثر واقع نگردید. در این خیزشهای مردمی روشنفکران مترقی در سازماندهی تظاهرات و اعتراضات توده های مردم نقش بارزی داشته اند. و فشارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و استبداد بی حد و حصر رژیمهای خود کامة شرایط عینی را برای چنین خیزشهای گسترده مردم فراهم کرده بود و مردم سعی می کنند تا با مبارزات شان وضعیت کنونی را عوض کنند. بالمقابل طبقات حاکم و دولت های این کشورها تلاش می کنند تا با مقداری عقب نشینی و پذیرش بخشی از خواستههای مردم معترض و خشمگین و جلب بخشهای از نیروهای سازمانیافته اپوزیسیون دوباره بر اوضاع مسلط شوند.

روز 29 جنوری تظاهرات و اعتراضات مردم مصر با شدت و گستردگی بیشتر از روزهای قبل ادامه یافت؛ آمار کشته شده ها بدست نیروهای سرکوبگر رژیم تا آن روز به بیش از 60 نفر رسیدند. در همین روز دولت امریکا که از حامیان بزرگ دولت مصر است گفت: "ضمن اینکه مخالف خشونت در مصر هستیم، خواهان خویشتنداری طرفین میباشیم." دولت امریکا از خشونت صحبت می نماید، لیکن عامدانه از ذکر عامل اصلی خشونتها و میزان وحشت دولت مصر علیه تظاهرکننده هارا که با دست خالی فریاد حق طلبی سر می دادند، اغماض میکرد. در حالیکه دولت

جنایتکار و ضد مردمی مصر تا همین روز بیش از 60 تن از تظاهرکننده هارا کشته و ده هاتن رامجروح کرده و صدهاتن دیگر را دستگیر و زندانی نموده بو؛ ولی دولت امپریالیسم امریکا کوچکترین اشاره بآنها نکرده و از مردم می خواهد که از خشونت بپرهیزند. اینست قضاوت امپریالیستها و مرتجعین در برابر واقعیت‌های عینی که در پیش چشم مردم جهان در مصر و در دیگر کشورهای عربی رخ میدهد و مردم جهان خشونت‌های سبعانه دولت های ضد مردمی و نوکرامریکارا با چشم سرمشاهده می کنند؛ ولی دولت امریکا و قیحانه و بیش‌رمانه حقایق کشتار مردم بدست دولت حسنی مبارک را نادیده می‌گیرد.

در همین روز خبرگزاری فرانسه گفت " در شهری سوئف (در صد کیلومتری جنوب قاهره) 12 نفر از معترضان کشته شدند. دولت مصر کابینه مصر را منحل کرد و احمد شفیق جنرال سابق و وزیر هوانوردی را بحیث صدراعظم برگزید و عمر سلیمان یکی از جنرال‌های ارتش و رئیس سازمان المخابرات (سازمان اطلاعات ارتش) مصر را به حیث معاون خودش انتخاب کرد. اما با وجود وضع مقررات منع رفت و آمد، ده ها هزار تن از مردم خشمگین برای پنجمین روز به اعتراضات شان ادامه دادند. خبرنگاران (بی بی سی) گزارش دادند که حضور ارتش در شهرهای مختلف منجمله اسکندریه، اسما علیه شهر فرج در شبه جزیره سینا (که چند تن پولیس در آنجا کشته شده اند) ادامه یافت. تانک‌های زره پوش و ارتش مرکز رادیو و تلویزیون و عمارات دولتی را محاصره کرده و شهر نظامی شده است. در همین روز آمار کشته شده هارا 45 نفر و از مجروحان راصدها تن گزارش دادند. لیکن با تمام اهتمامات ارتش و پولیس مردم خشمگین تعمیر مرکزی " حزب دموکراتیک ملی " مصر، حزب حاکم را به آتش کشیدند. همچنین تلویزیون العربیه گزارش داد که در بعضی از محله های قاهره تیراندازی شده است. تا روز 30 جنوری حدود صد تن از معترضین و تظاهرکننده ها بدست دولت حسنی مبارک کشته و صدهاتن دیگر زخمی شدند. طیارات جنگی ارتش بر فراز میدان آزادی که محل تجمع معترضین بود به پروا درآمدند و دیوارهای صوتی رانشکستاده و تعداد زیادی از تانک‌های ارتش در دیگر شهرهای مصر مستقر شدند. ولی با وجود تمام این قدرت نمایی‌های دولت مصر و ایجاد فضای رعب و وحشت مردم مصر به اعتراضات حق طلبانه شان ادامه دادند.

با تمام خشونت دولت، مردم مصر مبارزات خیابانی شان را ادامه دادند. هسته مرکزی این تظاهرات را روشنفکران مترقی، تحصیل کرده ها و توده های مردم تشکیل میدهند. در تمام مدت این خیزشها در مصر توده های مردم و طیف وسیعی از روشنفکران جامعه در تداوم مبارزه ای شان مصمم به نظمی رسیدند. باید تذکر داد که در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم طی نیم قرن اخیر قشر تحصیل کرده از طبقه متوسط و طبقات محروم جامعه از زنان و مردان تاحدی رشد کرده اند، خاصتاً در ده سال اخیر که از طریق انترنیت و تلفن های همراه به رسانه های جمعی جهان دسترسی وسیع یافته اند. در این تظاهرات اخیر اکثر آسیج و سازماندهی توده های مردم و روشنفکران بوسیله تلفن همراه، انترنت، فیس بوک و توئیتر انجام شده است. همچنین توسعه سرمایه داری در جهان طی بیش از دو- سه دهه اخیر که به "لیبرالیزاسیون و جهانی شدن" سرمایه معروف شده است؛ از یکطرف با تبلیغات وسیع به شدت سطح خواستها و نیازهای طبقه متوسط شهری و اقشار تحصیل کرده متمرکز در شهرهای بزرگ را بالا برده و از طرف دیگر سیاستهای خانمان بر انداز بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم باعث گسترش فقر و بی خانمانی توده های میلیونی مردم شده است. کتله های وسیعی از دهقانان خانه خراب در این کشورها از دهات به شهرهای بزرگ روی آورده اند. باین صورت شهرنشینی (بخوان حاشیه نشینی و زاغه نشینی در وضعیت فلاکت‌بار) در شهرهای بزرگ منجمله پایتخت های این کشورها توسعه یافته و حجم نفوس را چند برابر ظرفیتهای قبلی بالا برده و از طرفی سطح زندگی توده های مردم بشدت سقوط کرده است. مثلاً در ایران یک چهارم نفوس این کشور در شهر تهران زندگی می کند. شدت استثمار و ستم سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های بوروکراتیک و کمپرادوری در این کشورها و برنامه های "صرفه جویانه" دولتها به سفارش

بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برتوده های مردم از یکسو و اعمال ستم و استبداد و غارتگری امپریالیسم و طبقات حاکمه و دولتها و اختناق سیاسی در این کشورها از سوی دیگر و گسترش روز بروز بیکاری و فقر و تنگدستی بالخاصه در طی سالهای اخیر که سرمایه داری جهانی درگیر بحران ساختاری شدیدی است و بالطبع در اقتصاد این کشورها و در زندگی توده های مردم اثرات بدی گذاشته و هرچه بیشتر بر شدت و عمق بحران در این کشورها افزوده است. در برخی از این کشورها در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین (ان. جی. او) ها این نهادها بظاهر "کمک کننده و بی غرض" موازی به فعالیتهای دولتها منحیث جاده صاف کن نفوذ و فعالیت سرمایه جهانی در تطمیع قشر تحصیل کرده و اغوای توده های مردم نقش ایفاء می کنند؛ ولی نتوانسته اند در تخفیف فشار بر توده های مردم موثر واقع شوند. مثلاً افغانستان کشوری که توسط ده ها کشور امپریالیستی و ارتجاعی به سرکردگی ابر قدرت امپریالیستی امریکا و ناتو اشغال نظامی شده و زیر سلطه استعماری قرار گرفته است؛ یکی از فاسدترین و ضد مردمی ترین رژیمهای دنیا در آن حاکم است و شنیدنیترین جنایات بر توده های مردم روا داشته می شود. از جانب دیگر قدرتهای اشغالگر از طریق حدود دوهزار "ان. جی. او" توانسته اند هزاران تحصیل کرده و "روشنفکر" از قماشهای مختلف از جمله روشنفکرانی که مدعیان دروغین مبارزه انقلابی برای نجات مردم از سلطه و ستم و استثمار امپریالیسم و ارتجاع هستند (مانند عده ای از کدرهای «حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان» که بامعاشهای دالری کلان و سوء استفاده های هنگفت از بودجه های چندین میلیونی تا چند ده میلیونی این "ان. جی. او" ها صاحب ثروتهای کلانی شده اند) را نیز جذب کرده و در تطبیق برنامه ها و نقشه های استعماری شان استفاده میکنند. بخش دیگر از "تحصیل کرده" هاهم در درون دولت استعماری به رشوت و اختلاس و دزدی مشغول اند. قماش دیگری از "روشنفکران" و تحصیل کرده هاتشکلات رویزیونیستی و اپورتونیستی مانند "سازمان رهائی"، "سازمان انقلابی"، گروه های از "ساما" و حزب سوسیال دموکرات "افغان ملت" و دیگر همسخنان آنها هستند که در دولت استعماری شرکت کرده و بر اشغال نظامی و تسلط استعماری امریکا و ناتو مهر تأیید زده اند. در طرف دیگر میلیونها توده مردم در منجلا ب فقر و گرسنگی، ابتلا به امراض گوناگون جسمی و روانی و اعتیاد به مواد مخدر و فحشا دست و پا میزنند. باین طریق قدرتهای امپریالیستی و دولت مزدور آنها به کشتار مردم افغانستان مشغول بوده و به تطبیق پلانههای غارتگرانه ای شان در افغانستان و منطقه می پردازند. در دیگر کشورها نیز (ان. جی. او) ها باشکال دیگری همین نقش را در جهت تأمین منافع سرمایه های امپریالیستی و اغوای توده های مردم و تخفیف شدت تضاد آنها با طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم ایفاء می کنند.

طی چند دهه اخیر در عده ای از کشورهای عربی نظامیان به نمایندگی از طبقات ارتجاعی قدرت دولتی را در دست دارند. آنها رژیم های جمهوری رابه جمهوری های "میراثی" و خود کامه مبدل کرده اند. در این کشورها ارتش از قدرت زیادی برخوردار است؛ مثلاً در الجزایر، تونس، مصر، سوریه، لیبی، (قبلاً عراق) و در برخی دیگر که رژیم های پادشاهی حاکم است، وضع بر همین منوال است. در عده ای از این کشورها ارتش بخش بزرگی از سرمایه و اقتصاد و تجارت و اراضی را در دست دارد و این منبع تطمیع سران ارتش است که با تمام قدرت می کوشند تا تسلط شان را بر دولت حفظ کنند. تقریباً اکثریت این کشورها، کشورهای نفت خیز هستند و درآمد های کلان نفت نه به منظور رشد و انکشاف زیربنائی این کشورها و بهبود وضع زندگی و رفاه مردم که جهت تقویت ماشین دولت و تجهیز و تقویت ارتش و پولیس مصرف شده و بخشی هم به جیب طبقات حاکم می ریزد. در این کشورها در دهه های اخیر با اعمال استبداد و اختناق بی حد و حصر و سرکوبهای خونین مردم اوضاع بظاهر آرام به نظرمی رسید؛ ولی دیده شد که تراکم فشارهای همه جانبه و بیداری نسبی مردم خاصاً نسل جوان تحصیل کرده در این کشورها موجب شکل گیری جنبشهای دموکراتیک شده و انفجارهای ناگهانی اخیر توده های مردم نتیجه آنست. چنانکه مشاهده کردیم دیگر توپ و تفنگ و تانک و طیاره براراده مردم بپا خاسته اثری نبخشید و با موجودیت ارتشهای نیرومند با ساز و برگ نظامی مدرن و دستگاه های استخباراتی مخوف و گسترده و پولیس

وژاندارم مسلح و مجهز، زندانوشکنجه، اعدام و پشتیبانی امپریالیسم بین المللی خاصتا امریکا از این دولتهای ضد مردمی، نتوانست مانع از قیامهای توده های مردم جان به لب رسیده شود و بدون کوچکترین ترسی طغیان کردند. این خیزشها چندی قبل در الجزایر، مراکش و بعد همزمان در تونس، اردن، مصر و یمن و بعداً در لیبی و بحرین و ایران و عراق بطور گسترده آغاز گردیدند و هنوز ادامه دارند.

در مصر بتاريخ اول فبروری صدها هزار نفر از مردم معترض بی اعتنا به مقررات منع رفت و آمد و هوشدارهای مکرر و جدی دولت در میدان تحریر (آزادی) جمع شدند و علیه دولت و شخص حسنی مبارک شعار داده و خواستار استعفای فوری او و اعضای دولت شدند. این تظاهرات چند صد هزار نفری بیش از قبل بروحشت دولت و بزرگترین حامی آن ایالات متحده امریکا افزود. دولت امریکا که از حامیان نزدیک دولت مصر بوده و هست، از همان روزهای آغاز شورشیهای مردم مصر به شدت نگرانی اشرار از وضعیت بوجود آمده در مصر و در دیگر کشورهای منطقه ابراز کرده و به طلایع افتاد که مبادا اوضاع از کنترل دولت مصر خارج شود. او باما به حسنی مبارک توصیه نمود که دست به اصلاحات فوری بزند تا از شدت اعتراضات گسترده مردم کاسته شود. اوضاع مصر در توازن و تعادل قدرت در خاور میانه بسیار متاثر است زیرا دولت مصر با دولت اسرائیل پیمان دوستی داشته و مصر برای امنیت اسرائیل و حفاظت از منافع امریکا در شرق میانه اهمیت ویژه دارد. این موضوع با در نظر داشت اهمیت کشور مصر به لحاظ جیواستراتژیک و سیاسی در خاور میانه و افریقا نیز مطرح است. دولت مصر یگانه دولت عربی است که با دولت اسرائیل روابط دیپلماتیک و دوستانه دارد و اکثریت کشورهای عربی شرق میانه به اثر فشارهای مردم کشورهای شان روابط سیاسی با دولت صهیونیستی اسرائیل ندارند و اشغال خاک فلسطین توسط دولت استعمارگر، غاصب و فاشیست اسرائیل در طی بیش از نیم قرن و حملات وحشیانه ای آن بر خلق مظلوم و ستمدیده فلسطین خاصاً در دهه های اخیر، آتش خشم خلقهای عرب منطقه را بر افروخته و نفرت و انزجار همه خلقها و نیروهای مترقی جهان را علیه دولت صهیونیستی اسرائیل برانگیخته است. همچنین موقعیت جغرافیائی مصر در همسایگی خاک فلسطین نیز حایز اهمیت است. کنترل این مرز توسط دولت مصر به منظور حفظ امنیت دولت اسرائیل بر شدت فشار همه جانبه بر خلق فلسطین افزوده است. دولت مصر مهمترین پاسدار معبر جهان (کانال سوئیز) است تا نفت خاور میانه و دیگر کشورهای حمل و نقل اموال دیگر برای کشورهای سرمایه داری به سهولت، وقت کم و بامصرف کم تر و بدون مانع صورت میگیرد و از اهمیت حیاتی برای سرمایه داری جهانی برخوردار است.

حسنی مبارک در شب سه شنبه اول فبروری در تلویزیون مصر سخنرانی کرد و وعده اصلاحات در چند ماده قانون اساسی را داد. زیرا این ماده ها دوره های ریاست جمهوری را که حسنی مبارک به نفعش تغییر داده بود، محدود می کند. و نیز او اعلام کرد که "در دور بعدی انتخابات ریاست جمهوری که در ماه سپتمبر امسال برگزار می شود شرکت نخواهد کرد، اصلاحات سیاسی صورت می گیرد و آزادیهای سیاسی برای مردم داده می شود و همچنین پارلمان مصر را به حالت تعلیق در آورد. چون این وعده ها خواستهای مردم معترض را بر آورده نمی کرد بدون ترس به تظاهرات و اعتراضات شان ادامه دادند. فردای آن روز دوم فبروری او باما گفت: "انتقال قدرت در مصر باید همین حالا شروع شود، تغییر اجتناب ناپذیر است چون وضع مصر پایدار نیست". قبل از این او با انتقال سریع قدرت در مصر صحبت می کرد؛ ولی همینکه مردم معترض به وعده های حسنی مبارک قانع نشدند، بارک او باما خواستار انتقال قدرت در همان زمان شد. این امر شدت نگرانی و ترس دولت امریکا را نمایندگی می کرد. دیده میشود با این وضعیتی که در مصر بوجود آمده بود، دولت امریکا دیگر حسنی مبارک و حکومت او را در کنترل اوضاع مصر نا کارآمد ارزیابی کرده و هر چه زودتر بفرکتعویض آن شد. بعد از این صحبت او باما، ظاهراً نوعی تنش در دیپلوماسی مصر و ایالات متحده امریکا به مشاهده می رسید و نوعی مجادله لفظی و یا هم "جنگ زرگری" بین رهبران رژیم مبارک با دولت امریکا شروع شد و عمر سلیمان معاون

انتخابی مبارک طی بیانیه ای از برخورد های نادرست و فرصت طلبانه دوستان امریکائی اش اظهار تأسف کرد. در ابتدای تظاهرات مردم مصر مبارک و ارتش می خواستند اصلاحاتی که مورد نظر خود آنها بود انجام دهند و مبارک تا ماه سپتمبر و لوبطور سیمبولیک در قدرت باقی بماند و باقرار گرفتن مهره ای دیگری از ارتش و یا شخص دیگری که مورد نظر ارتش باشد در رأس دولت؛ مبارک باصطلاح آبرومندانه از قدرت کناره برد. اما برخلاف خواست و اصرار مردم معترض کناره رفتن فوری حسنی مبارک ورژیم وی بود.

تظاهرات و اعتراضات مردم مصر همچنان با شدت تمام ادامه یافت، در این تظاهرات ده ها هزار تن اشتراک داشتند و به تکرار شعار های شان " رفتن مبارک و دولت او " ادامه دادند. بتاريخ سوم فبروری طرفداران مبارک که گفته میشد متشکل از اعضای پولیس مخفی مصر با لباس شخصی هستند بر مردم تظاهر کننده در میدان تحریر حمله کردند و بالمقابل مردم جهت دفاع از خود میدان تحریر را جهت سنگ پرانی بر طرفداران مبارک سنگر بندی نمودند. طرفداران مبارک با کارد و چاقو و چوب و چماق بر مردم حمله می کردند و حدود 500 نفر را زخمی و 5 نفر را وحشیانه کشتند. و نیز مؤظفین شفاخانه قاهره خبر دادند که حالت (9) نفر از مجروحین بسیار وخیم است. در همین روز صدر اعظم مصر از حمله طرفداران مبارک بر مردم معترض عذر خواهی کرد و وعده داد که عاملین آن مورد تعقیب قانونی قرار خواهند گرفت. این همان ترفندهای عوام فریبانه رژیمهای مستبد و ضد مردمی است که عوامل شانرا به جان مردم می اندازند و بعد که کوس رسوائی آنها در سطح جامعه و جهان بلند شد متوسل به چنین ترفندهای شیدانه و رذیلانه می شوند. در حالیکه در تمام جریان حملات مدافعین مبارک و دولت او بر تظاهر کننده ها که با دست خالی شعار میدادند و خواسته های دموکراتیک برحق شان را بیان می کردند، ارتش تماشاگر صحنه بود و مانع از جنایت این عمال رژیم آنها نشد و طبق گزارش یکی از خبرنگاران بی بی سی در میدان تحریر ارتش طرفداران مبارک را از چنگ معترضین نجات می داد و در بین تانکها حفاظت می کرد ولی نام آنرا می ماند " بیطرفی ارتش در وضعیت کنونی مصر "!! در حالیکه ارتش مصر مانند ارتشهای همه نظام های طبقاتی بحیث اصلی ترین ماشین سرکوب خلق و حافظ منافع طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم است. خاصاً در مصر که ارتش طی پنج- شش دهه در مصر حکومت میکند و طی سه- چهار دهه اخیر دولت امریکا سالانه یک و نیم میلیارد دلار صرف تجهیز ارتش و دستگاه مخوف " المخابرات " مصر می کند تا منافع امریکا و طبقات حاکم و امنیت دولت صهیونیستی را در منطقه تأمین کند. یکی از مسایل مهمی که در روز های تظاهرات مردم مصر بنظر می رسید همبستگی مردم مصر در جریان قیام و تظاهرات، منجمله ایجاد مراکز کمک رسانی طبی به مجروحان و مراکز توزیع غذا و نوشیدنی بود. این امور داوطلبانه توسط مردم مصر انجام می شد و دوکتوران و نرسهای مصری نیز بگونه داوطلبانه در مراکز عرضه خدمات صحی و کمک های اولیه به مجروحان کمک می کردند. و این امر میزان همبستگی مردم مصر را علیه دشمن مشترک، دولت و طبقات حاکم مصر در بهترین وجه آن نمایندگی می کرد.

بتاریخ 4-2-2011 مردم به تظاهرات ادامه دادند، زد و خورد بین مخالفین دولت و طرفداران آن ادامه یافت، دولت مصر اعلان کرد که در این درگیریها 8 نفر کشته و حدود 900 نفر مجروح شده اند. در همین روز حسنی مبارک در مصاحبه ای با خبرنگار تلویزیون (ای بی سی) گفت: " احساس می کنم قوی هستم، قصد ندارم فرار کنم و در مصر خواهم مرد. اگر کنار بروم- هرج و مرج- می شود." به تعقیب این گفته های حسنی مبارک مجلس سنای امریکا قطعنامه ای را تصویب کرد که در آن از حسنی مبارک خواسته شده بود که هر چه زودتر قدرت را به یک دولت انتقالی واگذار کند. بالمقابل مبارک هوشدار داد که خلای قدرت در مصر ناشی از کناره گیری وی، بقدرت رسیدن گروه اسلام گرای " اخوان المسلمین " را در پی خواهد داشت. همچنین مبارک در واکنش به اصرار دولت امریکا بر آغاز هر چه سریعتر انتقال قدرت، خطاب به او با ما گفت: " شما مصر و فرهنگ مصر را نمی شناسید و نمی دانید در پی کناره گیری من چه رخ خواهد داد؟ ". در اینجا ملاحظه می

شود که برخلاف آستانه پیروزی انقلاب سیاسی ایران در سال 1357 خورشیدی، همینکه دولت امریکا درک کرد که دیگر زمان نوکری رضاشاه پهلوی به سر رسیده، بعبارت دیگر تاریخ مصرف او گذشته است در پی آن برآمد تا هرچه سریعتر با گروه های راست مذهبی و "ملی مذهبی ها" تحت رهبری خمینی و هواداران او در ایران ارتباط برقرار کرده و از شاه ایران خواست که هرچه زود تر قدرت و کشور را ترک کند و به ارتش ایران دستور داد تا تسلیم خمینی شود. دیده شد که شاه ایران بعد از آن با چه سرنوشتی گرفتار آمد که حتی دولت امریکا بزرگترین حامی و ولی نعمت او، به منظور جلب رضایت خاطر خمینی و دولت مؤقت حتی از دادن ویزای اقامه برای وی و فامیلش در امریکا امتناع ورزید و شاه مخلوع ایران روزها در بنادر کشورهای مختلف در حالت بی سرنوشتی بسر می برد تا که انوار السادات به او اجازه اقامت در مصر داد. اگرچه حسنی مبارک مانند شاه سابق ایران از نوکران حلقه بگوش امپریالیسم امریکا بود، اما او داستان سرنوشت فلاکتبار شاه ایران را در روزهای آخر حیاتش بخاطر داشت (زیرا در این روزها سرنوشت فاجعه بار شاه سابق ایران برجسته ترین خاطره داستان نوکری وی به امریکا و تحقیر و توهین او در اخیر سلطنت اش توسط دولت امریکا و دولت های اروپائی در پیش چشمهای حسنی مبارک و اعضای دولت او مجسم می شد)، و حسنی مبارک دستور بادرار برای فرار از مصر پذیرفت. از جانب دیگر بین انقلاب سیاسی بهمن سال 1357 ایران و خیزشهای ماه های اخیر در مصر تفاوت های زیادی وجود دارد. در ایران ارتش با اثر فشار مبارزات مردم دچار انشقاق و چند دستگی شده و تضعیف گردید و به دستور دولت امریکابه دولت پس از انقلاب (دولت اسلامی خمینی) تسلیم شد. اما در مصر چنین وضعیتی رونما نگردید و ارتش که در واقع قدرت اصلی را در مصر در دست داشت چنانکه اکنون هم قدرت را در دست دارد تا آخر از مبارک حمایت نمود تا اگر ممکن باشد «آبرومندان» از قدرت کنار برود. از طرفی هم برخلاف ارتش شاه ایران که مورد تنفر مردم ایران بود، ارتش مصر مورد مخالفت و تنفر انجمنی مردم مصر قرار نداشت و ندارد. زیرا مردم مصر حملات ارتش اسرائیل در سال 1976 را بیاد دارند و همچنین موفقیت ارتش مصر در جنگ سال 1973 با دولت اسرائیل و تخریب خط "بارلو" و آزاد کردن صحرای سینا از زیر اشغال دولت اسرائیل، در خاطره ای مردم مصر زنده است. در جریان تظاهرات اخیر دیده شد که مردم مصر تا حد زیادی دچار توهم نسبت به ارتش بودند. مردم مصر تصور می کردند که در جریان مبارزات آنها با طبقات ارتجاعی ستمگرو استثماری (دولت)، ارتش که رکن اصلی و مهم سرکوب خلق در نظام های طبقاتی است، همچنان که خود ارتش مدعی است واقعاً "بیطرف و خیرخواه مردم" بوده است. در حالی که ارتش از خشم و قهر مردم مصر وحشت داشت و سعی می کرد تا با مدارا آنها را اغوانماید تا زمانی که موج احساسات و خشم مردم علیه دولت و نظام فروکش کند. این توهم و درک نادرست عوام مصر نسبت به ارتش و موقعیت آن در نظام های طبقاتی، ناشی از عدم آگاهی سیاسی لازم و عدم موجودیت حزب انقلابی پرولتری است. توده های مردم باید درک کنند که دولت چیست و ماهیت طبقاتی دولتها از چه قرار است. در جوامع طبقاتی ارتش و پولیس و پولیس مخفی، دستگاه قضائی و سارنوالی (دادستانی) وزندانها و وسایل سرکوب مردم در حفظ این نظام های طبقاتی هستند. درک این مسایل برای توده های مردم از اهمیت بسزای برخوردار است. تا زمانی که توده های مردم درک نکنند که بین آنها و طبقات ارتجاعی و امپریالیسم حامی آنها تضادهای آشتی ناپذیری وجود دارد و حل این تضادها از طریق مبارزه مسالمت آمیز ممکن نیست و فقط از طریق مبارزه قهرآمیز، قهر انقلابی میسر است، طبقات ارتجاعی همچنان بر مبنای قهر ضد انقلابی دیکتاتوری طبقاتی خود را بر توده های خلق اعمال می کنند. توده های خلق فقط با اعمال قهر انقلابی است که می توانند، دیکتاتوری طبقاتی را سرنگون کنند و دیکتاتوری طبقاتی خود را جانشین آن نمایند. و نیز مردم مصر و تونس و دیگر کشورهای عربی و همه خلقهای تحت ستم و استثماری باید بیاموزند که بدون آگاهی سیاسی و بدون داشتن حزب سیاسی که توسط اندیشه های انقلابی نجاتبخش پرولتری رهبری شود مبارزات آنها و لو هر قدر جانبازان و فداکارانه و خونین هم باشد به پیروزی واقعی نمی انجامد

و اگر توسط دولت سرکوب هم نشود در نتیجه حاصل همه مبارزات آنها را بخش دیگری از طبقات حاکمه از کف آنها می‌ریاید. و با دادن سهم ناچیزی به آنها یعنی مقداری آزادیهای سیاسی و مدنی برای مدتی و یا انجام رفرمهای سطحی و روبنائی آنها را اغوا می‌کنند. طبقات حاکم و امپریالیسم در طی این مدت این ایده را به توده های مردم مصر و تونس القاء می‌کردند و می‌کنند که همین تحولات ماه های اخیر "انقلاب" شماست و باید با آن قناعت کنید و از رژیم و دولت و مهره های جدید طبقات حاکم حمایت نمائید. تجربه تاریخ مبارزات خلقها و ملل جهان نشان می‌دهد که بعد از فروکش جنبشهای حق طلبانه مردم همین باصطلاح هدیه های طبقات ارتجاعی هم کوتاه مدت است و بعد از مدتی با توسل به این ترفند که عده ای از آزادی و دموکراسی "سوء استفاده کرده اند" و یا زیر نام کذائی "به خطر افتادن امنیت و ثبات کشور" و از این اراجیف که طبقات حاکم در چنانته دارند، روی دیگر سکه را ظاهر ساخته و شرایط بدتر و وخیم تری را برای مردم تحمیل می‌کنند. توده های خلق خاصناً روشنفکران مردمی کشورهای که در آنها جنبشهای دموکراتیک اوج گرفته است باید باین موضوع مهم علمی آگاه شوند که در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری دیگر طبقه بورژوازی و خرده بورژوازی صلاحیت و توان رهبری مبارزات ملی-دموکراتیک را در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در جهان ندارند. و این امر بعد از ای طبقه پرولتاریاست. زیرا پرولتاریایگانه طبقه انقلابی پیگیری است که بدون اینکه بعقب نگاه کند و یا در نیم راه توقف نماید، لوکوموتیف انقلاب را به پیش می‌راند. دیگر طبقات خلق مانند طبقه دهقان و خرده بورژوازی و جناح میهن پرست و مترقی طبقه بورژوازی ملی(متوسط) در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره در قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین نظریه خصلت طبقاتی یعنی موقعیت اجتماعی و سطح مالکیت شان در جامعه نمی‌توانند تا آخر انقلابی باشند. اینها به لحاظ ستمی که توسط طبقه فئودال و بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم بر آنها اعمال می‌شود، با توده های خلق علیه طبقات ارتجاعی و امپریالیسم به مبارزه برمی‌خیزند و از این لحاظ مبارزه آنها دارای جنبه های مترقی است و طبقات دهقان و خرده بورژوازی تا حدی انقلابی اند. اما اینها در پیرویه مبارزه ضداارتجاعی و ضد امپریالیستی تلاش می‌کنند که رهبری این مبارزات را از چنگ پرولتاریا و نیروهای انقلابی پرولتری بیرون نمایند. ولی زمانی این طبقات به پیروزی برسند حاکمیت طبقاتی خودشانرا در جامعه تأسیس می‌کنند. این طبقات و اقشار چون دارای مقداری مالکیت اند(زمین و سرمایه) و بنا بر خصلت طبقاتی شان همیشه به عقب نگاه می‌کنند و نمی‌خواهند این مالکیت را از دست بدهند؛ لهذا زمانی قدرت دولتی را بدست آوردند، به حاکمیت برسند، سعی می‌کنند که مالکیت خصوصی شانرا حفظ کرده و آنرا گسترش داده و به مقام بورژوازی بزرگ ارتقا نمایند. در انصورت با "انقلاب" این طبقات در جامعه تغییر اساسی و ریشه ای در ساختار طبقاتی جامعه بنفع توده های مردم بوجود نمی‌آید و شیوه تولید و روابط و مناسبات تولیدی تغییر اساسی نمی‌کند و ستم و استثمار همچنان در جامعه پا برجا باقی می‌ماند. در "انقلاب" طبقه خرده بورژوازی و خرده مالک و طبقه بورژوازی ملی فقط طبقه و طبقات استثمارگر جدیدی جای طبقات استثمارگر و ستمگر کهنه را می‌گیرد. مردم مصر و سایر کشورهای عربی ای که گروه های در ارتش در دهه های قبل بپاخاستند و رژیمهای ارتجاعی خودکامه نوکراستعمار و امپریالیسم را از قدرت دور کردند و این تحولات از بالا توسط گروهی در ارتش را "انقلاب" خواندند. در مصر حتی اصلاحات نسبتاً مترقی در جامعه انجام شد و دست امپریالیستهای انگلیس و فرانسه تا حدی از مصر کوتاه گردید و منافع آنها در این کشور و منطقه ضربه شدیدی خورد. اما دیده شد که جمال ناصر و رژیم او در وابستگی اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی درآمد. اگرچه در آن زمان (اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت میلادی) هنوز توده های مردم و نیروهای مترقی در جهان نمی‌توانستند درک درستی از ماهیت ضدانقلابی کشور شوروی بعد از مرگ استالین داشته باشند؛ اما ناصر و کلاً طبقه حاکم مصر نه از روی ناآگاهی سیاسی که بنا بر ماهیت و خصلت طبقاتی شان بطرف بورژوازی بزرگ رفته و تحت سلطه سوسیال امپریالیسم امپریالیسم قرار گرفتند. و وابستگی به سوسیال امپریالیسم روس که هنوز دارای ماسکی بود و توده های مردم

هم تحت تأثیر تبلیغات ماشین بزرگ تبلیغاتی آن کشور و احزاب رویونیست کشورهای عربی و سایر کشورهای جهان متوهم بودند. با آنکه ناصر و ارتش و طبقات حاکم جدید مصدر آن زمان مدعی بودند که در مصر "انقلاب" رابه پیروزی رسانده اند و دست امپریالیسم و استعمار و طبقات ارتجاعی را از سر مردم مصر کوتاه کرده اند؛ لیکن در عمل دیده شد که ناصر و دولت مصر دوباره به آغوش سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم افتاد و به مرور زمان استبداد و دیکتاتوری طبقات ارتجاعی نوکر امپریالیسم و صهیونیسم بر خلق مصر برقرار گردید. توده های خلق و روشنفکران مردمی مصر، تونس، لیبی، یمن، ایران، بحرین، اردن، عراق و همه کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره و کشورهای سرمایه داری تا زمانی که به مسئله انقلاب کشورهای شان از دید علمی و دیالکتیکی نظر نکنند و بگونه علمی ماهیت دشمنان ملی و طبقاتی و تضادهای اصلی جوامع شان و راه حل اساسی آنها را بر همین مینا جستجو ننمایند هر مبارزه و قربانی آنها بی نتیجه باقی خواهد ماند و یابا دست آوردهای محدود و زود گذر خلاصه خواهد شد.

خیزشهای اخیر مردم در چند کشور عربی و نحوه سازماندهی و بسیج مردم و مقاومتهای دلیرانه آنها در برابر ماشین سرکوب دولتها در موردش تا حدی نمایندگی از بیداری و آگاهی سیاسی خلقهای این کشورها می نماید. البته میزان و سطح این آگاهی و سازمان یافتگی از مصر تا تونس و لیبی و از ایران، یمن، بحرین و اردن از هم متفاوت هستند. بهر صورت قیامها و مبارزات توده های مردم علیه طبقات حاکم در این کشورها عادلانه و برحق هستند و هر ضربه ای که از طرف توده های مردم بر طبقات حاکم و امپریالیستهای حامی آنها وارد می شود امر نیک و اثر گذاری در تضعیف و عقب نشینی آنها در سرکوب مردم بوده و به اندوختن تجارب مبارزاتی آنها در فرصتهای بعدی کمک می کند. توده های مردم از پراتیک مبارزات طبقاتی شان می آموزند و با استفاده از این تجارب و با کسب آگاهی سیاسی خود را برای تهاجم بعدی بر طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم حامی آنها آماده می کنند. ولی آنچه که انکارناپذیر است اینست که مبارزه انقلابی طبقاتی از خود علم و سلاحهای دارد و بدون تئوریهای علمی علم مبارزه طبقاتی و بدون تهیه سلاحهای انقلاب، انقلاب های توده های مردم به نتیجه منطقی و پیروزی واقعی نمی رسند. بعبارت دیگر بدون آگاهی سیاسی انقلابی و رهبری حزب انقلابی پرولتری مبارزات طبقاتی توده های مردم پیروز نمی شوند و حاصل مبارزات و خونهای ریخته شده و فداکاریهای آنها را بخش دیگری از طبقات ارتجاعی غصب می کنند. چنانکه در سالها و دهه های گذشته در افغانستان و ایران و دیگر کشورهای جهان صورت گرفته است. در همین ماه های اخیر در الجزایر، تونس، مصر، لیبی، بحرین، ایران و یمن ما شاهد هستیم که چگونه توده های مردم بپا خاستند، جان فشانی کردند و کشته و مجروح دادند و می دهند، ولی بگونه واقعی حتی به همان خواستههای ابتدائی بورژوا-دموکراتیک شان هم دست نیافتند. توده های مردم تونس و مصر و همه کشورها باید بدانند که با رفتن یک یا دو ویاچند مهره از طبقات حاکم از دولت و حکومت و یا تبدیل رژیم با مهره های دیگری، به خواسته های اساسی طبقاتی آنها دست نمی یابند. طبقات مردم زحمتکش و ستمکش باید خود را برای گرفتن قدرت سیاسی و برقراری حاکمیت خودشان آماده کنند و این آمادگی در عرصه ایدئولوژیک - سیاسی، فرهنگی و عرصه مبارزه نظامی است. تازمانی که توده های مردم ارتش و پولیس این بزرگترین تکیه گاه طبقات ارتجاعی را نابود نکنند و ماشین دولتی کهنه را منهدم ننمایند و نظام طبقاتی انقلابی، دیکتاتوری طبقاتی خود را ایجاد نکنند به پیروزی دست نمی یابند. همچنانکه دشمن بوسیله ارتش خود و منافع اش و خلاصه هستی مادی و معنوی و بقاء اش را حفظ می کند. توده های مردم هم به ارتش خودی ضرورت دارند، ارتش توده ای انقلابی که از متن مبارزات مترقی و انقلابی توده های خلق سر بیرون می آورد. مسئله اساسی در مبارزه و انقلاب خلق کسب قدرت سیاسی است. در غیر آن توده های خلق هرگز به خواستههای طبقاتی شان دست نمی یابند. اینها از جمله مسایل مهم و اساسی در مبارزه توده های خلق است که باید به آنها جداً توجه کنند. شاید بخشهای از مردم و روشنفکران مصر حال که دچار نوعی افوریا از حاصل مبارزات شان هستند، نتوانند بدرستی به همه جنبه های حقیقت این موضوع پی ببرند

و فکر میکنند همینکه مبارک از رأس رژیم و دولت رفت و کابینه اوسقوط کرد، دیگر "انقلاب" آنها به پیروزی رسیده است و آنها به خواستهای اساسی شان دست خواهند یافت. برخلاف در عمل چنین تحقق نیافته و نخواهد یافت. شاید مردم مصر و تونس و کشورهای دیگر با چنین شیوه مبارزه ای به دست آوردهای محدود سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کوتاه مدت دست یابند اما چیزی که پا برجا باقی میماند حاکمیت طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم و زنجیرستم و استثمار بردست و پای آنهاست. اصل نظام سرکوبگر و استثمارگر و تسلط امپریالیسم حامی آن پابرجاست. طبقات ارتجاعی حاکم با اثر شدت فشار مبارزات توده های مردم قدری "پیچ و مهره ها" را سست کرده و از شدت فشار استبداد و ستم و اختناق شان بر مردم می کاهند، گاهی هم به التماس و تزرع منهمک می شوند، حتی عده ای مانند کرزی مزورانه در برابر قتل عامهای ارتشهای اشغالگر و حملات مرگبار گروه های ارتجاعی جنایتکار طالب، حقانی و گلب الدین اشک تمساح میریزند و اظهار عجز و بیچارگی مینمایند؛ لیکن بعد از فروکش شورشهای مردم خود را دوباره سازماندهی کرده و برای سرکوبهای بعدی خلق آماده می شوند. تاریخ جوامع طبقاتی گواه است که طبقات حاکم در کشورهای مختلف جهان در صورتی که نتوانند با سرکوب خونین توده های مردم آرام کنند، سعی می نمایند تا با گذشتها و دادن مقداری امتیازات آنها را اغوا کرده و شورش و مقاومت آنها را خاموش کنند تا خود را دوباره آماده ساخته و بتوانند بار دیگر در برابر موج شورشها و قیام های مردم و حشیانه تر از قبل از منافع طبقاتی و مواضع شان دفاع کنند. همچنین بعد از هر فروکش جنبشهای توده های خلق، طبقات ارتجاعی سعی می کنند تا عده ای سست عنصر و متزلزل و جاه طلب از پیشروها و طلایه داران خیزشها و مبارزات مردم را تطمیع کرده و حتی در قدرت شریک سازند و آنها را تسلیم ناپذیراند در صدد نابودی آنها می برآیند یا با تبلیغات مسموم کننده آنها را بدنام می کنند و یاب و یاب آنها دسیسه می سازند، اتهام می بندند و علیه آنها توطئه می چینند تا بزعم شان از صحنه مبارزه انقلابی توده ای حذف شوند. طبقات ارتجاعی این تجربه را دارند که زمانی جوش و خروش مبارزات توده های مردم فرو نشیند بار دیگر به زودی آغاز نمی شود؛ زیرا سرکوب و یا شکست، آنها را برای مدت نسبتاً طولانی دچار یأس و سرخوردگی می نماید، تا که بار دیگر نیرو ذخیره کنند و بپا خیزند. علت این پراکندگی توده های مردم، خاصاً دهقانان و نیمه پرولترها شرایط کاروندگی، ناآگاهی سیاسی و عدم موجودیت ستاد انقلابی پرولتری است. در همین وقفه های نسبتاً طولانی فروکش جنبش توده هاست که طبقات حاکم خود را تقویت می کنند. اگر مبارزات توده های مردم از رهبری انقلابی پرولتری برخوردار باشد، بعد از هر شکست متوجه نقاط ضعف خود شده و از آن درس می گیرد و بار دیگر با تجربه و نیرومندی بیشتر مبارزه را علیه طبقات ارتجاعی و امپریالیسم آغاز و به پیش می برد.

مردم مصر روز جمعه 28 جنوری را آخرین مهلت برای کناره گیری حسنی مبارک تعیین کردند و آنرا "روز وداع" نامیدند و صدها هزار نفر در این روز در میدان تحریر اجتماع کردند، ولی مبارک همچنان بر مسند قدرت باقی ماند. اوضاع نشان داد که حاکمان ملکی مصر و سران ارتش با هم متحد اند؛ زیرا در این شرایط کمترین اختلاف در درون خود هیأت حاکمه خاصاً ارتش موجب بزرگترین شکاف در دولت آنها می شد. شرایط در تونس متفاوت بود، ارتش تونس زودتر دست به اقدام زده رئیس جمهور و کابینه اش را (که بیش از همه مورد خشم و نفرت مردم بودند) از صحنه دور کرد و توانست بر اوضاع دوباره مسلط شود. در همین روز دولت امریکا از مبارک خواست که فوراً استعفا کند. همچنین وزیر خارجه امریکا سرکوب مردم معترض، دستگیری و بازجویی خبرنگاران خارجی و مزاحمتهای دیپلماتهای خارجی را در مصر ظاهراً محکوم کرد. او تظاهرات و اعتراضات و حق آزادی بیان را قانون بین المللی خواند و از دولت مصر خواست تا آنرا جداً رعایت کند. از اینکه این گفته های دولت امریکا چقدر مزورانه بود تا مردم مصر را فریب دهد جای شک نیست؛ لیکن لحن این گفته ها و همچنین درخواست استعفای فوری دولت امریکا از مبارک خود موضع عدم حمایت دولت امریکارا از شخص حسنی مبارک نشان می داد؛ زیرا در این گفته ها ظاهراً لحن غیردوستانه بکار برده شده بود. در همین روز ملل متحد، امریکا،

بریتانیا و فرانسه اتباع و مامورین خود را از مصر خارج کردند. اولین خواست توده های معترض مصر استعفای مبارک از مسند قدرت و سقوط رژیم او بود؛ اما طبقات ارتجاعی حاکم مصر و دولت آمریکا روی انتقال مسالمت آمیز قدرت فکرمی کردند تا به نظام موجود خلل و صدمه ای نرسد. مفهوم طرح انتقال مسالمت آمیز قدرت در مصر از طرف آمریکا این بود که ارتش با تدارک جایشین مناسبی برای مبارک زودتر اقدام کند تا دامنه اعتراضات مردم بیش از این گسترده نشده و به منافع آمریکا و اسرائیل صدمه نرسد. زیرا احتمالاً هر تغییر جدی در رژیم مصر، می توانست بر منافع امپریالیسم آمریکا و دولت صهیونیستی اسرائیل تأثیر جدی نماید. آنها بیم داشتند که نشود که با اثر فشار فزاینده مردم معترض بر دولت مصر و احیاناً کوتاه آمدن ارتش از جلوگیری آن و یا بمیان آمدن اختلاف در بین ارتش، نتوانند جای گزین مناسبی برای مبارک انتخاب کنند که منافع دولت آمریکا و دولت اسرائیل را در مصر حفاظت کند. همه تشویشها و نگرانیهای آمریکا و اسرائیل درباره مصر که مهمترین کشور در منطقه شرق میانه و در بین کشورهای عربی در تأمین منافع آمریکا و حفاظت از امنیت اسرائیل بشمار می رود و هم نظریه موقعیت استراتژیک مهم مصر امکان بوجود آمدن اختلال بیشتر در "نظم کنونی شرق میانه" و منافع آنها وجود داشته و خواهد داشت. آنها نگرانی از این داشتند (و دارند) که اگر حسنی مبارک قبل از انقضای مدت دور ریاست جمهوری اش مجبور به استعفا شود و سران ارتش مصر نتوانند برای انتخابات ریاست جمهوری در 6-7 ماه آینده فرد مناسبی از حلقه ای خودشان و یا فرد مورد اعتماد شان از بیرون این حلقه را برای کاندیدای ریاست جمهوری آماده کنند؛ در آن صورت خطر این می رود که نیروهای مخالف رژیم با تشکیل یک ائتلاف فردی را که امکان پیروزی داشته باشد در رقابتهای انتخاباتی به میدان بکشند، در آن صورت برای مدتی شرایط برای آمریکا و اسرائیل تا حدی مشکل خواهد شد.

در جریان روزهای اول تظاهرات مردم، از گفته های مبارک و ارتش و دولت آمریکا چنین برمی آمد که مبارک چند ماه باقیمانده ریاست جمهوری را سپری کرده و مهره ای مناسب مورد نظرشان را برای مبارک نصب کنند. اما اوضاع سیاسی در مصر و کلاً در شرق میانه و شمال آفریقا برخلاف خواست و توقعات طبقات حاکم این کشورها و دولت آمریکا به پیش رفت. همان بود که دولت آمریکا استعفای فوری مبارک و انتقال سریع قدرت را خواستار شد تا هر چه زودتر خشم مردم را فرو نشانند. وحشت آنها از گسترش روز به روز اعتراضات و بدتر شدن وضعیت در مصر بود که اثرات زیادی بر اوضاع دیگر کشورهای عربی شرق میانه و منافع امپریالیسم جهانی خاصاً آمریکا بر جا گذارد. تزلزل و تشویش عمیق دولت آمریکا در تصمیم گیری درباره اوضاع مصر طی جریانات اعتراضی مردم از ابتدا مشهود بود. در این جریان هر قدر اعتراضات شدت می گرفت و وسعت می یافت دولت آمریکا حضور مبارک را غیر ضروری می دانست و می خواست هر چه زود تر کنار برود تا اوضاع آرام شود و ارتش در برگرداندن آرامش و ثبات اقدام کند و زمانی از شدت اعتراضات کاسته می شد، دولت آمریکا از انتقال آرام قدرت در مصر صحبت می نمود. این تذبذب و دورویی دولت آمریکا در برابر جریانات مصر نشان می داد که از یک طرف می خواهد این ترفند را در برابر مردم مصر بکار گیرد که گویا دولت آمریکا طرفدار دموکراسی است و از خواسته های دموکراتیک آنها در برابر نوکر سرسپرده اش حمایت می نماید تا مورد حملات و خشم مردم قرار نگیرد و نیز در صورت رفتن مبارک و آمدن شخص دیگری غیر از حلقه جنرالهای کنونی ارتش مصر در انتخابات آینده، به منافع آمریکا و اسرائیل در مصر خللی وارد نشود. از جانب دیگر این موضع دولت آمریکا ناشی از موقعیت نامناسب نظامی و سیاسی امپریالیسم آمریکا خاصاً در افغانستان و عراق و فلسطین و سومالی و همچنین نفرت و انزجار خلقهای کشورهای عربی و دیگر خلقهای جهان و وضعیت اقتصاد بحرانی آمریکا در شرایط کنونی جهان است. در روزهای تظاهرات شعار رفتن مبارک، رفتن کابینه و انحلال حزب "دموکراتیک ملی" مطرح بود اما عمدتاً تمرکز اصلی مردم روی رفتن حسنی مبارک بود. اکثریت تظاهرکنندگان کناره گیری مبارک را رفتن رژیم حاکم فعلی تلقی می کردند. ولی رفتن شخص حسنی مبارک

و حکومت او یکی از خواسته‌های اصلی مردم و احزاب سیاسی مخالف در این جریان بود. در حالیکه رفتن شخص حسنی مبارک و یا تغییر رژیم کنونی خواسته‌های اساسی مردم مصر را برآورده نمی‌کند. خواسته‌های اساسی مردم سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی سرمایه دار و زمیندار و سلطه امپریالیسم خاصا امپریالیسم امریکا و تشکیل دولت دیموکراتیک خلق منحبث پیروزی مرحله اول انقلاب اجتماعی در مصر می باشد. در جنبش خودجوش توده های خلق مصر، احزاب سیاسی ای که در آن شرکت داشتند سعی می کردند تا جنبش توده ها را تحت تأثیر خواسته‌های سیاسی شان قرار داده و زیر رهبری در آوردند که موفق نشدند. اینها سعی می کردند تا خواسته‌ها و شعارهای مردم معترض از این سطح فراتر نرفته و رادیکالیزه نشود. در این جنبشها چنانکه در تونس و مصر دیده شد بیشتر منجر به حذف سردمداران مستبد از مسند قدرت شد و با وجود دست آوردهای محدود آنها هوشداری است به طبقات حاکم و تعدیل شرایط استبدادی به فضای بازتر سیاسی در جامعه با آزادیهای سیاسی و مدنی و حقوق بیشتر مردم، تمرین مبارزات عملی دموکراتیک توده های خلق، کسب اعتماد به نفس و درس گیری مردم به اینکه راه نجات واقعی آنها ازستم و استئمار طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم انقلاب واقعی آنهاست یعنی رسیدن توده های مردم به حاکمیت طبقاتی خود شان. مردم مصر با تمام محدود بودن دست آوردهای آنها از این خیزشها و مبارزات درس خواهند آموخت و تا حدی توهمات گذشته را از خود دور خواهند کرد که با رفتن یک مهره از رأس هرم قدرت دولتی و یارفتن اعضای کابینه به خواسته‌های طبقاتی شان دست نمی یابند. زیرا علم انقلاب پرولتری حکم می کند که بدون مبارزه انقلابی سازمان یافته تحت رهبری حزب انقلابی پرولتری پیروزی واقعی توده های خلق ممکن نیست.

با ارزیابی از جریان مبارزات مردم مصر در طی سه هفته و میزان فداکاریها و قربانیهای آنها و جهت یابی سیر تحولات بعد از کناره گیری مبارک نشان می دهد که مردم مصر حتی به همان خواسته‌های بورژوا-دموکراتیک محدودشان هم دست نخواهند یافت. به عبارت دیگر ارتش آنها را تصرف کرد و شاید اندازه ناچیزی با آنها واپس بدهد. و جریان آینده بعد از فروکش جنبش توده های مردم، چانه زنی بخش دیگری از نمایندگان طبقات حاکم ارتجاعی مصر (احزاب سیاسی اپوزیسیون) با ارتش خواهد بود. بهر صورت خیزشهای اخیر مردم مصر باید تجارب زیادی به آنها آموخته باشد؛ زیرا عرصه مبارزه طبقاتی مسایل زیادی را به توده های مردم می آموزاند و توده های خلق در جریان پراتیک مبارزه طبقاتی به سرعت چیزهای زیادی را می آموزند که فراگیری آنها از طریق مطالعه تجارب مبارزات انقلابی خلقهای دیگر با این سرعت ممکن نیست. بعبارت دیگر عرصه مبارزه طبقاتی بهترین مکتب برای توده های خلق است بشرط آنکه مجهز به آگاهی های تئوریک ایدئولوژیک - سیاسی باشند.

در همین روز سرمنشی ناتو در شهر مونیخ جرمنی گفت: "در تحركات مردم مصر نه تنها اقتصاد جهان که نظم جهان به خطر افتاده است و این خیزشها به نظم نوین جهانی منجر می شود که باید برای آن آمادگی زیاد داشت و قدرتهای بزرگ جهان باید خود را برای این تغییر آماده کنند".

این گفته سرمنشی ناتو از یک طرف وحشت سرمایه داری جهانی و امپریالیسم را از خیزش مردم تونس و مصر و دیگر کشورهای شرق میانه و شمال آفریقا و برهم خوردن "نظم کنونی شرق میانه" نشان می دهد و از طرف دیگر به سران قدرتهای امپریالیستی هوشداری می دهد که بفکر بوجود آوردن نظم جدیدی در شرق میانه و در جهان باشند. با آنکه با ارزیابی های عینی و علمی، سیر تحولات و انکشاف اوضاع کنونی در شرق میانه با عدم موجودیت رهبری انقلابی پرولتری در این جنبشها نتیجه چیزی بیشتر از تغییر رژیم و رفتن مهره های کهنه و آمدن مهره های جدید و دادن برخی آزادیهای سیاسی و اجتماعی و حقوق مدنی نخواهد بود؛ اما مسئله ای که در اینجا بیش از همه مد نظر امپریالیسم جهانی است و از آن بشدت هراس دارد که مبادا این جنبشها گسترش یافته و پائینترین لایه های جامعه یعنی توده های خلق زحمتکش (کارگران، دهقانان فقیر و سایر زحمتکشان شهری و روستائی) را در برگیرد و در صورت تداوم و تعمیق این جنبشهای خودبخودی، نیروهای انقلابی و مترقی در این کشورها جان گرفته و در رهبری این

جنبشها اثرگذار شوند و این جنبشها بجهتی مسیریابند که منافع طبقات ارتجاعی بومی و سرمایه داری جهانی را در منطقه مورد تهدید جدی قرار دهند. همچنین هیلاری کلینتون وزیر خارجه امریکا در جریان کنفرانس مونیخ گفت: "شرق میانه در مسیرگردباد تغییر است، غرب نگران از طوفان در منطقه خاور میانه است؛ زیرا لایه های زمین به حرکت افتاده است، ورق برگشته، موج تغییر طوفانی است و منطقه را طوفان تمام عیار در هم می کوبد".

این گفته باز هم شدت و عمق نگرانی و وحشت امپریالیسم جهانی خاصاً امپریالیسم امریکارا از همین سطح خیزشهای مردمی در تونس و مصر ف لیبی، یمن، بحرین، ایران و دیگر کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا نشان می دهد؛ زیرا امپریالیسم امریکا بیش از دیگر کشورهای سرمایه داری در شرق میانه منافع استراتژیک و حیاتی دارد و در بین این منافع حفظ موقعیت و امنیت دولت صهیونیستی اسرائیل این دستیار امپریالیسم امریکا در شرق میانه به خطر مواجه می گردد. توجه کنید امپریالیسم و ارتجاع جهانی با تمام ماشین غول پیکر نظامی و زراد خانه های سلاحهای متعارفی و اتمی شان حتی از همین حرکت های "مسالمت آمیز" توده های مردم هم وحشت دارند و دچار تب لرزه شده اند، چه رسد به اینکه در کشورهای شرق میانه و یا در دیگر کشورهای تحت سلطه توده های مردم تحت رهبری احزاب انقلابی پرولتری آگاهانه سلاح بردارند و علیه طبقات حاکم ارتجاعی کشورهای شان و امپریالیستهای حامی آنها مبارزه کنند. این وحشت امپریالیسم جهانی از تظاهرات دست خالی توده های مردم در واقع ریشخندی است به گروه های سیاسی رفورمیست که توده های مردم را از "ببرهای" سرمایه داری و دولتهای ارتجاعی می ترسانند؛ در حالیکه اگر توده های خلق به آگاهی سیاسی انقلابی دست یابند و بیدار شوند و سلاح بردارند، هیچ نیروی در جهان در برابر آنها تاب ایستادگی و مقاومت را نخواهد داشت. این گفته های سرمنشی ناتو و وزیر خارجه امریکا بخوبی ماهیت پوسیده امپریالیسم و طبقات ارتجاعی را نشان داده و "ببر کاغذی" بودن امپریالیسم حتی از لابلای همین چند کلمه ای آنها هم آشکار است.

در جریان تظاهرات مردم مصر عمر سلیمان معاون حسنی مبارک درخواست مذاکرات به احزاب و گروه های سیاسی مخالف راداد و تعدادی از نماینده های این احزاب به شمول نماینده محمد البرادعی رئیس یک ائتلاف سیاسی جدید التأسيس و نماینده "اخوان المسلمین" در آن شرکت کردند که بدون نتیجه پایان یافت. گروه "اخوان..." گفت در صورتی که به شرایطش عمل شود در مذاکرات با دولت شرکت می کند. گروه "اخوان..." یکی بزرگترین تشکل های سیاسی در مصر است و حدود هشت دهه از فعالیتهای آن در مصر و در دیگر کشورهای عربی و دیگر کشورهای اسلامی می گذرد. این گروه با وجودیکه طی سی سال اخیر ظاهراً با محدودیتهای از طرف دولت مصر مواجه بوده و مبارک چند صد نفر از اعضا و هوادانش را به زندان انداخت اما دولت مبارک در عمل مانع فعالیتهای آن در جامعه مصر نشد و این حزب در بین افشار فقیر و متوسط جامعه از نفوذ زیادی برخوردار است. در دور قبل پارلمان مصر که اعضای آن بطور مستقل در انتخابات شرکت کردند حدود هشتاد چوکی را کسب کردند. این گروه از یکطرف به لحاظ ایده های اسلامی اش در بین طبقات و افشار فقیر مسلمانان در جامعه مصر هوادارانی دارد از طرف دیگر عرضه کمکهای اجتماعی به مردم محتاج مصر بر محبوبیت آن در بین این افشار اجتماعی افزوده است. این حزب موسسات "خیریه" و مدارس زیادی را در مصر جهت عرضه کمکها و خدمات برای افشار فقیر جامعه ایجاد کرده است؛ منجمله انجمنهای فرهنگی، انجمنهای مشورتی انجینری، اعمار کلینیکهای صحتی، شفاخانه ها، انجمنهای عرضه کمکهای اجتماعی در عرضه های مختلف، توزیع کمکهای غذائی و البسه، کمکها و مشورتهای حقوقی و قضائی، مکاتب برای فرزندان بخشهای از جامعه که توان پرداخت هزینه تحصیل اولادهای شان ندارند و اعمار مدارس دینی و مساجد و از این قبیل. این شیوه ها نه تنها در مصر که در تمام کشورهای تحت سلطه امپریالیسم خصوصاً در کشورهای فقیر در جلب و جذب حمایت توده های فقیر و محتاج اثر زیادی دارد. چنانچه "حرکت مقاومت اسلامی (حماس)" با این شیوه توانسته است بخش بزرگی

از خلق فلسطین رادرنوار عزه بطرفداری اش جلب نماید. البته در وضعیتی که خلق فلسطین قرارداد فکتوردیگری نیز در زمینه دخیل است و آن موضع ظاهر آنعطف ناپذیرتر "حماس" نسبت به رهبران فتح در برابر دولت صهیونیست و اشغالگرواستعمارگراسرائیل وامریکا حامی آن می باشد. وبه همین صورت گروه های اسلامی افراطی درپاکستان، بنگله دیش، اندونیزیا، مالیزی وچندکشوردیگربا این شیوه ها وهم بااستفاده از شدت وابستگی این دولتها به امپریالیسم خاصتاً امریکا وشدت ستم واستبداد واستثمارطبقات ارتجاعی وامپریالیسم علیه توده های خلق توانسته اند توجه لایه های فقیراین جوامع رابطرف شان جلب کنند. توده های مردم درخیزشهای اخیرضد استبدادی ودموکراتیک درمصر وتونس، شرایط فعالیت دربین جامعه بیش ازپیش برای گروه "اخوان..." مساعد گردیده وعده ای از رهبران وکدرهای " اخوان..." از تبعید دوباره به تونس ومصر برگشته اند وبه سازماندهی اعضاوهواداران شان پرداختند. این گروه درشرایط کنونی به لحاظ نفوذی که دربین توده های فقیروبرخی از اقشارمتوسط جامعه دارد، از همه احزاب مصرنیرومندتر است. جنبش اسلامی " اخوان المسلمین" دردیگركشورهای عربی واسلامی دارای شاخه های جداگانه بوده ونفوذ نسبتاً گسترده دارند. اما درخیزشهای اخیرمردم مصرچنانکه یکی از رهبران آن طی مصاحبه ای با بی بی سی گفت: "ما مدعی رهبری این تظاهرات نیستیم وما نیزمانند دیگر احزاب بخشی از این جریان را تشکیل می دهیم." ولی آنچه که در این میان قابل توجه است که " اخوان المسلمین" هم مانند طبقات حاکم مصر وامپریالیسم از تداوم مبارزات توده های مردم ورادیکال شدن خواستها وشعارهای آنها وحشت دارد. این نیرواگر با حکام مصر در طی چند دهه اخیر که رژیم شانرا "لائیک" می خوانند ومانع از قدرت گیری گروه " اخوان المسلمین" در مصر شده اند، در مخالفت سیاسی قرار داشت، اما به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک- سیاسی شدیداً عقب گرابوده وحافظ منافع طبقات ارتجاعی فنودال وکمپرادور وامپریالیسم در مصر ودر سایر کشورهای اسلامی است. البته برخلاف نیروهای ارتجاعی " لائیک" خواهان پیاده کردن وتطبیق احکام شریعت اسلامی در جامعه است. ناگفته نماند که در طی دهه های گذشته در مصر، " اخوان المسلمین" در سرکوب نیروها وگروه های مترقی وانقلابی مصر همدست طبقات حاکم ودولت مصر بوده است. وموقف دولت مصر در برابر " اخوان المسلمین" روش محدود کردن فعالیتها وگسترش نفوذ آن بوده نه سرکوب و نابودی آن. بعبارت دیگر سیاست توسعه وتحدید. با آنکه فعالیت این گروه بگونه رسمی در مصر غیرقانونی اعلام شده است، اما اعضای آن در سطح جامعه مصر در عرصه های مختلف بطور نسبتاً وسیع فعالیت داشته اند. موضوع دیگر؛ اگرچه خیزشهای مصر رهبری مشخصی نداشت لیکن این جنبش را " حرکت شباب مصر" نام گذاشته اند. زیرا از ابتدا محرک اصلی این جنبش جوانان تحصیل کرده مصر بوده اند وگفته میشود که از طریق انترنت وفیس بوک باهم رابطه برقرار کردند واین حرکت را تدارک دیده وسازماندهی وآغاز کردند وبعد توده های وسیع مردم واقتشار زیادی از جامعه منجمله اقشار متوسط شهری، تحصیل کرده های مصر که اردوی بیکاران را تشکیل میدهند، محصلین ومتعلمین واحزاب سیاسی مختلف در آن شرکت کردند وبه یک جنبش عظیم توده ای علیه دولت مبدل شد.

بتاریخ (2-6 - 2011) بی بی سی از قول مامورین ملل متحد گزارش داد که درخیزشهای مصر (300) نفر کشته شده اند. در همین روز یکی از رهبران " اخوان المسلمین" در مصاحبه ای با بی بی سی گفت که خواستهای ما برای فعلاً: " لغو شرایط اضطراری که از سی سال باین طرف در مصر برقرار است، برکناری حسنی مبارک، لغو پارلمان که با تقلب بمیان آمده است، آزادی زندانیان سیاسی وتضمین آزادی سیاسی، محاکمه عاملین کشتارهای مردم وهمچنین هیئتی تعیین شود که ماده 76 (مربوط به شرایط نامزدی برای ریاست جمهوری مصر) وماده 77 (مربوط به تعداد دوره های ریاست جمهوری) قانون اساسی را اصلاح کند".

بعدازشکست مذاکرات بین دولت و رهبران احزاب سیاسی مخالف دولت، صدها هزار نفر در تظاهرات شرکت کردند وخواستار رفتن حسنی مبارک شدند. دولت مصر در همین روز اعلان کرد که روزانه (300) میلیون دلار به اقتصاد مصر خاصتاً در بخش توریسم صدمه

رسیده است. و دولت اطمینان داد که کسی بجرم تظاهرات مورد پیگرد قرار نمی گیرد و مردم باید از آزادی بیان برخوردار باشند. مضحک اینجاست که مبارک گفت که احساسات جوانان قابل قدر است. رژیم که علاوه بر جنایات سی ساله اش علیه مردم مصر طی یک هفته بیش از 300 تن از مردم معترض راکشته و صدها تن را زخمی و صدها تن دیگر را دستگیر منجمله بیش از 70 تن از فعالان سیاسی مصر را بزندان انداخته و شکنجه کرده است؛ ولی بیشتر مانه صحبت از "تقدیر احساسات" جوانان مصر دارد. همه رژیم های ارتجاعی و ضد مردمی زمانی به تنگنای فشارشورها و مبارزات توده های مردم خشمگین مواجه می شوند بیشتر مانه به چنین عوامفریبیها و شبادیهها متوسل می شوند. در همین روزی یکی از خبرنگاران بی بی سی مقیم امریکا درباره موضع دولت امریکا در برابر جریانات مصر گفت: "موضع دولت امریکا مربوط به صعود و هبوط تحولات در میدان تحریر است، زمانی شدت تظاهرات زیاد می شود دولت امریکا در برابر دولت مصر تندتر صحبت می کند و زمانی تعداد تظاهرکننده ها کم شده و از شدت تظاهرات کاسته می شود دولت امریکا از خواسته هایش از دولت مصر عقب می نشیند".

چنانکه از ابتدا روشن بود در تمام طول مدت خیزشهای مردم مصر، دولت امریکا با تمام وحشت و دست پاچگی از دولت مصر می خواست که هرچه زودتر به خواسته های معترضان گردن نهاده و موج تظاهرات گسترده را مهار کند. ملاحظه می شود که در این جریان اگر طبقات ارتجاعی و رهبران دولت مصر علاوه بر حفظ نظام بفرموقعیت خود شان هم بودند و هستند؛ لیکن دولت امریکا چندان بفرح حفظ مهره های موجود نبوده بلکه بفرح حفظ نظام در مصر بود که مباداتوده های بیپا خاسته مردم روی خواسته های اساسی شان پافشاری کرده و رژیم و نظام حاکم را در مصر مورد تهدید قرار دهند و یا اینکه اوضاع در طولانی مدت بجهتی پیش برود که نیروهای به نمایندگی از طبقات حاکم بر سر قدرت بیابند که شرایط را برای امریکا در مصر و در شرق میانه تاحدی مشکل بسازند. در این میان رژیم مبارک و دولت امریکا از یگانه نیروی که نگرانی داشتند و دارند "اخوان المسلمین" است که به لحاظ ایدئولوژیکی ظاهر آموضع و میانه خوبی با دولت امریکا و دولت صهیونیستی اسرائیل ندارد (و ضدیت با دولت اسرائیل از دید این گروه ظاهراً مهمترین موضوع در جلب افکار مردم مصر و توجه سایر گروه های اسلامی و بخشهای از مسلمانان جهان، بطرف این گروه است) و اگر این گروه در آینده بتواند موفقیتهای زیادی در پارلمان مصر کمانی کند میتواند منحیث یک فشار قوی بر دولت مصر در مسئله روابط و مناسباتش با دولت اسرائیل وارد کند و یا در آینده این امکان را بیابد که حکومت تشکیل دهد و با تغییر موادی از قانون اساسی مصر، احیاناً مشکلات جدی ایرا برای امریکا و دولت اسرائیل در مصر و در شرق میانه ببار خواهد آورد.

بتاریخ 8-2-2011 عمر سلیمان معاون رئیس جمهور مصر به مخالفین هوشدار داد که اگر با دولت بموافقه نرسند کودتا خواهد شد، لیکن مردم معترض از این گفته به خشم آمدند. با وجود این اخطارده ها هزار نفر از مردم معترض در میدان آزادی جمع شدند و دروازه ورودی پارلمان مصر را نیز مسدود کردند. در همین روز اعتصاب و کارشکنی های صنعتی در نقاط مختلف مصر توسط کارگران گزارش شد. دولت امریکا از دولت مصر خواست تا وضعیت اضطراری 30 ساله این کشور را هرچه سریع لغو کند. در همین روز در ولایت وادی جدید، در پنجصد کیلومتری قاهره در درگیری بین معترضان و پولیس یک نفر کشته شد. حدود 600 نفر از کارگران در کانال سوئیز اعتصاب کردند و در نقاط مختلف مصر اعتصابات دیگری نیز گزارش شد.

بتاریخ 9 فبروری در مصر گزارشاتی پخش شد که حسنی مبارک امشب قدرت را واگذار می کند و موج خوشحالی و سرور در میدان آزادی برپا شد. امامبارک طی بیانیه ای تلویزیونی باز هم وعده ای اصلاحات سیاسی داده و از قدرت کنارت رفت. در همان شب بعد از آنکه مردم معترض سخنان مبارک را شنیدند موجی از خشم و فریاد میدان آزادی را فرا گرفت و صدها هزار نفر با خشم تمام علیه مبارک فریاد زدند. این بیانیه مبارک متحدین و حامیان او خاصاً دولت امریکا و اتحادیه اروپا را نیز متعجب و عصبانی ساخت. فردای آن کارگران شرکت سرویس (اوتوبوس رانی)

مصر به تظاهرکننده ها پیوستند و خواهان استعفای مبارک شدند. یکی از تظاهرکننده ها گفت که " تا پیروزی دست از مبارزه بر نمی داریم. دیگری گفت که وقتی ما رژیم را برداشتیم سلیمان را هم بر میداریم؛ زیرا دوروز قبل عمر سلیمان گفته بود که اگر هرج و مرج ادامه یابد احتمال دارد که ارتش دست به کودتا بزند. اما در همین روز ارتش اعلام کرد که " هدفش حفظ کشور و برآورده شدن خواسته های مشروع مردم است". در همین حال عده ای از تظاهرکننده ها در میدان تحریر گفتند: " اگر رژیم مبارک از بین برود و ارتش جانشین شود، آنها انقلاب دیگری را شروع خواهند کرد".

ارتش مصر که در خیزشها و تظاهرات اخیر مردم خود را با اصطلاح بیطرف و انمود می کرد لیکن در تمام روزها توده های تظاهرکننده راتحت مراقبت جدی داشت و آنها را در محاصره تانکها قرار داده بود و زمانی نیروهای پولیس مخفی و پولیس با لباس شخصی و اعضای حزب "دیموکراتیک ملی"، حزب حاکم طرفدار مبارک و حشیانه بر مردم حمله کردند و بیش از یک هزار نفر را زخمی و چندین تن را کشتند، ارتش نظاره گری بود و این نیروها را از جنگ معترضین نجات می داد. ارتش حتی خبرنگاران را در برابر حملات طرفداران حسنی مبارک حمایت نکرده و از زیر ضرب و شتم پولیس مخفی و طرفداران مبارک نجات نداد. در میدان تحریر یکی از شعارهای معترضان این بود که ما از این ببعده تحت نفوذ امریکا نخواهیم بود؛ اما در طی 18 روز تظاهرات شعار مرگ بر امریکا کمتر شنیده شد و یا آتش زدن بیرق امریکا از طرف تظاهرکنندگان گزارش نشده است. در همین روز اتحادیه دوکتوران مصر طرفداری و حمایت خود را از تظاهرکننده ها ابراز کرده و گفت که از حکومت مبارک خسته شده ایم و مبارک باید برود. همچنین گفته شد که از دوکتورانی که در میدان آزادی به زخمیها کمک کرده اند چهار نفر آنها توسط المخابرات سازمان اطلاعات ارتش (رپوده شدند که از سر نوشت آنها تا حال اطلاعی در دست نیست. در همین مورد یکی از تظاهرکنندگان گفت: " که حالت اضطراری طی سی سال چون سایه ای شومی در بالای سر مردم و روشنفکران مصر قرار داشته است". همچنین مردم خواهان انحلال سازمان امنیت دولتی (" امن الدوله") شدند. بتاريخ دهم فبروری شورای نظامی مصر جلسه ویژه ای را تشکیل داد. بعداً حسنی مبارک در تلویزیون دولتی مصر ظاهر شده و سخنانی برای مردم خاصاً جوانان گفت. فشرده متن سخنان مبارک: " بخاطر جنایاتی که در حق مردم مصر صورت گرفته است قلب مراد درد گرفت و آنهایی که این جنایت را مرتکب شده اند محاکمه خواهند شد، خواسته های شما را بر آورده می کنم و با صداقت آنها را انجام خواهم داد، به اشتباهاتم اعتراف می کنم، هرگز قبول نمی کنم که بردیکته خارجی گوش بدهم، با مسئولیت از قانون اساسی حفاظت خواهم کرد، بر اساس توافق ملی گسترده، گفتگوی ملی و سازنده با همه نیروهای سیاسی صورت خواهد گرفت و توافق اصولی با ارتش انجام شده و نقشه راه روشن و جدول زمانی معین تا ماه سپتمبر آینده عملی خواهد شد، کمیسونی تعیین خواهد شد تا اجرای تعهدات من را نظارت کند و اعضای کمیسون باید از صداقت در بین مردم برخوردار باشند، شهداء وجدان مصر را به در آورد و امر کردم که نتایج به دادستانی کل مصر داده شود، خواستار تغییر مواد (76 - 77 - 88 - 93 - 189) در قانون اساسی شده ام به شمول دیگر موادی که کمیسون اصلاح قانون اساسی خواستار آنست، آزادی های مدنی برای ملت تأمین خواهد شد، برگشت به گذشته ناممکن است، من می خواهم با یک گفتگوی ملی واحد، صلاحیت های رئیس جمهور را به معاونش واگذار کنم، خواسته های معترضان مشروع است، کسی برای ما نمیتواند تصمیم بگیرد و قول می دهم تا انتخابات آزاد و شفاف برگزار کنم".

این گفته مبارک که از گذشته شدن معترضان قلب او را درد گرفته است هم اشک تمساح و هم مضحکه است؛ زیرا خود او دستور سرکوب و قتل تظاهرکننده ها را صادر کرده است و مسئول اول در این جنایت خود اوست؛ ولی حال که با فشار شدید اعتراضات و خشم فزاینده توده های مردم مصر مواجه شده و موقعیت او بخطر افتاده است با اصطلاح "وامیها" صدا کرده و مزورانه بار دیگر به نیرنگ بازی روی آورده و احساسات کاذب تبارز داد. این خدعه و نیرنگ و عوامفریبی کار همه

طبقات حاکمه ودولتها بوده وهست وتازمانی کتله های وسیع توده های خلق در توهم و نا آگاهی سیاسی بسر می برند ونمی توانند موقعیت ستم کشی خود و ستم واستثمار طبقات حاکم را بدرستی درک کنند، بعبارت دیگر خود را رعیت پادشاهان ویا رئیس جمهورها بدانند آنها نیز با چنین ترفندهای متوسل شده و آنها را فریب می دهند. بدون شک افراد وگروه های زیادی در مصر هستند که با تفاوتی این گفته وسایر گفته های مبارک راشیادی طبقات حاکم ارزیابی کرده ومی کنند. اما متأسفانه که هنوز بخشهای وسیعی از توده های خلق مصر مانند خلقهای سایر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم وکشورهای سرمایه داری، تحت تأثیر عوام فریبیهای طبقات حاکم اغوا می شوند. بهر صورت برخوردهای عاطفی و اخلاقی مبارک و وعده های میان خالی اوتوانست توده های مردم معترض راقانع کند زیرا آنها دیگر کوچکترین اعتمادی نداشتند که اوبه گفته هایش عمل خواهد کرد. مردم مصر خاطرات تلخ ستم واستبداد وجنایات وخیانتیهای طبقات حاکم ودولت مصر تحت رهبری مبارک را حد اقل در سه دهه اخیر فراموش نکرده اند. فشار ستم واستبداد واستثمار و بی حقوقی خلق مصر را چنان منجر کرده است که دیگر این ترفندها حد اقل از طرف مبارک در شرایط کنونی برای آنها بی اثر شده است. ولی هنوز هم توده های مردم مصر در هاله ای از توهم قرار دارند، با وجودیکه طی 18 روز مبارزات شان با کمال شجاعت ورشادت وانسجام به مقاومت شان علیه رژیم ضد مردمی وسرکوبگر مبارک ادامه دادند؛ اما با تأسف که بخشهای زیادی از آنها رفتن مبارک از رأس رژیم ودولت را " پیروزی انقلاب" شان پذیرفتند. در حالیکه راه نجات واقعی مردم مصر ویا پیروزی انقلاب واقعی تمام خلقهای تحت ستم واستثمار جهان رفتن رأس رژیم ها ویا تعویض رژیم ها نیست؛ بلکه سرنگونی حاکمیت ودیکتاتوری طبقات حاکم ارتجاعی وتسلط امپریالیسم حامی آنها و ایجاد حاکمیت طبقاتی خلق هاست. بعبارت دیگر سرنگونی نظام های حاکم از طریق مبارزه آگاهانه ومتشکل توده های خلق تحت رهبری یک حزب واقعاً انقلابی پرولتاری ممکن است. به همین ترتیب دیگر همه موارد از وعده های که مبارک در بیانیه اش به مردم مصر داد دارای آن چنان مسایلی نبود که می توانست مردم مصر را حتی به خواستهای حداقل دیموکراتیک آنها برساند. بارفتن مبارک هم دورنمای برای تحقق همین خواستهای مردم مصر تحت حکومت ارتشیان ویا بعد از انتخابات مجلس شورا وریاست جمهوری زیر اداره وکنترول ارتش ویا غیر ارتش بنظر نمی خورد. در تمام مدت خیزشهای اخیر مردم مصر، فرماندهان ارتش وشورای رهبری ارتش در پشت سرمبارک قرار داشتند ودرواقع مبارک هر روز در این جریان تصامیم شورای رهبری ارتش را بیان می کرد. واینکه توده های عوام وخوشباورانی در مصرو در دیگر کشورهای جهان رفتن مبارک از رأس قدرت دولتی راتحقق خواستهای واقعی مردم مصر ویا پیروزی انقلاب مردم باور می کنند، مسئله ای دیگری است که قبلاً در زمینه توضیحاتی ارایه دادم. موضوع دیگری که مبارک عوام فریبانه آنرا اظهار داشت، "عدم پذیرش دیکته های خارجی ها" است که اشاره اش به دولت امریکا بود. این تنهامبارک نیست، در سایر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم زمانی رؤسای دولتها با اثر فشار مبارزات مردم کشورهای شان به چنین وضعیت فضاحتباری گرفتاری آیند و حامیان خارجی آنها هم با اصطلاح پشت آنها را خالی می کنند؛ در روزهای آخر حکومت آنها از حامیان خارجی شان شکوه کرده وژست غیر وابسته ومستقل بودن رامی گیرند. از طرفی هم این سرنوشت محتوم اکثریت امرای وابسته ومزدور استعمار و امپریالیسم است، تا زمانی که در جهت تأمین منافع طبقات ارتجاعی کشورشان ومنافع قدرتهای خارجی حامی نظام از هیچ گونه ستم واستبداد وسرکوب وجنایت علیه مردم دریغ نمی کنند اما زمانی که مورد خشم وغضب توده های خلق کشورشان قرار می گیرند قدرت(قدرتهای خارجی) چون اورا در حال رفتن و بی مصرف شدن می بیند حمایت اشرا از وی سلب کرده وتوجه اشرا به جناح دیگری از طبقه حاکمه که بعد از اوبقدرت می رسد متمرکز می کند. و رابطه بین قدرتهای امپریالیستی ودولتهای وابسته ومزدور در کشورهای جهان خاصاً کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در آسیا، آفریقا وامریکای لاتین همیشه بر همین منوال بوده است.

بعد از ختم سخنرانی مبارک صدها هزار نفر از مردم معترض که در میدان آزادی تجمع کرده بودند، مأیوسانه انزجار عمیق شانرا ابراز داشته و فریاد خشم شان بلند شد و گفته های مبارک را بشدت رد کردند و به شعار " ارحل مبارک - مبارک برو " ادامه دادند و مردم خشمگین با تکان دادن کفشهای شان که علامت انتهای نفرت آنها بود شعاری دادند " مرگ بر مبارک ".

بعد از سخنرانی مبارک اوباما رئیس جمهور امریکا در واکنش منفی به صحبتهای مبارک گفت که: "حکومت مصر هنوز مردم خود را قانع نکرده که برای گذار به دیموکراسی جدی است و بسوی تغییرات غیر قابل برگشت حرکت می کند. همچنین اوباما گفت: به مردم مصر گفته شد که انتقال قدرت صورت می گیرد، اما هنوز مشخص نیست که این انتقال قدرت فوری، معنی دار و کافی است. وی افزود: حکومت مصر باید مسیر قطعی و روشن حرکت حقیقی به سمت دموکراسی معین کند. جوانان مصری در خط مقدم احقاق حقوق اساسی شهروندان بوده اند. می دانم که در این روزهای دشوار مردم مصر استقامت خواهند کرد و باید بدانند که همچنان دوستی ایالات متحده را خواهند داشت". دولت امریکا که از نزدیکترین حامیان و کمک‌گزار طریقات حاکم و دولت مصر عمدتاً ارتش و سازمان اطلاعات مصر است؛ از همان آغاز اعتراضات و تظاهرات مردم مصر علیه حسنی مبارک ورژیم او، با ارزیابی از عمق و گستردگی ناراضی مردم مصر علیه دولت این کشور سعی کرد تا طوری وانمود کند که گویا "دوست" مردم مصر بوده و از خواستههای دموکراتیک مردم مصر حمایت می کند. ویر همین مینابر حسنی مبارک فشار وارد می کرد تا به خواسته های مردم مصر تن در دهد. در حالیکه اصرار امریکا بر آن بود تا قبل از آنکه اوضاع بطرف بحرانی عمیق و غیر قابل کنترل انکشاف کند به همین خواستههای مردم تن در دهد و فشار را از سر رژییم و نظام کم کند. از آنجاییکه اولین خواست مردم مصر استعفای حسنی مبارک بود، باصطلاح نوعی زبان جنگی بین سران ارتش و مبارک و بین مبارک و سران قصر سفید بوجود آمده بود. دولت امریکا همواره روی انتقال مسالمت آمیز قدرت از مبارک به شخص و یا گروه مورد نظرش تأکید می کرد و چون در این مسیر شخص حسنی مبارک باید باصطلاح تلفات می داد و صحنه قدرت را ترک می کرد و او از خود ظاهراً لجاجت نشان می داد، تا که در آخرین بیانیه اش در شام پنجشنبه دهم فبروری نتوانست مردم را اغوا کند و فردای آن خشم و قهر مردم معترض علیه مبارک ورژیم او چند برابر شد و فضای سیاسی مصر چنان تنش آلود و ملتهب گردید که رژییم مصر خاصاً ارتش را به هراس انداخت.

در فردای همان شب تلویزیون دولتی مصر متن بیانیه رهبران ارتش را پخش کرد و تفویض برخی اختیارات مبارک به معاونش را برای انتقال صلح آمیز قدرت در نظر گرفته، تأیید کرد. در بیانیه ارتش لغو وضعیت فوق العاده در صورت ختم وضعیت کنونی داده شد، تغییرات لازم در قانون اساسی مصر، تضمین برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه تا مصر جامعه آزاد و دیموکراتیک شود، همچنین ارتش اعلام کرد کسانی که علیه فساد اعتراض کرده و خواستار اصلاحات شده اند تحت تعقیب قرار نخواهند گرفت. خبرنگاری بی سی در قاهره گفت که بعد از اعلام اطلاعاتیه ارتش خطرناک ترین زمان در دو هفته ای بود که تظاهرات و اعتراضات در جریان بوده است.

بتاریخ 11- 2- 2011 صدها هزار نفر از مردم مصر در میدان آزادی جمع شده و به اعتراضات شان ادامه دادند. مردم ساختمان رادیو تلویزیون را محاصره کردند، بخش دیگر مردم بطرف قصر عابدين محل بود و باش مبارک رفتند تا آنها را محاصره بکشند و شعار سقوط رژییم و رفتن مبارک را از قدرت ادامه دادند. قبل از این روز دکانها در قاهره بسته بود و انتظام شهر در دست مردم بود. در همین روز در مصر گفته شد که در حقیقت ارتش به کودتای آرام و مخفی متوسل شده است.

شام روز جمعه (11) فبروری تلویزیون دولتی مصر اعلام کرد که حسنی مبارک از مقام ریاست جمهوری استعفا داد. عمر سلیمان، معاون رئیس جمهوری بیانیه استعفای مبارک را قرائت کرد. او گفت که اختیارات حسنی مبارک به شورای عالی نیروهای مسلح واگذار شده و محمد حسین طنطاوی وزیر دفاع مصر ریاست این شورای را به عهده گرفته است. صدها هزار تن از مردم مصر از استعفای مبارک خوشحال شدند، در قاهره مردم با جشن و سرور خوشحالی شانرا نشان

دادند. در شهر اسکندریه نیز صحنه های شادمانی مردم برپا شد. شورای عالی نیروهای مسلح مصر گفت که تقاضاهای مردم را برای تغییرات اساسی درک می کند. در همین روز یکی از خبرنگاران بی بی سی در قاهره گفت که: "با درحاشیه قرار گرفتن رهبری غیرنظامی، وضعیت مصر اکنون بسیار شبیه به یک کودتای نظامی است و مصر بسوی آینده ای بسیار نامطمئن در حرکت است". در همین حال حسام بدرای دبیرکل حزب دموکرات ملی، حزب حاکم مصر گفت که "پیش از نطق تلویزیونی آقای مبارک در شامگاه پنجشنبه، او از این مقام استعفا داده بود".

بتاریخ 12-2-2011 جشن و شادی ادامه یافت و خبرنگاری بی بی سی گفت بعد از استعفای مبارک خارج از میدان آزادی اوضاع بحالت عادی است، دکانها باز شدند و زندگی تاحدی بحالت عادی برگشته است. در همین روز مفتی اعظم، شیخ الاظهر گفت: "که از امروز تظاهرات حرام است". این فتوای شیخ اعظم مصر هم از جمله انجام وظیفه روحانیت ارتجاعی (تطهیر نظام های حاکم طبقاتی و مقدس شمردن مالکیت خصوصی است که هر نوع تجاوز مردم به حریم مالکیت خصوصی و حاکمیت طبقات استثماری و استثمارگر را حرام می شمارد) و برای توده های مردم مصر که عمری در جهنم استبداد و اختناق طبقات حاکم زجر کشیده اند، محرومیت دیده اند و شدیدترین ستمها و اجحافات از طرف طبقات حاکم مصر و امپریالیستهای حامی شان بر آنها روا داشته شده است و در همین سه هفته اخیر صدها تن دیگر در زندانها و وحشیانه شکنجه شده اند؛ نه اینکه این روحانی نوکر طبقات ارتجاعی حاکم کوچکترین همدردی با توده های مظلوم ستم دیده نشان نداد، بلکه ادامه تظاهرات حق طلبانه آنها را که بخاطر رسیدن به خواسته های برحق شان انجام می دهند "حرام" فتو داد. در طول تاریخ جوامع طبقاتی و وظیفه روحانیون مرتجع دفاع از طبقات حاکم و نظم ستمگرانه کهن و ارتجاعی بوده و در آینده نیز چنین خواهد بود. در همین روز شورای عالی فرماندهی ارتش مصر طی اعلامیه ای اعلام کرد که دولت فعلی تازمان تشکیل یک دولت جدید بر سر کار باقی خواهد ماند. ارتش از دست آوردهای تظاهرکننده گان حفاظت خواهد کرد و تعهد می کند که تا قدرت را باروشی صلح آمیز به غیر نظامیان منتقل کند. لیکن ارتش جدول زمان بندی برای انتقال قدرت اعلام نکرد. در شب استعفای مبارک اعلام شد که فیلد مارشال محمد حسین طنطاوی وزیر دفاع بر رهبری شورای عالی نیروهای مسلح اداره مصر را بدست گرفته است. همچنین گفته شد که یک گروه پنج نفری در شورای رهبری ارتش قدرت را بدست دارند. با در نظر داشت نشر اطلاعات شورای عالی ارتش بعد از استعفای مبارک دیده شد که ارتش مصر در رأس آن شورای عالی فرماندهی عملاً قدرت دولتی را بدست گرفته است. باتوجه به موضعی که ارتش در جریان خیزشهای مردم مصر در طی 18 روز اتخاذ کرد، یعنی ظاهراً "موضع بیطرفانه" ولی در طول مدت تظاهرات و اعتراضات مردم با تمام امکانات و ساز و برگ نظامی، شهرها خصوصاً قاهره را تحت کنترل داشت و صحنه های تجمعات اعتراضی مردم را در حلقه محاصره اش گرفته بود. عبارت دیگر بعد از روز سوم تظاهرات وظیفه پولیس را نیز ارتش مصر به عهده گرفت. این تاکتیک ارتش در موضع ظاهراً "بیطرفی" و حمایت ظاهری از خواسته های مشروع تظاهرکنندگان تا اندازه زیادی مردم مصر را اغفال کرده و روحیه موافق مردم را نسبت به ارتش حفظ نمود. ارتش در تمام روز و شب تظاهرکنندگان را در حلقه محاصره تحت نظر داشته و همچنین در نقاط مهم شهرها و مراکز مهم دولتی مستقر بود. شعار اصلی مردم مصر سقوط رژیم مبارک و تحقق خواسته های آنها بود؛ لیکن در عمل دیده شد که ارتش با ایفای نقش کاملاً ماهرانه و مزورانه ای مردم مصر را اغفال و اغوا کرده و بعد از استعفای مبارک خود قدرت را بدست گرفت. ارتش اعلام کرد که بر همه تعهدات بین المللی و منطقه ای خود پایبند خواهد ماند. این اعلام تجدید وفاداری به تعهداتش در برابر امپریالیزم خاصاً امریکا و دولت صهیونیستی اسرائیل بود. در همین روز بخشی از مردم در میدان آزادی به جشن و پایکوبی پرداختند اما بخش دیگری از جوانان و احزاب سیاسی مخالف رژیم حسنی مبارک به اعتراضات

شان ادامه داده و می گفتند که "استعفای مبارک یکی از خواستهای ما بوده و پنج خواست دیگر ما منجمه سپردن حکومت به غیر نظامیان تحقق نیافته است".

چنانکه قبلاً تذکر داده شد در این جریان تغییرات اساسی در رژیم مصر صورت نگرفته است؛ همان رژیم است منهای حسنی مبارک! حتی همان کابینه ای که مبارک تعیین کرده بود از طرف ارتش بر سر قدرت باقی ماند. اگر در این جریان بجای ارتش حکومت در دست غیر نظامی ها هم می بود در ماهیت مسئله چندان تفاوتی بمیان نمی آمد. بادر نظر داشت موقف و عملکردهای ارتش در جریان تظاهرات مردم و پروسه کناره گیری حسنی مبارک از قدرت، ارتش در حقیقت بیک کودتای آرام متوسل شده و همان دست آوردهای محدود مردم مصر را نیز تصرف کرد. خواست احزاب سیاسی سازشکار مخالف مبارک، رفتن مبارک و کابینه اش از قدرت بود این احزاب از یک طرف می خواستند که مبارک از رأس هرم قدرت دور شود. باین صورت با رفتن مبارک و انتقال قدرت به ارتش، طبقات حاکمه مصر و احزاب سیاسی اپوزیسیون مبارک دست آوردهای مبارزات حق طلبانه مردم مصر را که از رهبری انقلابی سازمان یافته محروم بود تصرف کرده و مورد بهره برداری قرار می دادند و هیچ تضمینی وجود ندارد که در آینده خواستهای کنونی مردم مصر تحت سلطه ارتش تاهمین سطح محدود هم بر آورده شود. آنچه که تاکنون ارتش انجام داده است: آزادی زندانیان سیاسی، بوجود آمدن آزادیهای سیاسی، مجاز شدن تشکیل اتحادیه های کارگری، بازگشت تبعیدی های مخالف دولت به مصر.

بتاریخ 13 فبروری شورای عالی نیروهای مسلح مصر که بعد از حسنی مبارک زمام امور مصر را در دست گرفت، قانون اساسی مصر را به حالت تعلیق در آورد، مجلس (پارلمان) را منحل و کمیته ویژه ای را برای پیش نویس قانون اساسی جدید تشکیل داد. تلویزیون دولتی مصر اعلام کرد که این شورا تا شش ماه آینده و یا تا زمان برگزاری انتخابات، همچنان اداره امور کشور را در دست خواهد داشت. احمد شفیق صدراعظم مصر گفت که: "اولویت اصلی دولت کنونی مصر، برقراری دوباره آرامش و امنیت در کشور بعد از 19 روز تظاهرات و آشفتگی سیاسی است". همچنین شورای عالی ارتش مصر اعلام کرد که: "تظاهرکننده ها باید میدان آزادی را ترک کنند و مقررات مربوط به حالت اضطراری به تدریج لغو خواهد شد" و پولیس سعی کرد تا مردم میدان آزادی را ترک کنند. گفته های شورای عالی ارتش و صدراعظم مصر نشان می دهد که دولت موقت کنونی باتمام قوا سعی می کند تا جنبش مردم را خاموش کند و این از اساسی ترین وظایف دولت های ارتجاعی و ضد مردمی است. اینها تلاش می کنند که هرچه زودتر جنبش دموکراتیک ضد استبدادی و آزادی خواهانه مردم مصر را خاموش کرده و توده های مردم باهم متحد و متفرق کنند و اتحاد و همبستگی بوجود آمده در بین توده های خلق و اقشار مترقی جامعه مصر را که برای رسیدن به خواستهای دموکراتیک متحداً باهم مبارزه کردند، از هم بپاشند.

روز 14 فبروری تشکلی بنام " جوانان انقلاب 25 جنوری" اعلام موجودیت کرد و اعلامیه 6 ماده ای انتشار داد. در همین روز شورای عالی ارتش به معترضین اخطار داد که به تظاهرات خاتمه دهند، لیکن مردم به تظاهرات خود ادامه دادند. بعلاوه مامورین پائین رتبه ملکی، مامورین پولیس نیز به تظاهرکننده ها پیوسته و خواستار دستمزد بیشتر شدند.

در همین روز تشکلی بنام " سوسیالیستهای انقلابی مصر" بیانیه ای تحت شعار " افتخار به جان باختگان، پیروز باد انقلاب!" انتشار داد که متن آن با ترجمه فارسی به وب سایت های مختلف فرستاده شده است. ما در اینجا مواردی از این بیانیه را نقل کرده و به بحث می گیریم:

" آنچه که امروز در حال وقوع است بزرگترین انقلاب مردمی در تاریخ کشور ما و در کل جهان عرب است. فداکاری جان باختگان مان انقلاب مان را بارور ساخته است، و ما بواسطه آن همه مرزهای ترس را فرو شکسته ایم. ما تانابودی " رهبران" جانی و سیستم فاسد شان از راه مان باز نخواهیم گشت.

فراخوان به کارگران مصر:

تظاهرات و تجمعات اعتراضی در شعله و رساختن و تداوم انقلاب نقشی کلیدی داشت. اکنون ما به کارگران نیاز داریم. آنها می‌توانند سرنوشت رژیم را، نه تنها با شرکت در تظاهرات بلکه با سازماندهی اعتصاب عمومی در تمام صنایع کلیدی و شرکت‌های بزرگ، درهم پیچند. رژیم می‌تواند تحصن و تظاهرات را روزها و هفته‌ها تحمل کند اما چنانچه کارگران از سلاح اعتصاب استفاده کنند، بیش از چند ساعت دوام نخواهد آورد، اعتصاب در راه آهن، در حمل و نقل عمومی، در فرودگاه‌ها و در کارخانه‌های بزرگ...! بخاطر جوانان شورشگرو بخاطر خون جان باختگان مان به صفوف انقلاب به پیوندید و از قدرت تان استفاده کنید، شوراها را فوراً تشکیل دهید.

آنچه اکنون نیاز داریم گنجاندن مطالب اجتماعی- اقتصادی به عنوان بخشی از خواسته‌های مان است... ما باید خود را در کمیته‌های مردمی سازماندهی کنیم تا اینکه خودشان شوراها را بصورت دموکراتیک و ازپائین انتخاب کنند. این شوراها باید شورای عالی تری را که شامل نمایندگان تمام گرایش‌هاست شکل دهند. ما باید شورای عالی خلق را که مارانمایدگی می‌کنند و مورد اعتماد ما هستند انتخاب کنیم.

ارتش یک بلوک واحد نیست، منافع سربازان و افسران دون پایه با منافع مردم یکی است، اما افسران رده بالا مزدوران حسنی مبارک اند که بادقت برای پاسداری از رژیم شان، ثروت و استبداد برگزیده شده اند. اینان بخشی جدائی ناپذیر از سیستم هستند. این ارتش دیگر ارتش خلق نیست. این ارتش همان نیست که در اکتوبر 1973 دشمن صهیونیست را شکست داد. این ارتش به طورتنگانگی با امریکا و اسرائیل پیوند خورده است. آری ما می‌خواهیم سربازان انقلاب را متقاعد کنیم. اما نباید فریب شعار "ارتش در کنار ماست" را بخوریم. ارتش یا مستقیماً تظاهرات را سرکوب می‌کند و ساختار پولیس را برای ایفای این نقش تغییر می‌دهد....".

ما از برنامه، استراتژی و اهداف اساسی، فعالیت‌های عملی و خط مشی‌های مبارزاتی "سوسیالیست‌های انقلابی مصر" اطلاع کافی در اختیار نداریم و در اینجا ارزیابی و قضاوت ما درباره این تشکل بر مبنای همین موضع و نظر آن استوار است. این تشکل اعتقاد دارد که خیزش‌های اخیر بزرگترین انقلاب در تاریخ مصر و در کل جهان عرب است. بیانیه توضیح نمی‌دهد که بر مبنای کدام فکتهای علمی و انقلابی و تحقق کدام خواسته‌های اساسی مردم مصر و حل کدام تضادهای اساسی در جامعه مصر، انقلاب آنها به پیروزی رسیده است. و یا اینکه به لحاظ ماهیت و خصلت طبقاتی خیزش‌ها و جنبش‌های اخیر مصر و سایر کشورهای عربی چه نوع "انقلابی" صورت گرفته و دست آوردهای مهم آن برای توده‌های خلق مصر و توده‌های خلق دیگر کشورهای عرب در شمال آفریقا و شرق میانه، از چه قرار است؟ و به لحاظ استراتژی و تاکتیک این خیزش‌ها چه نوع تضادی را در جامعه مصر حل کرده و مردم در این کشورها بکدام اهداف طبقاتی شان تاحال دست یافته اند و یا در آینده دست خواهند یافت؟ باین صورت ملاحظه میشود بیانیه هدف نهائی انقلاب مردم مصر را مشخص نکرده و نتایج همین خیزش‌ها و مبارزات آزادی خواهانه و دموکراتیک و ضد استبدادی اخیر مردم مصر را انقلاب مردمی می‌خواند. بیانیه اگرچه صحبت از نابودی "رهبران" جانی و سیستم فاسد دارد اما توضیح نمی‌دهد که سیستم فاسد کنونی مصر (نظام طبقاتی) را چگونه و با چه اندیشه و سلاحی می‌شود نابود کرد! صحبت از تشکیل شوراها و انقلابی و ایجاد کمیته‌های مردمی مسئله مهمی برای توده‌های مردم در جامعه است، تشکیل آنها در واقع در شرایطی اساس گذاری هسته‌های حاکمیت خلق را می‌رساند. ولی این شوراها در شرایط کنونی بوسیله چه نیرو و اندیشه‌ای رهبری می‌شوند و چه وظایفی را باید انجام دهند و نقش انقلابی آنها در این شرایط از چه قرار است؟ در حالیکه قبل از همه خلق مصر نیاز مبرم به تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر و ارتش خلق دارد که توسط (م ل م) رهبری شود. آیا با همین نوع خیزش‌های خود جوش توده‌های مردم و بدون رهبری انقلابی پرولتری و هم اینکه احزاب سیاسی سازشکار در کنار آنها قرار دارند و سعی می‌کنند تا مبارزات مردم را از مسیر واقعی آن منحرف کرده و با طبقات حاکم و ارتش مصریه تباری و سازش برسند، می‌شود نظام طبقاتی مصر، حاکمیت طبقات ارتجاعی کمپرادور و زمینداران بزرگ و سلطه امپریالیسم را در مصر سرنگون کرد، و حاکمیت طبقاتی خلق را تأسیس نمود؟ که

هرگز نه! اگرچه بیانیه به نقش حایز اهمیت اعتصابات کارگری در فلج کردن رژیم تأکید دارد؛ اما بدون هیچگونه توضیحی مدعی است که با اعتصاب کارگران می شود در ظرف چند ساعت رژیم مصر را سرنگون کرد. و اینکه چه طبقه ای قدرت سیاسی را در دست می گیرد و یا گرفته است برای بیانیه نویسان مطرح نیست. آیا بدون رهبری انقلابی طبقه کارگر امکان سرنگونی رژیم و نظام حاکم و قطع سلطه امپریالیسم و صهیونیسم در مصر ممکن است؟ بیانیه سوسیالیستهای انقلابی از انقلاب صحبت دارد ولی درباره نقش حزب پیش آهنگ طبقه کارگر و خط رهبری کننده آن و نیروی محرکه ای اصلی این انقلاب و ارتش خلق که نقش تعیین کننده در سرنگونی نظام حاکم دارد، چیزی نمی گوید و از جایگاه و نقش طبقه کارگر در رهبری این انقلاب چیزی نمی گوید. در شرایط کنونی بعد از اینکه جنبش توده ها فروکش کرد، طبقه کارگر چه وظیفه ای دارد و چه نوع مبارزه ای را باید به پیش برد. طبقه کارگر برای رسیدن به هدف نهائی به چه نوع اندیشه و سلاح و سازمانی نیاز دارد که بیانیه در این باره حرف و نظری ندارد. بیانیه فراخوان به تشکیل شوراهای انقلابی می دهد و صحبت از مطرح کردن مطالب اجتماعی- اقتصادی دارد (یعنوان بخشی از خواسته های مردم مصر)، ولی درباره خواسته های سیاسی اساسی کارگران و سایر توده های مردم زحمتکش مصر چیزی نمی گوید که کدامها اند و از چه اهمیتی برخوردار هستند و توده های مردم از کدام طریق و با چه وسیله ای به این اهداف دست خواهند یافت. بیانیه صحبتی از مراحل انقلاب مصر و پیروزی انقلاب بورژوا- دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی و حاکمیت طبقاتی طبقه کارگر و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا حرفی بمیان نمی آورد. بیانیه از تشکیل شوراهای صحبت دارد؛ لیکن در ترکیب این شوراهای صحبت از نمایندگان تمام گرایشهای طبقاتی دارد. این نوع شوراهای که رهبری آن مشخص نشود و هرگرایش طبقاتی و فکری بتواند در آن شرکت کند به لحاظ طبقاتی چگونه تعریف و توضیح می شوند و چه اهدافی را به پیش خواهند برد! آنها در صورتی که حزب انقلابی طبقه کارگر تشکیل نشده است نتیجه ای آن از قبل مشخص است. همچنین بیانیه درجایی بعد از تذکر درباره نقش مثبت ارتش در جنگ مصر و اسرائیل در سال 1973 می گوید که دیگر این ارتش، ارتش خلق نیست. از این نظر چنین استنباط می شود که گویا در جریان سالهای (1973) ارتش مصر، ارتش خلق بوده است. البته از اینکه در آن شرایط خلق مصر با انگیزه های میهن پرستانه علیه اشغالگران صهیونیستی مبارزه کردند و وزارتت در برابر دولت صهیونیست اشغالگر اسرائیل حمایت کردند، بمعنای آن نیست که در آن زمان ارتش مصر واقعاً ارتش خلق بوده است. از اینکه فرزندان خلق مصر از دهقانان و کارگران و دیگر اقشار زحمتکش در ارتش شجاعانه علیه اشغالگران صهیونیستی جنگیدند و بخش خاک مصر را از زیر سلطه دولت صهیونیستی و اشغالگر اسرائیل آزاد ساختند بحث دیگری است. در حقیقت این نیروی خلق مصر بود که ارتش اسرائیل را شکست داد. و در مقاطع تاریخی گاهی هم واقع می شود که طبقات حاکم و توده های خلق در یک جبهه متحداً علیه دشمن و یا دشمنان مشترکی مبارزه می کنند. بعبارت دیگر در این مقطع برخی از منافع آنها در همسوئی قرار می گیرد، مانند شرایط جنگ مصر علیه دولت اسرائیل. و یا در شرایط جنگهای استقلال طلبانه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که بخشی از طبقات حاکم و یا همه جهت دفع سلطه استعماری امپریالیسم با طبقات خلق در یک جبهه قرار می گیرند. البته خواسته ها و اهداف این دو طبقه کاملاً متضاد اند و تضاد آشتی ناپذیری بین طبقات خلق و طبقات ارتجاعی وجود دارد. و یا شرکت طبقات ارتجاعی در مبارزه علیه یکی از قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی بمعنای ضدامپریالیست بودن واقعی این طبقه نیست. زیرا طبقات ارتجاعی گاهی بنا بر منافع طبقاتی شان علیه قدرت امپریالیستی مشخصی برمی خیزند. در حالیکه عملاً در وابستگی قدرت و یا قدرتهای امپریالیستی دیگری قرار دارند و از طرف آنها کمک و حمایت می شوند. و این ناشی از حدت تضاد درون امپریالیستها و مرتجعین است. اما تضاد توده های خلق با امپریالیسم و ارتجاع خصلتاً متفاوت است. و تضاد توده های خلق با امپریالیسم (بسیستم امپریالیستی جهانی) و طبقات ارتجاعی آشتی ناپذیر است. اما ارتش خلق تعریف و خصلت طبقاتی مشخص خود را دارد و ماهیت طبقاتی ارتش

مصر در همه دوران معین و مشخص بوده است. بهر صورت از محتوی همین بیانیه هم میتوان به ماهیت خط فکری و مواضع سیاسی و استراتژی و اهداف این تشکل پی برد. اعتراضات و تظاهرات مردم در مصر همچنین ادامه دارد و در اوایل ماه مارچ احمد شفیق صدراعظم کابینه مؤقت مصر از مقامش استعفا داد و شورای رهبری ارتش و زیر حمل و نقل سابق از مخالفین حسنی مبارک رابجایش تعیین نمود. ارتش که قدرت را در دست دارد هنوز وضعیت اضطراری را لغونکرده و زندانیان سیاسی را آزاد نکرده است. روز 12 مارچ نیروهای امنیتی مصر به مردم معترض در میدان آزادی حمله کرده و آنرا تحت کنترل گرفتند. روز 18 مارچ صداهتن از مردم مصر در میدان آزادی جمع شدند و علیه فرماندوم درباره قانون اساسی مصر شعار دادند و خواهان تدوین و تصویب قانون اساسی جدیدی در مصر شدند. لیکن یکی از رهبران اخوان المسلمین گفت که با این فرماندوم موافقیم و مردم باید به آن رأی بدهند.

ادامه اعتراضات و تظاهرات مردم در مصر بعد از استعفاى حسنی مبارک:

بعد از کناره گیری حسنی مبارک از قدرت دولتی با اثر فشار اعتراضات و تظاهرات مردم مصر، "شورای عالی نیروهای مسلح مصر" بتاريخ 13 فبروری 2011 زمام امور را بدست گرفت. شورای نظامیان مصر قانون اساسی مصر را بحالت تعلیق در آورد، پارلمان را منحل کرد و کمیته ویژه ای را برای پیش نویس قانون اساسی جدید مصر تشکیل کرد و به مردم مصر وعده داد که انتخابات پارلمانی طی شش ماه برگزار خواهد شد. لیکن حدود دوماه بعد از حذف حسنی مبارک از رأس هرم قدرت، هزاران تن از مردم معترض در مصر بار دیگر بتاريخ 4 اپریل 2011 در میدان آزادی شهر قاهره جمع شدند و علیه سران ارتش و حکومت نظامیان شعار دادند. تظاهرکننده هابدرستی ارتش را مدافع حسنی مبارک و اطرافیان او خواندند. بخشی از تظاهرکنندگان می گفتند که "انقلاب ما تا حصول خواستههای ما ادامه خواهد یافت". در این تظاهرات گروه های اسلامی عمدتاً اخوان المسلمین و سلفی ها شرکت نکردند؛ زیرا ملاحظه می شود که این گروه ها از همین سطح تحولات بوجود آمده در صحنه سیاسی مصر راضی بوده و به خواستههای سیاسی شان دست یافته اند و بدین لحاظ از (شورای نظامیان) حاکم بر مصر حمایت می کنند.

بتاریخ 22 جون سال 2011 مطبوعات غربی گزارش کردند که بعد از استعفاى حسنی مبارک هزاران تن از مردم معترض مصر علیه رژیم مبارک توسط "شورای نظامیان" دستگیر شده و در دادگاه های نظامی محاکمه شده اند؛ زندانیان سیاسی رها نشده اند، وضعیت اضطراری پا برجاست، داد گاه های نظامی هنوز برقرار است و زنان مانند سابق از حقوق مدنی و اجتماعی شان محروم هستند. چنانچه تظاهرات زنان مصر در روز هشت مارچ (روز بین المللی زن) در میدان التحریر مورد حمله وحشیانه گروه های اسلامی افراطی قرار گرفت و پولیس مصر در این حرکت ضد دموکراتیک و ضد انسانی گروه های اسلامی تقریباً موضع انفعالی اتخاذ کرد. در حالیکه چندی قبل در همین میدان تحریر مردم معترض مدعی "پیروزی انقلاب دموکراتیک" در مصر شدند. ولی زنان مصر در همین میدان آزادی، بخاطر تجلیل از روز بین المللی زن توسط گروه های ارتجاعی اسلامی با حمایت مستقیم و غیر مستقیم دولت مصر، مورد حملات وحشیانه قرار گرفته، لت کوب شدند و به طرز فجیعی مورد هتک حرمت قرار گرفتند. در حالیکه چنین آزادیهای دموکراتیک از جمله ابتدائی ترین خواستههای مردم مصر بود که بخاطر آن مبارزه کردند و کشته دادند. همچنین بگفته عفو بین الملل ارتش مصر در جریان اعتراضات ماه مارچ زنان تظاهرکننده را دستگیر، شکنجه و مجبور به "آزمایش بکارت" کرده است. بگفته همین منبع بتاريخ 9 مارچ در میدان التحریر حد اقل 18 تن از زنان تظاهرکننده را پولیس دستگیر کرده است. همین منبع (حقوق بین الملل) افزود که زنان دستگیر شده لت و کوب شدند، تحت شوک الکتریکی قرار گرفتند و برای بازجویی برهنه شده اند.

از آنجاییکه مبارزات آزادی خواهانه مردم مصر بدون رهبری انقلابی مردمی بود، دست آورد های مبارزات آنها توسط جناح دیگری از طبقات حاکم سرمایه دار و ملاک مصر (در رأس آن ارتش) به کمک

امپریالیسم خاصاً امپریالیسم امریکا مصادره شد؛ از اینرو توده های مردم مصر عمدتاً زنان و جوانان تحصیل کرده به همین سطح خواستهای دموکراتیک شان هم دست نیافتند. طبق گزارش سایت فارسی بی بی سی بتاريخ 27 جون ده هاهزار نفر از مردم معترض مصر در میدان (تحریر) جمع شدند و از مقامهای حکومت نظامیان خواستند تا روند اصلاحات دموکراتیک را تسریع کنند. تظاهرکننده ها این حرکت خود را "انقلاب دوم" خوانده و خواستار برگزاری محافل اعتراضی مشابه در سراسر مصر شدند. روی برخی از پلاکاردهای آنها نوشته شده بود که: "انقلاب پایان نیافته است". به حواله همین سایت بتاريخ 29 جون تظاهرکننده های ضد دولت مصر با پولیس در میدان تحریر طی هفته ها برای اولین بار باهم درگیر شدند. طبق همین گزارش ده ها نفر از معترضین زخمی شدند. معترضان خواهان تسریع روند محاکمه مقامهای بلند پایه حکومت در زمان حسنی مبارک بودند. در این تظاهرات گروهی از معترضین با فریاد خواهان سرنگونی حکومت نظامیان شدند.

بتاریخ 30 جون هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه امریکا گفت که: "امریکا در تلاش است تا با ایجاد ارتباط با سازمان اخوان المسلمین مصر، اصول دموکراسی در مصر را ارتقاء دهد و سازمان اخوان المسلمین نیز از این اقدام امریکا استقبال کرد". همچنین وزیر خارجه امریکا گفت که: "تمام گروه های مصری را که از تظاهرات غیر خشونت آمیز حمایت کنند، درگیر این هدف می کند". این اظهاریه عمق دیدگاه و تفکر ارتجاعی، ضد دموکراتیک و ضد مردمی امپریالیستها را عیان می سازد که ارتقای اصول دموکراسی امپریالیستی شانرا توسط ارتجاعی ترین گروه های مذهبی فنودال کمپرادوری خواهان اند. البته این تفکر و موضع امپریالیسم امریکا و دیگر امپریالیستها جدید نیست؛ اینها ده سال است که در افغانستان "اصول دموکراسی" امپریالیستی شانرا توسط گروه های ارتجاعی جنایتکار و خابین و ضد بشریت، مذهبی و "غیر مذهبی" رشد می دهند و در آینده در نظر دارند تا گروه های وحشی و جانی طالب و گلب الدین و حقانی را نیز در پروسه "ارتقای اصول دموکراسی امریکائی" در افغانستان سهیم سازند. همچنان که همین نوع دموکراسی را بوسیله طیارات بمب افکن و حاکم کردن گروه های ارتجاعی اسلامی قرون وسطائی به مردم لیبی "هدیه" دادند.

بتاریخ 8 جولای 2011 صدها هزار نفر از مردم مصر در میدان تحریر قاهره تجمع کرده و علیه روند بطی اصلاحات سیاسی در مصر اعتراض کردند. همچنین بتاريخ 12 جولای در میدان تحریر گروهی با کارد و چاقوبه تظاهرکننده ها حمله کرده و 6 نفر از زخمی کردند. بتاريخ 16 جولای صد هاهزار نفر از مردم مصر در میدان تحریر قاهره جمع شدند و خواستار استعفای حکومت نظامیان شدند. در تظاهرات 23 جولای در برابر وزارت دفاع (مقر شورای نظامی حاکم) در مصر ارتش به مردم معترض حمله کرده و حدود (300) نفر را مجروح کرد. مردم به خبرنگاران می گفتند که با رفتن حسنی مبارک چیزی در مصر عوض نشده و کشور بطرف استبداد می رود، حکومت نظامیان از پیشرفت جلوگیری میکند، دستگاه قضائی مصر هیچ قدرتی ندارد و فقط دستورات دولت نظامی را اجراء می کند و تا حال هیچ خابینی را به محاکمه نکشیده است. تاریخ 20 نوامبر هزاران تن از مردم مصر دوباره میدان تحریر را اشغال کردند. در درگیری بین مردم معترض و نیروهای امنیتی مصر کم از کم (11) نفر کشته شدند. اعتراضات روز 21 نوامبر نیز توسط ارتش مصر و حشیانه بخون کشیده شد و طی دوروز (33) نفر کشته و (حدود 1800) تن را زخمی کرد. در طی ماه های اخیر باز هم صدها تن از مردم معترض در دادگاه های نظامی مصر محاکمه شده اند. گفته می شود که هسته رهبری کننده خیزشهای اخیر مصر را جوانان جنبش موسوم به "26 جنوری" و دیگر نیروهای سیاسی آزادیخواه تشکیل میدهند.

تاریخ 24 نوامبر 2011 دوتن از جنرالهای حاکم بر مصر بخاطر کشتار معترضان مصری در آن روزها از مردم مصر "عذرخواهی" کردند. این جنرالها که دست آوردهای مبارزات مردم مصر و حاصل خون فرزندان شانرا غصب و تصرف کرده اند و بیشرمانه مبارزات و اعتراضات مسالمت آمیز آنها را و حشیانه بخون کشیدند. حکومت نظامیان بعد از استعفای حسنی مبارک صدها تن از مردم مصر را بقتل رسانده اند و در یک روز بیش از چهل تن را کشته و صدها تن دیگر را زخمی کرده اند؛ لیکن مزورانه با عوامفریبی به ترفند "عذرخواهی" متوسل شدند. در درگیری بین مردم معترض و نیروهای دولتی در مصر بتاريخ 16

دسمبر چندین تن کشته شدند. مردم خشمگین به چند ساختمان دولتی حمله کرده و آنها را آتش زدند و دولت با خشونت تمام به سرکوب معترضان پرداخت.

بتاریخ 28 نوامبر انتخابات پارلمانی در مصر برگزار شد. طبق گزارشگران غربی مردم تا حد قابل قبولی در انتخابات شرکت کردند. در روز دوم انتخابات گفته شد که حزب اسلامی " اخوان المسلمین" بیش از دیگر احزاب پارلمانی آراء بدست آورده است. روز 3 دسمبر رهبر حزب اخوان المسلمین مصر طی مصاحبه ای با خبرنگاری بی سی گفت که حکومت ائتلافی تشکیل می دهد. در اعلام نتایج نهائی بتاریخ 21 جنوری 2012 در دو دور انتخابات پارلمانی دو حزب اسلامی مصر دولتی آراء پارلمان را بدست آوردند و همین دو حزب اسلامی قرار است که حکومت ائتلافی تشکیل دهند.

ملاحظه میشود که برگزاری انتخابات پارلمانی از طرف شورای نظامیان حاکم بر مصر نتوانست بخشهای قابل توجهی از مردم مصر را قانع سازد و اعتراضات و تظاهرات ادامه یافته است. گفته شد که تا روز 25 جنوری 2012 در طی یکسال اعتراضات و مبارزات حق طلبانه و آزادی خواهانه مردم مصر علیه طبقات حاکم ارتجاعی (دولت) و حامیان امپریالیست آنها حدود (800) تن توسط دولت مصر کشته شده، ده ها هزار تن مجروح و حدود (16) هزار نفر در دادگاه های نظامی طی یکسال محاکمه و زندانی شده اند. خلقهای مصر خاصاً روشنفکران مردمی باید از تجارب شکست مبارزات شان آموخته و به این حقیقت آگاهی حاصل کنند که بدون رهبری اندیشه های انقلابی پرولتری و بدون یک تشکل نیرومند انقلابی پرولتری مبارزات آنها به نتیجه نهائی، پیروزی نه انجامید.

ثمره ای مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه خلق مصر جناح دیگری از طبقات حاکم ارتجاعی در مصر، طی یک کودتای نظامی تصاحب کرد

در نیمه دوم ماه جنوری سال (2011) میلادی توده های خلق مصر بپا خاستند و اعتراضات و تظاهرات گسترده ای را علیه رژیم ارتجاعی و استبدادی و ضد مردمی حسنی مبارک آغاز کردند و بیش از (300) تن آنها توسط رژیم مبارک کشته و صدها تن مجروح و به همین صورت صدها تن دیگر دستگیر و زندانی شدند که توسط دستگاه امنیت رژیم حسنی مبارک وحشیانه شکنجه شدند. بالآخره بتاریخ (11) فیبروری حسنی مبارک مجبور به استعفا از مقامش گردید. خیزش توده های مردم مصر به اثر شدت فشار و اختناق همه جانبه رژیم بطور خود بخودی آغاز گردیده بود و از ستاد فرماندهی سیاسی انقلابی و مترقی محروم بود تا می توانست مبارزات آنها را بگونه انقلابی و مترقی سمندگی و رهبری کند؛ لذا جناح دیگری از طبقات حاکم ارتجاعی سرمایه دار و ملاک، مبارزات آزادی خواهانه و حق طلبانه خلق مصر را در نیمه راه متوقف کرده و ثمره مبارزات آنها را تصاحب کرد. بتاریخ (12) فیبروری همان سال شورای عالی فرماندهی ارتش مصر بر رهبری فیلد مارشال حسین طنطاوی وزیر دفاع مصر که از حمایت همه جانبه امپریالیسم، خاصاً امپریالیسم امریکا برخوردار بود، زمام قدرت را در مصر بدست گرفت و طی اعلامیه ای گفت که دولت بعد از حسنی مبارک تا زمان تشکیل یک دولت جدید بر سر کار باقی خواهد ماند و باین صورت حاصل همه مبارزات و فداکاریها و قربانیهای بیدریغ خلق مصر در جهت تحقق خواستهای برحق شان توسط جناح دیگری از طبقات حاکم ارتجاعی مصر تصرف شد. باآنکه خلق مصر خاصاً روشنفکران مترقی و روشنیان جامعه مصر به هیچ صورت از وضعیت بوجود آمده بعد از کنار رفتن حسنی مبارک راضی نبودند؛ اما ارتش این چماق سرکوب در دست طبقات حاکم که در جریان مبارزات خلق مصر علیه رژیم مبارک ظاهراً ژست "بیطرفانه" گرفته بود، توانست با این نیرنگ سیاسی اکثریت توده های خلق مصر را اغوا کند. در آن زمان مطبوعات مصر و مطبوعات امپریالیستی و ارتجاعی حامی و هوادار رژیم جدید با گستردگی تحولات مصر ابرای توده های خلق مصر پیروزی «انقلاب» شان تبلیغ کردند. و تعدادی از روشنفکران و گروه های بورژوا فرورمیست مصر منجمله تشکلات رویزیونیستی و اپورتونیستی با مطبوعات امپریالیستی و ارتجاعی همصداسده و آن تحول (تغییر رژیم) را پیروزی «انقلاب» مردم مصر خواندند. امانا رضائی روشنفکران مترقی و بخشهای زیادی از مردم مصر همچنان

ادامه یافت و طی مدت دو سال بار بار اعتراضات و تظاهرات نسبتاً گسترده ای راعلیه طبقات حاکم (دولت) سازمان دادند و نا رضائی شانرا از وضعیت بوجود آمده ابراز کردند.

دولت مؤقت بعد از سقوط رژیم حسنی مبارک قانون اساسی جدیدی تسوید کرد و رفراندوم و انتخابات پارلمانی برگزار کرد که در نتیجه گروه های اسلامی "اخوان المسلمین"، "سلفی ها" و دیگر گروه های هم قماش شان در پیش نویس قانون اساسی جدید و در پارلمان اکثریت را بدست آوردند و محمد مرسی از حزب "اخوان المسلمین" که از حمایت امپریالیسم امریکا و دیگر قدرتهای امپریالیسی و دولتهای ارتجاعی منطقه و جهان نیز برخوردار بود منحیث رئیس جمهور مصر "انتخاب" گردید. لیکن نا رضائی کتله های میلیونی مصر، روشنفکران مردمی و مترقی و حتی احزاب "سکولار" و "لیبرال" در مصر همچنان ادامه یافت. از آنجاییکه رژیم ارتجاعی مذهبی جدید در مصر نتوانست که همچنین نمی خواست که کمترین خواستههای دموکراتیک خلق مصر منجمله آزادیهای سیاسی، آزادی بیان، بهبود وضعیت اقتصادی، شغل مناسب، تأمین حقوق اجتماعی و مدنی مردم خاصاً خواستههای برحق کتله های وسیع زنان را برآورده سازد و هرچه بیشتر به طرف "مذهبی" کردن جامعه مصر به پیش میرفت و اولین هدف این رژیم سلب حقوق و آزادیهای اجتماعی زنان مصر بود. بعبارت دیگر اولین قربانی در رژیم زن ستیز اخوان المسلمین زنان مصر بودند. چنانکه روزی زنان مصر در میدان تحریر علیه رژیم حسنی مبارک مبارزه کردند تا کنار رفت؛ لیکن در زمان حکومت مرسی تظاهرات زنان علیه بی عدالتیهای دولت اسلامی توسط پولیس مصر و اعضای اخوان المسلمین با تمام بی حرمتی و بی عفتی مورد حملات و حشبیانه قرار گرفت. همچنین که در اعتراضات هفته های اخیر، زنان مصری از جانب گروه های افراطی اخوان المسلمین مورد خشونت مضاعفی قرار گرفته اند از جمله خشونت و تجاوز جنسی. به همین رابطه دیده بان حقوق بشر می گوید: "این تجاوزات در روزها ی گذشته روبه تزیاید بوده است. روز (28) جون (5) مورد و روز (30) جون 46 مورد خشونت و تجاوز جنسی علیه زنان مصر از جانب گروه های اسلامی هوادار رژیم مرسی صورت گرفته است. زنان با زنجیرهای آهنی، چماق، صندلی و چاقو مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند". همچنین وضعیت بد اقتصادی جامعه مصر طی مدت دو سال اخیر که بیش از پیش بر میزان بیکاری و فقر توده های مردم افزوده است و سطح نارضائی توده های مردم مصر هم افزایش یافت و بعلاوه استبداد و اختناق رژیم اسلامی هرچه بیشتر بر خلق مصر فشار می آورد و طی این مدت مبارزه زنان و روشنفکران مترقی در مصر تقریباً بلاوقفه ادامه یافته است.

بعد از تقریباً دو سال از سقوط رژیم حسنی مبارک که استبداد و اختناق نوع مذهبی جایگزین استبداد قبلی شده بود؛ بار دیگر اعتراضات و تظاهرات گسترده ای روشنفکران و توده های مردم در مصر اوج گرفت و روزبه روز گسترش بیشتری یافت. این اعتراضات مردمی علیه رژیم محمد مرسی از اوایل ماه جون امسال شدت بیشتری یافت و روز (31) جون (2013) تظاهرات و اعتراضات گسترده ای در سراسر مصر برگزار شد. بتاريخ اول جولای تظاهرات چندین میلیونی آرام مردم مصر علیه رژیم محمد مرسی توسط پولیس، نیروهای امنیتی و گروه های اسلامی چماق بدست و ارادل و اوپاش هوادار رژیم اسلامی تحت رهبری گروه های "اخوان المسلمین" و گروه "سلفی" است به زدو خورد کشیده شد. در همین روزه تن از تظاهرکننده ها کشته و حدود (1000) تن مجروح و ده هاتن توسط دولت دستگیر شدند. در این روز ارتش مداخله کرد و بیانیه ای صادر نمود و ظاهراً از طرفین (توده های مردم معترض و حکومت مرسی و هواداران اش) خواست که اختلافات خود را حل کنند. بعبارت دیگر اگرچه تظاهرات خاتمه ندهند منتظر عواقب آن، یعنی وقوع کودتای نظامی باشند! این بیانیه که توسط ستاد کل ارتش مصر صادر شد در حقیقت التیماتومی بود هم برای مرسی و هواداران او هم برای توده های مردم مصر. ارتش مصر در بیانیه اش چنین گفت: "امنیت ملی مصدر در خطر جدی قرار دارد و ارتش وضعیت خطرناک کنونی را احساس می کند". این بیانیه مدت (48) ساعت را آخرین مهلت اعلام کرد. قبل از این هم ارتش برای مدت یک هفته به طرفین مهلت داده بود و "از احساس مسئولیت در شرایط تاریخی وطن" سخن گفته بود. اما این فرصت بدون نتیجه سپری شد. در روز اول جولای مردم معترض دفتر حزب اخوان المسلمین را آتش زدند و اموال آنرا غارت کردند. اگرچه مرسی در این جریان "از تشکیل حکومت وحدت ملی" صحبت کرد؛ اما توده های مردم معترض به آن قانع نه شدند. همچنین

محمد مرسی نیمه شب سه شنبه گفت که "استعفا نخواهد کرد و اگر دفاع از - مشروعیت قانونی- به بهای خون وی هم باشد و یک قدم به عقب باز نخواهد گشت". ولی مردم معترض با جدیت خواهان استعفای مرسی و دولت او شدند. مردم محمد مرسی را به عملی نکردن وعده های "انقلاب" دو سال ونیم قبل و استفاده از قدرت به سود حزبش (اخوان المسلمین) متهم می کردند. معترضان تا روز سه شنبه دوم جولای به مرسی مهلت دادند که از قدرت کناره گیری کند و یا اینکه نافرمانی عمومی اعلام خواهند کرد. ائتلاف ملی اعتراضات مردم از میدان تحریر تا محل دو کاخ ریاست جمهوری اتحادیه و قبه گسترش یافت. در همین روز در زد و خوردها بین توده های مردم و طرفداران مرسی حد اقل (16) تن جان خود را از دست دادند. روز دوم جولای هفت تن از وزرا و صدراعظم دولت مرسی در "همبستگی" به اعتراضات مردم از سمتهای شان استعفا دادند و این شکاف عمیقی بود که در دولت مرسی بوجود آمد.

خیزشهای اخیر مردم مصر "جنبش تهر" نام گرفت. روز (2) جولای طبق گزارشات مطبوعات غربی رئیس ستاد ارتش آمریکا با رئیس ستاد ارتش مصر عبد الفتاح السیسی تماس گرفت. در خیزشهای اخیر مصر البرادعی در رأس ائتلافی متشکل از گروه های "چپ" و "لیبرالها" قرار گرفت. در همین روز گفته شد که مخالفین دولت، البرادعی را به عنوان نماینده ای خود انتخاب کرده اند. و طوریکه بعداً آشکار گردید، البرادعی با اقدام ارتش به کودتا نیز موافقت داشته است. اینکه محمد البرادعی واقعا از طرف توده های مردم برگزیده شده و از خواستهای مردم مصر نمایندگی می کند؛ قابل پذیرش نیست. زیرا خیزشهای اخیر توده های مردم نیز فاقد رهبری انقلابی و مترقی بودند و همین قماشهای مختلف نمایندگان طبقات ارتجاعی مصر هستند که خود را "نماینده" مردم مصر جا می زنند. زیرا با در نظر داشت سابقه محمد البرادعی که سالها از طبقات حاکم ارتجاعی مصر نمایندگی کرده و در رأس یک نهاد مهم بین المللی (آژانس بین المللی انرژی اتمی) وظیفه انجام داده و مورد تا نید اکثریت دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی در این نهاد قرار داشته است، بهیچ صورت نمی تواند از خواستهای خلق مصر نمایندگی کند. همیکه محمد البرادعی اقدام ارتش را برای انجام کودتا حمایت و تأیید کرده است، خود نشان می دهد که وی نماینده ای کدام طبقه اجتماعی است و اهدافی را بنفع کدام طبقه اجتماعی تعقیب میکند! بدون شک محمد البرادعی نماینده طبقات ارتجاعی سرمایه دار و ملاک و وابسته و خادم امپریالیسم، خاصناً امپریالیسم آمریکا است. در همین روز ارتش مصر پیش نویس "نقشه راه"، تعلیق قانون اساسی، انحلال پارلمان و برگزاری انتخابات زود هنگام ریاست جمهوری را ارایه کرد. طبق گزارش (CNN) از قول سخنگوی وزارت دفاع آمریکا؛ دولت آمریکا و دیگر کشورهای غربی گفتند که "راه حل این مشکل برای مرسی انتخابات زود هنگام است". این هم از طرفنها و عوامفریبیهای امپریالیستهاست. و کودتای ارتش مصر بدون چراغ سبز از جانب دولت آمریکا ممکن نبوده است.

روز چهارشنبه (3) جولای (2013) نفرات ارتش در نقاط حساس پایتخت مصر مستقر شدند و نظامیان جلسه اضطراری تشکیل دادند و سقوط دولت مرسی را اعلام کردند. در همین روز ارتش ساختمان رادیو و تلویزیون مصر را محاصره و آنرا تحت کنترل در آورد و رهبران اخوان المسلمین در حصر خانگی قرار گرفتند. بالمقابل مرسی و هوادارانش گفتند که "آماده شهادت هستند". طی چهار روز قبل از کودتای ارتش درگیریهای خونینی بین توده های مردم معترض و طرفداران چماق بدست اخوان المسلمین صورت گرفت که ده ها تن کشته و زخمی شدند. در همین روز ارتش اخطار داد که "برای مقابله با تروریستها، افراطیون و دیوانگان هیچ تردیدی بخود راه نخواهد داد". لیکن باید این مسئله را نیز در نظر داشت که اخطار ارتش مصر متوجه توده های مردم معترض نیز بود. زیرا ارتش بیشتر از ادامه حرکت توده ها هراس داشته و دارد تا از نیروهای ارتجاعی اسلامی و چماق بدستها و عناصر لومین و اوباش هوادار محمد مرسی. طبقات حاکم مصر منجمله ارتش هر چه بیسترسعی داشتند تا حرکت اعتراضی چندین میلیونی توده های خلق مصر را متوقف کنند. بالآخره ارتش محمد مرسی را از قدرت برکنار کرد و عدلی محمود منصور رئیس داد گاه عالی قانون اساسی مصر را عهده دار امور دولت ساخت و قانون اساسی را بحالت تعلیق در آورد. شیخ الازهر از اقدامات ارتش حمایت کرد. باز هم توده های مردم مصر که با فشار و قدرت شان و قبول قربانیها رژیم اسلامی را به سقوط وادار کردند ولی جناح دیگری از طبقات حاکم ارتجاعی مصر توسط ارتش ثمره مبارزات و فداکاریها و قربانیهای آنها را از کف آنها ربود

ویکباردیگر توده های مردم مصر اغوا شده و از شنیدن این خبر توسط رئیس ستاد ارتش از تلویزیون به شادمانی پرداختند.

بتاریخ (3) جولای حزب "کمونیست" مصر اعلامیه ای صادر کرد و نیروهای مسلح مصر را "مدافعان امنیت ملی مصر" و "محافظان اراده و انتخاب مردم" خواند: حزب "کمونیست" همچنین در اعلامیه اش نوشت: "از دید حزب ما موضع متحد و مدنی مردم بیانگراصلت، شرافت و آگاهی مردمی است که بر مخالفت قاطع خود با هرگونه سازش درباره حق خود برای داشتن یک زندگی آزادانه و شرافتمندانه تاکید دارند. آنها با روی کرد مسالمت آمیز و مدنی و ضمن دفاع از انتخاب مدنی خود حاضر به هرگونه فداکاری در راه حفظ حقوق خود هستند؛ حزب ما همچنین از موضع نیروهای مسلح و جانبداری قاطعانه آن از خواسته های همگانی مردم استقبال می کند؛ فقط مردم هستند که درباره راه مناسب برای بیرون رفتن از این وضعیت تصمیم می گیرند؛ ما مردم مصر را فرامی خوانیم که تا برآورده شدن خواست های شان، میدانهای مبارزه را خالی نگذارند و انقلاب را رها نکنند".

حزب «کمونیست» مصر، ارتش را «مدافعان امنیت ملی» مصر می خواند و اینکه در یک جامعه طبقاتی عرصه «امنیت ملی» چگونه تعریف می شود، مشخص است. این حزب با اصطلاح «کمونیست» همچنین از ارتش منحیث «مدافعان اراده و انتخاب مردم» صحبت دارد؛ در حالیکه بین اراده و انتخاب و یا خواست و منافع طبقات مردم مصر و طبقات حاکم ارتجاعی تضاد اساسی عمیقی وجود دارد. و چیزی که ارتش مصر مانند همیشه از آن حراست می کند منافع طبقات ارتجاعی مصر و امپریالیسم حامی آنهاست. این حزب رویزیونیستی مانند دیگر احزاب و سازمانهای ارتجاعی بورژوائی و طبقات سرمایه دار و ملاک مصر سعی می کند تا اقدام کودتاگرانه ارتش را که بدون هیچگونه شکی به منظور حراست از منافع طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم بین المللی و سرکوب مبارزات خلقهای مصر انجام داده و همچنین جلوگیری از توسعه و تعمیق مبارزات آزادی خواهانه و حق طلبانه مردم مصر صورت گرفته است، توجیه کند. در اینجماهیت ایدئولوژیک-سیاسی و اهداف این تشکل بورژوائی آشکار شده و از مقولات مترقی در جهت اغوای توده های خلق ناآگاه مصر سوء استفاده می کند. همچنین حزب «کمونیست» مصر در اعلامیه اش مردم مصر را به «مبارزه مدنی» تشویق می نماید. نوع مبارزه ای که همه طبقات ارتجاعی و امپریالیسم در کشورهای مختلف جهان از توده های مردم می خواهند که فقط خواسته های «مدنی» شان را مطرح کنند و فعالیتهای «متمدنانه» انجام دهند. در حالیکه خواسته های اساسی طبقات خلق بطور ریشه ای در قطب متضاد خواسته های طبقات حاکم ارتجاعی قرار دارند که نه از طریق «مبارزه مدنی، مسالمت آمیز» که از طریق مبارزه انقلابی و قهرآمیز امکان تحقق دارند. بهر صورت احزاب و سازمانهای رویزیونیستی رنگارنگ، از جمله تشکلات بورژوار فورمیستی هستند که در کنار سایر تشکلات بورژوائی در حساس ترین شرایط باشعارهای اغواگرانه به درون مبارزات توده های مردم خزیده و با جمله پردازیه های شیدانه درگمراه کردن توده های مردم در جهت تحکیم پایه های قدرت طبقات حاکم ارتجاعی و سلطه امپریالیسم و جلوگیری از رادیکال شدن مبارزات مردم فعالیت می کنند. همچنین در حالیکه ارتش طی یک کودتا با اصطلاح «انقلاب» را صادر کرده و همین حزب «کمونیست» آنرا «جانبداری ارتش از خواسته های همگانی مردم» خوانده و آن را صحه گذاشته است؛ ولی از توده های مردم می خواهد که «انقلاب» را رها نکنند! کدام «انقلاب» را!!! در حالیکه انقلاب واقعی خلق مصر ماهیتاً انقلاب دیگری است که در آن مبارزات توده های خلق اعم از کارگران و دهقانان فقیر و روشنفکران مردمی و مترقی و دیگر طبقات و اقشار زحمتکش و تحت ستم یک کشور توسط یک حزب و واقعاً انقلابی طبقه کارگر رهبری می شود.

بتاریخ (4) جولای محمد مرسی و رهبران برجسته اخوان المسلمین ممنوع الخروج از کشور شدند. محمد البرادعی و رئیس الازهر و رهبر مسیحیان قبطی مصر از کودتا (بقول آنها) تصمیمات ارتش را حمایت کردند. عدلی محمود منصور منحیث رئیس جمهور موقت سوگند یاد کرد و در همین روز ارتش بر تمامی استودیوها و شبکه های اسلامی حمله کرده و کارکنان آنها را بازداشت کرد. در همین روز کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان آمریکا با صدور اطلاعیه ای از عزل محمد مرسی از قدرت استقبال کرد و اورامانح تحقق دموکراسی در مصر خواند. و برخلاف بارک اوباما در «تصمیم نیروهای مسلح

مصر و برکناری رئیس جمهور مرسی و تعلیق قانون اساسی ابراز نگرانی کرد" و امر با نگرانی کمکهای اعطائی به مصر را داد. که این هم از جمله اغواگریهای امپریالیسم امریکا است. زیرا ارتش مصر بدون مشوره دولت امریکا ممکن نبود که اقدام به کودتا بنماید. و این موضع فریبکارانه دولت امریکا به منظور فریب افکار عامه مردم امریکا، مردم مصر و افکار عامه جهان است. باین عبارت که گویا دولت امریکا طرفدار "دموکراسی" است و از کودتا طرفداری نکرده و خواهان انتخابات "دموکراتیک" است. ولی وزیر خارجه انگلستان شرایط کنونی مصر را خطرناک توصیف کرد. ارتش مصر بعد از بازداشت محمد مرسی، تعدادی از چهره های برجسته اخوان المسلمین را نیز بازداشت کرد و گفته شد که در پی گرفتاری صد هاتن دیگر است. و در همین روز مجلس علیای مصر منحل شد.

بتاریخ (4) جولای حزب "سوسیالیست" مصر بیانیه ای صادر کرد و به مردم مصر گفت: "در خیابانها بمانید، تمام قدرت متعلق به مردم است. همچنین این حزب در بیانیه اش می گوید: نه تنها مردمی که به خیابانها آمدند تاریخ خود را می سازند، بلکه رقم زننده تاریخ بشریت اند. آنها اثبات کرده اند که تمامی قدرت درید مردمان انقلابی است و نه در دست اخوان المسلمین و حزب رهائی ملی و نه حتی در دست ارتش یا پلیس؛ وضعیت انقلابی بی سابقه ای حول این خواسته که مرسی و گروهش از قدرت کنار روند، شکل گرفته است. خطاب ما به به کارگران و توده های مردم این است که کمیته های مردمی خود را در محل کار و در نزد همسایگان تان شکل دهید؛ ما به تمام نیروهای انقلابی و مشارکت کنندگان در کمپین شورش می گوئیم که علیه هر نوع زد و بند و مصالحه، فشار امریکا یا کودتا مقاومت کنید؛ ما تصریح می کنیم که هر دولت انقلابی بی که روی کار می آید باید موارد زیر را در اولویت قرار دهد:

1 - اقدامات بلا درنگ به منظور دستیابی به عدالت اجتماعی به نفع میلیونها فقیر و افراد کم درآمدی که سهم بسیاری در برکناری مرسی و شورای نظامی پیش از آن داشتند. این اقدامات به منظور تحقق اهداف انقلاب است.

2- انتخاب مجلس مؤسسان باید نمودی از تمام بخشهای مردم باشد. کارگران، دهقانان، فقرا، مسیحیان قبطی، زنان. تابوتان قانون اساسی مدنی و دموکراتیکی نوشت که پایدار ارزشهای آزادی و عدالت اجتماعی باشد.

3- تهیه پیش نویس قانون عدالت انتقالی که علیه اخوان به خاطر خون هایی که به هدر داد، همانند شورای نظامی و نمادهای رژیم مبارک اقامه دعوی کند و خواهان کیفرخواست به نفع شهدا و مصدومین انقلاب باشد. بمانیم و تاجایی فشار آوریم که دیگر هیچ فرصتی برای خائنان و فرصت طلبان باقی نگذاریم تا انقلاب شکوهمند ما را بر بایند، ما اذعان می داریم که اعتصاب سراسری سلاحی برای تمام کارگران مزدی، کارمندان و متخصصان است. اعتصاب سراسری حتی از بسط نشینی و تظاهرات نیز سلاح نیرومندتری است، زیرا همین اعتصاب سراسری بود که کار مبارک را یک سره کرد. اعتصاب ها سلاح ما برای مقابله با هر نوع زد و بند یا تلاشی به منظور کودتا علیه خواسته های توده های مردم خواهد بود. همچنین کریمه حفناوی دبیر کل حزب سوسیالیست مصر روز سه شنبه اعلام کرد که: امریکا و رژیم صهیونیستی به کمک عوامل رژیم حسنی مبارک تلاش می کنند که رئیس جمهور تابع و اشنگن را روی کار بیاورند".

توضیح: در اینجا اگر منظور حزب "سوسیالیست" نمایش پتانسیل قدرت مبارزاتی توده های خلق مصر در سرنگونی رژیم محمد مرسی باشد، حرف درستی است. زیرا این قدرت بلا منازع توده های خلق مصر بود که مبارک و مرسی را از مسند قدرت بزرگ کشیدند؛ ولی اگر منظور "حزب سوسیالیست" این باشد که اکنون تمام قدرت سیاسی در مصر متعلق به مردم باشد، طوریکه می گوید، نه در دست اخوان و در دست ارتش؛ کاملاً غیر واقعی است. و همچنین حزب "سوسیالیست" صحبت از این دارد که "هر دولت انقلابی ای که روی کار می آید؛" این جز توهم چیز دیگری نیست. زیرا در عمل چنانکه به عینیت ملاحظه می شود جناح دیگری از طبقات حاکم ارتجاعی مصر از پوتانسیل نیروی توده های میلیونی خلق مصر در جهت کنار زدن رژیم مرسی سوء استفاده کرد و ارتش طی یک کودتا همه اهرمهای قدرت دولتی را در دست گرفته است. در شرایط کنونی مصر مانند شرایط دو سال قبل که طبقات حاکم ارتجاعی تمام دست آوردهای مبارزات آزادی خواهانه و حق طلبانه خلق مصر در سرنگونی رژیم مبارک را

مصادره کردند که نتیجه اش رژیم ارتجاعی اسلامی تحت رهبری اخوان المسلمین و سلفیها بود. اکنون نیز جناح دیگری از طبقات حاکم ارتجاعی مصر از پتانسیل نیروی مبارزاتی توده های خلق مصر و روشنفکران مترقی در سرنگونی رژیم اسلامی مرسی سوء استفاده کردند و زمانی دیدند که توده های چندین میلیونی مصر هر چه بیشتر بسیج شده و براه افتاده اند، دچار واگم شده و با تمام ترفند های کودتا پرهیزی " ارتش فوراً دست بکار شد و کودتای نظامی انجام داد و تمام ثمره ای مبارزات، قربانیها و فداکاریهای توده های خلق مصر را مصادره کرد. برخلاف ادعای حزب "سوسیالیست" قدرت سیاسی در کشور مصر همچنان درید قدرت طبقات حاکمه ارتجاعی مصر به نیابت آن ارتش است. و عملاً جلو پیشرفت مبارزات توده های میلیونی خلق مصر گرفته شده است. همچنین دستور " ایجاد کمیته های مردمی" از جانب حزب "سوسیالیست" در شرایط تسلط همه جانبه رژیم کودتائی در جامعه مصر و آنها هم بدون موجودیت یک رهبری انقلابی مردمی، فقط جمله پردازی است تا ارزیابی درست از واقعیت جامعه مصر و موقعیت کنونی توده های خلق که چگونه نمایندگان طبقات ارتجاعی در رأس مبارزات آنها قرار گرفتند و با ارتش به سازش رسیدند و کودتا انجام شد و جلو پیشرفت و گسترش مبارزات توده های مردم را گرفتند. و توده های خلق در واقع خلع سلاح شدند و همان نتیج مبارزه " مسالمت آمیز" هم از آنها گرفته شد. و اکنون طبقات حاکم ارتجاعی در تصفیه حسابهای درونی شان از آنها علیه چماق بدستان و اوباشان گروه های اسلامی سوء استفاده می کنند و هر چه بیشتر خون آنها را به هدر می دهند. به همین صورت طرح خواستهای دموکراتیک تا همین سطح هم از دولت کودتائی؛ باز هم جز اغفال و اغوای توده های خلق مصر چیزی دیگری نیست. زیرا چگونه ممکن است که از دولت ارتجاعی بیرون آمده از کودتای نظامی توسط ارتشی که وسیله ای سرکوب توده های خلق و غلام حلقه بگوش امپریالیسم امریکا است؛ بتوان عملی کردن حتی چنین خواستهای راهم از آن انتظار داشت. طرح این خواستها از طبقات ارتجاعی مصر، بیشتر به منظور اغوای توده های مردم مصر صورت گرفته است، تا دفاع واقعی از خواستهای برحق آنها. زیرا انتظار بر آورده شدن خواستهای دموکراتیک مردم تا این سطح هم از طبقات حاکم ارتجاعی اگر از روی عدم آگاهی صورت نگرفته باشد؛ نوعی توهم و ساده انگاری را نشان می دهد.

بتاریخ (5) جولادی (2013): محمد البرادعی رهبر "ائتلاف جبهه نجات ملی مصر" طی مصاحبه ای با بی بی سی گفت: " ارتش به نمایندگی از خواست مردم وارد عمل شد" و وعده داد که نظامیان نقشی در سیاست عهده دار نخواهند شد. در همین روز طرفداران اخوان المسلمین علیه برکناری محمد مرسی تظاهراتی برگزار کردند که به اثرتیراندازی ارتش بسوی تظاهرکننده ها دست کم سه نفر کشته شدند. و اتحادیه افریقا در اعتراض به کودتای ارتش علیه مرسی عضویت این کشور را به حالت تعلیق درآورد. این سخنان البرادعی چنین می رساند که او می خواهد و انمود سازد که گویا این کودتا " به "خواست و اراده مردم" مصر صورت گرفته است و یا ارتش به "نماینده گی از خواست مردم" وارد عمل شده است! این همان ترفندهای همیشگی طبقات حاکم ارتجاعی است که یک جناح از نیروی توده های خلق منحصی اعمال فشار بر جناح رقیب شان در حاکمیت استفاده کرده و خواستها و اقدامات خود را بنام مردم انجام می دهند. البرادعی هم منحصی نماینده جناح دیگری از طبقات حاکم ارتجاعی در جهت اغوای توده های مردم معترض همین گفته هارا تکرار می کند.

بتاریخ (6) جولای ارتش مصر اعلام کرد که البرادعی رابه حیث صدراعظم دولت مؤقت مصر انتخاب کرده است، ولی بعداً بنحوی این خبر تکذیب گردید. همچنین بنا بر گزارش سایت فارسی بی بی سی در همین روز در درگیریهای بین هواداران مرسی و مخالفان او (36) تن کشته و بیش از یک هزار تن مجروح شدند. درگیری در میدان تحریر قاهره در طول شب نیز ادامه یافت، چند نفر هم در اسکندریه در جریان تیراندازی کشته شدند و همچنین در چند شهر دیگر مصر وقوع درگیریهای گزارش شد. گفته شد که زمانی ارتش به روی هواداران مرسی در نزدیکی یک پایگاه نظامی در قاهره آتش گشود و سه تن را کشت بعد از آن درگیریها شدت گرفت. همچنین طرفداران محمد مرسی گفتند تا آن زمان که محمد مرسی به مقامش بازنگردد به تظاهرات ادامه خواهند داد. شب (8) جولای گروه های اخوان المسلمین، طرفداران محمد مرسی در قاهره به مقابل قرارگاه گارد ریاست جمهوری (جاییکه گفته می شود مرسی در آن زندانی است) تحصن کردند و قصد داخل شدن به این محل را داشتند که بر اثر شلیک ارتش بیش

از (50) تن آنها کشته و بیش از (300) تن مجروح شدند. ارتش به خبرنگاران گفته است که "گروهی تروریست" قصد داشتند وارد محوطه نظامی شوند و یک افسر ارتش را به قتل رسانده اند و نیز گفت که دوصدتن افراد مسلح رانیز دستگیر کرده اند. در همین روز حزب اسلامی (سلفی) "النور" که نه ماه قبل از دولت گروه اخوان المسلمین برآمد و ابتدا با انجام کودتا و بعد با انتخاب البرادعی به حیث صدراعظم موافقت کرد؛ لیکن بعد از این واقعه گفت که از تمام مذاکرات با دولت کناری رود. بتاريخ نهم جولای تظاهرات گسترده ای توسط گروه "اخوان المسلمین"، هواداران محمد مرسی برگزار شد. و بتاريخ دهم جولای دادستانی کل مصر حکم بازداشت رهبر "اخوان المسلمین" و تعدادی از اعضای این گروه را به دلیل "تحریک به اقدامات خشونت آمیز" صادر کرد.

با آنکه میلیونها تن از خلقهای مصر با اتحاد و همبستگی تمام علیه رژیم اسلامی استبدادی و ضد مردمی نوکرامپریالیسم برهبری محمد مرسی بسیج شدند و شجاعانه مبارزه کردند؛ ولی جریان خیزشهای گسترده ای اخیر توده های مردم مصر علیه رژیم محمد مرسی نشان داد که توده های خلق مصر باز هم نتوانستند حتی به حد اقل خواستها و مطالبات سیاسی و اجتماعی شان دست یابند. از آنجاییکه خلقهای مصر دارای یک حزب واقعاً انقلابی مردمی نیستند؛ هم چنانکه در خیزشهای دوسال قبل آنها نیروهای ارتجاعي اخوان المسلمین حاصل مبارزات آنها را تصاحب کردند؛ اینبار جناح «سکولار» و «لیبرال» از نمایندگان طبقات ارتجاعي فرصت یافتند تا از پوتانسیل مبارزاتی توده های مردم مصر علیه جناح رقیب (جناح ارتجاع مذهبی) که قدرت دولتی را در دست داشت، استفاده کردند. ولی ارتش این نهاد قدرتمند و وسیله سرکوب توده های خلق در دست طبقات ارتجاعي مصر این بار با شیوه ای دیگری وارد صحنه شد و نگذاشت که باز هم توده های خلق مصر مبارزات حق طلبانه ای شان را توسعه و تعمیق بخشیده و به خواستها و مطالبات سیاسی شان دست یابند. ارتش مصر هر چه زودتر دست بکار شد و طی یک کودتای نظامی رژیم مرسی را سرنگون کرد و قدرت سیاسی را بدست گرفت و پیشرفت مبارزات آزادی خواهانه توده های مردم را متوقف کرد. و نیز اقدام اخیر ارتش مصر مبنی بر سرکوب خونین تظاهرات اخوان المسلمین و پیگرد و دستگیری رهبران آن؛ از یک طرف زهرچشم نشان دادن به گروه "اخوان المسلمین" است و از جانب دیگر هشدار است به توده های خلق مصر و روشن فکران مردمی و مترقی تا در برابر وضعیت بوجود آمده اعتراض و یا "اخلال" نکنند. به هر صورت وضعیت بحرانی کنونی در مصر که عامل آن خود طبقات حاکم ارتجاعي هستند؛ شرایطی را بوجود آورده است که ارتش مصر با تمسک به آن می تواند برای مدتی هر حرکت حق طلبانه خلقهای مصر را سرکوب کند. ولی توده های خلق مصر خاصاً روشن فکران مترقی باید از شکستهای شان طی دو نیم سال اخیر بیاموزند که زمانی مبارزات آنها به فرجام پیروزمند آن می رسد که توسط یک حزب انقلابی پرولتری رهبری شود. فقط با سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعي سرمایه دار و ممالک و قطع کامل سلطه امپریالیسم است که خلقهای مصر به استقلال و آزادی، دموکراسی واقعی و حاکمیت طبقاتی خود شان دست می یابند.

11 جولای 2013

اعتراضات و قیامهای مردم در لیبی

بر اساس گزارشهای خبرنگاران غربی مردم معترض لیبی در شامگاه سه شنبه پانزدهم فبروری (2011) با دادن شعارهای ضد رژیم قذافی به سمت ادارات دولتی در شهر بنغازی دومین شهر بزرگ لیبی، راه پیمائی کردند. توده های مردم معترض با ماموران پولیس و هواداران دولت به زد و خورد پرداخته، سنگ و بمب آتش از طرف آنها پرتاب کردند و چند خود روارتش را به آتش کشیدند. پولیس هم با گلوله های پلاستیکی و آبپاش فشار قوی به این حملات پاسخ داد. در همین روز گزارش شد که حدود چهل نفر از تظاهرکننده ها و نیروهای پولیس زخمی شده اند. شاهدان عینی به خبر گزاران میگویند که هزاران معترض در واکنش به دستگیری یک فعال حقوق بشر، در اطراف ادارات دولتی تجمع کرده اند. بالمقابل دولت برای گمراه کردن توده های مردم

طرفداران خودش را نیز برای حمایت از آن به میدان کشیده است. نا آرامیها در لیبی در پی دستگیری یک وکیل مدافع خانواده های بیش از هزار زندانی سیاسی که در سال 1996 بعد از اعتراضات و تظاهرات توسط نیروهای امنیتی قتل عام شدند، آغاز شد. گرچه این وکیل آزاد شد اما اعتراضات و تظاهرات مردم ادامه یافت.

روز 18 فبروری به مناسبت تشییع جنازه های 24 تن از کشته شدگان توسط دولت لیبی تظاهرات شدیدی در شهر بنغازی براه افتاد که ده ها هزار تن در آن شرکت کردند، لیکن ارتش لیبی شهر بنغازی را در کنترل گرفته و در طی چهار روز اول اعتراضات مردم، 300 تن زخمی و شمار زیادی مفقود شدند. 19 فبروری دیده بان حقوق بشر (یکی از گروه های مدافع حقوق بشر) گزارش داد که در نا آرامیهای لیبی بیش از هشتاد نفر کشته شده اند. همین گزارش علاوه کرد که کانون اصلی تظاهرات ضد دولتی در لیبی، شهر بنغازی است و بنظر میرسد که مخالفان دولت کنترل مناطق بزرگی از شهر را در دست گرفته اند. در همان روز گفته شد که یک واحد ویژه نظامی وارد بنغازی شده و میدان هوایی این شهر تعطیل است. ساکنان بنغازی به خبرنگاری بی سی گفتند که اکنون برق شهر قطع است و تانکهای ارتش در مقابل کاخ وزارت عدلیه مستقر شده اند. دست کم در پنج شهر دیگر لیبی نیز وقوع نا آرامیهای گزارش شده است. مخالفان دولت لیبی همچنین از درگیری شدید نیروهای دولتی و معترضان در شهر البیضاء خبر دادند و طرابلس پایتخت لیبی نیز شاهد نا آرامیهای در ابعاد کوچکتر بود. و نیز گزارش شد که در پی گسترش قیامها و تظاهرات ضد حکومتی در لیبی، دولت برق و اینترنت را قطع کرده و برای کنترل نا آرامیها بعضی از سایتها مانند شبکه اجتماعی فیس بوک و شبکه خبری الجزیره عربی را نیز مسدود کرده است. اگرچه دولت قذافی برای آرام کردن معترضان از آمادگی خود برای جایگزینی چند نفر از مقامهای دولتی خبر داد؛ اما معترضان در بنغازی گفتند که قصد سرنگونی سرهنگ قذافی را دارند. تصاویر ویدیویی منتشر شده در اینترنت بدنهای خون آلود کشته شدگان در یک سرد خانه، به آتش کشیده شدن ساختمان شهرداری و تخریب مجسمه " کتاب سبز" (که معرف "فلسفه سیاسی" معمر قذافی است) را نشان می داد. کتاب سبز مجموعه ایست از ایده ها و افکار شخصی معمر قذافی که بر اساس آن تا حال بر لیبی حکومت کرده است. قذافی و گروه "اتحادیه افسران آزاد" تحت رهبری اش در ابتدای قدرت رسیدن به لحاظ ایدئولوژیکی و سیاسی تا حدی از منافع طبقه خرده بورژوازی و از منافع طبقه بورژوازی ملی لیبی نمایندگی می کردند. ولی در رأس قدرت دولتی منحنیث نماینده طبقه بورژوازی بوروکرات کمپرادور و طبقه زمینداران بزرگ وابسته امپریالیسم برخلفهای لیبی استعمار و ستم را امیداشتند. بتاريخ بیستم فبروری سایت فارسی بی سی گزارش داد که تعداد کشته شدگان در لیبی به بیش از 100 نفر رسیده است. لیکن یکی از فعالین حقوق بشر گفت که تا امروز (170) نفر کشته شده و (900) نفر زخمی شده اند. یکی از دوکتوران یک شفاخانه در شهر بنغازی به خبرنگار لیبی غربی گفت که نیروهای امنیتی دیوانه وار بر معترضان حمله می کنند و می کشند و اکثر کشته شده ها از ناحیه سروسینه مورد اصابت گلوله های مأمورین قذافی قرار گرفته اند. به گفته همین سایت خبری برخی از خبرنگار لیبیها گفته اند که شهرهای بنغازی و بیضا از کنترل دولت خارج شده است. خبرنگاری روئیتر گفت که پنجاه روحانی مسلمان لیبی از نیروهای امنیتی لیبی خواسته اند تا به خشونتها پایان دهند همچنین این افراد از ارتش خواسته اند که سریعاً به کشتار برادران و خواهران شان پایان دهند. در همین روز گزارش شد که در طی چند روز تظاهرات مردم لیبی نیروهای امنیتی و ارتش با کمال بیرحمی بر مردم حمله کرده و آنها را کشته اند و دولت لیبی قصد دارد تا جنبش مردم را با خشونت و هرچه سریع سرکوب کند تا به پایتخت (تریپولی- طرابلس) سرایت نکند. همچنین برخی از مخالفان دولت لیبی گفتند که رهبر لیبی از "نیروهای مزدور خارجی" نیز علیه مردم معترض استفاده کرده است.

تاریخ 21 فبروری گزارش شد که چند دیپلمات ارشد لیبیائی در اعتراض به نحوه برخورد، رهبر لیبی با معترضان نا آرامی های چند روز اخیر از سمتهای خود کناره گیری کرده و به شورشیان پیوسته اند. نماینده لیبی در ملل متحد استعفا داد و حمایت خود را از مردم معترض اعلام

کرد. سفیر لیبی در هند با اعلام استعفای خود به بی بی سی گفت: "مزدوران خارجی" برای مقابله با مردم لیبی به کار گرفته شده اند". همچنین سفیر لیبی در اتحادیه عرب از سمت خود کناره‌گیری کرده و به معترضین پیوست. سفیر لیبی در چین نیز بعنوان اعتراض علیه دولت استعفا داد.

بدر نظر داشت نحوه آغاز اعتراضات و تظاهرات مردم لیبی علیه دولت و برخورد وحشیانه نیروهای دولت قذافی علیه مردم معترض و عکس‌العمل‌های که مردم علیه خشونت‌های دولت نشان دادند برمی آید که مردم لیبی قبلاً به شیوه برخورد وحشیانه دولت علیه اعتراضات آنها آگاهی داشته و آنها نیز با امکانات دست داشته برای دفاع در برابر حملات وحشیانه دولت آمادگی‌های ابتدائی گرفته بودند. همچنان اقدامات تظاهرکننده‌ها در تصرف بخش‌های از شهر بنغازی از کنترل نیروهای دولت قذافی خود تا حدی نقشه مند بودن حرکت مردم معترض را در تداوم مبارزه شان علیه دولت لیبی نشان می دهد. و نیز دیده شد که مردم قیام کننده به سرعت شهر بنغازی را (که یکی از شهرهای بزرگ لیبی بوده و دارای دو میلیون جمعیت است) از کنترل دولت خارج کردند. و بعد با پیوستن بخش‌ها و واحدهای ارتش به آنها و دستیابی به سلاح و مهمات کافی، مبارزه مسلحانه را علیه ارتش و هواداران معمر قذافی آغاز کردند و از این طریق شهرهای دیگری را در جنوب و غرب لیبی به تصرف در آوردند. موضوع دیگر این‌که شورش‌ها و تظاهرات مردم به سرعت در چند شهر دیگر لیبی سرایت کرد و مردم علیه دولت قذافی قیام کردند. شدت و گستردگی اعتراضات مردم و سرعت انتشار آن بیانگر آنست که شدت و عمق ستم و فشار طولانی مدت دولت لیبی مردم را به نقطه غیر قابل تحمل و انفجار رسانده است. مردم لیبی با شناختی که از دولت و شخص قذافی داشتند که در برابر مخالفت با رژیم او چگونه وحشیانه برخورد می کند و هم افراد بلند رتبه ملکی و نظامی که از دولت قذافی بریده و در صف مردم قرار گرفته اند و هم حصول تجارب خیزش‌ها و مبارزات مردم در تونس و مصر؛ بنظر میرسد که مردم لیبی از همان ابتدا تا حدی هدفمند و با نقشه مبارزه ای شان را علیه دولت قذافی آغاز کردند. آنها از همان ابتدا با شعار سرنگونی رژیم قذافی قیام کردند. چنانکه بزودی اعتراضات و تظاهرات آنها به مبارزه مسلحانه ارتقاء کرد و جنگ تمام عیار علیه نیروهای دولت قذافی شروع شد.

باملاحظه چگونگی آغاز اعتراضات مردم، دولت لیبی از همان روز اول اعتراضات و تظاهرات برحق مردم لیبی قصد داشته است تا با کشتار و وحشت این اعتراضات را سرکوب کند. این اقدام وحشیانه رژیم معمر قذافی علیه خلق لیبی بیش از پیش ماهیت این رژیم ارتجاعی و ضد مردمی و سرکوبگر را هویدا ساخت. در اینجا باید تذکر داد که این اولین اقدام جنایتکارانه قذافی و رژیم او طی بیش از چهار دهه علیه خلق لیبی نیست. در اینجا این سؤال مطرح می شود این افراد بلند پایه ملکی و نظامی دولت لیبی که بنام "اعتراض به کشتارهای اخیر دولت لیبی" از وظایف شان کناره گیری کرده و "به صف مردم" پیوسته اند؛ چرا در طی این دوران طولانی به جنایات دولت و رهبری لیبی علیه خلق این کشور اعتراض نکرده اند؟ در حالیکه اینها از مهره های مهم در دولت بوده و از نزدیکان معمر قذافی هستند. اینها چرا در برابر قتل عام زندانیان سیاسی در سال 1996 اعتراض نکردند؟ حال که "رهبر محبوب" شان در زیر ضربات مبارزات قهرآمیز مردم لیبی قرار گرفته است به چنین اقدامی متوسل شده اند تا بار دیگر برای یک مدت طولانی برگردند و خلق لیبی سوار شوند. اینها دیپلمات‌های بلند پایه منجمله وزیر عدلیه و وزیر داخله لیبی، منصبداران عالی رتبه ارتش و از این قبیل افراد، قبل از همه باید نسبت به اعمال گذشته شان به مردم لیبی پاسخ بگویند. زیرا اینها از مهره های مهم و مؤثر نظام حاکم طی چهار دهه اخیر در لیبی بوده و طی این مدت طولانی در سرکوب و کشتار و شکنجه مردم و روشنفکران لیبی شریک جرم همه جنایات قذافی تا قبل از تاریخ استعفای شان بوده و هستند.

در همان روز خبر نگاری بی سی گزارش داد که اوضاع در پایتخت لیبی نیز ناآرام است و شب گذشته درگیری‌های میان معترضین و هواداران قذافی صورت گرفت و تلفاتی بجا گذاشت و صدای شلیک گلوله در ساعات اول صبح شنیده شد، شب قبل آن معترضان به ساختمان تلویزیون دولتی

حمله کردند، پسر قذافی در مصاحبه با خبرنگاران غربی تأیید کرد که در برخی از شهرهای شرقی مانند بنغازی و بیضا، مخالفان کنترل شهرها را در دست گرفته و اتباع خارجی خروج از لیبی را آغاز کرده اند. در همین روز "علمای مذهبی" لیبی جهاد را علیه دولت قذافی وظیفه شرعی دانستند. همچنین گزارش شد که برخی از قبایل دیگر از دولت حمایت نمی کنند و در بین ارتش نیز دودستگی بوجود آمده است.

در شورشیهای اخیر مردم لیبی علیه دولت معمر قذافی گفته شد که او علیه معترضین از نیروهای مزدور خارجی ("لژیون های اسلامی") کاری گیرد. باید تذکر داد که قذافی این نیروها را در سال 1980 از کشورهای مختلف اسلامی جلب و جذب کرد و فرماندهی این نیروها در "کمیته های انقلابی" مستقر بود. آرایش این نیروها ظاهراً بقول رهبری لیبی به این هدف بود که کشورهای اسلامی را در تقابل تهدید های خارجی محافظت کند. در حالیکه قذافی در طول دوران حاکمیت اش از این نیروها در جهت حفاظت از قدرتش و سرکوب مردم لیبی و نیروهای مترقی استفاده کرده است و در حال حاضر نیز از آنها در سرکوب مردم لیبی کار میگیرد. این نیروها کاملاً وابسته به قذافی هستند. اتحادیه عرب با صدور بیانییه ای جنایت علیه غیر نظامیان و استخدام مزدوران خارجی را نیز محکوم کرد. از آنجاییکه حکمروایان مستبد و دیکتاتور از قماش معمر قذافی کمترین اعتمادی به مردم شان وحتى گاهی به بخشهای از ماشین سرکوب دولت خود ندارند؛ از اینرو به نیروهای مزدور خارجی برای حفظ قدرت شان اتکاء می کنند. مثال دیگر دولت عربستان سعودی است که این خاندان طی چند دهه اخیر توسط عساکر اجیر پاکستانی محافظت می شود بعلاوه موجودیت پایگاه نظامی و ارتش امریکا در این کشور.

23 فبروری منابع غربی گفتند که ده ها هزار کارگر خارجی در حال فرار از لیبی هستند. دولتهای چین، امریکا، کشورهای اروپائی، هند و ترکیه اتباع خود را از لیبی خارج می کنند. همچنین گزارش شده که وزیر داخله لیبی که یک نظامی و شخص شماره دوم حکومت قذافی بشمار می رفت، به جبهه مخالفان او پیوسته است. او از نیروهای ارتش خواسته تا به مردم ملحق شوند. گزارشگر بی بی سی گفت که: "بسیاری از شخصیتهای نظامی لیبی، از جمله جنرال محمود که فرماندهی ارتش در شرق لیبی را در دست داشته و در کودتای سال 1969 عضو فعالی بوده است، به جبهه مخالفان پیوسته است". همچنین گزارش شد که شب گذشته طیارات جنگی لیبی شهرهای تحت کنترل مردم و مخالفین از جمله شهر بنغازی را بمباران کرده و صدها تن را کشته اند. اکنون بخش کوچکی از لیبی تحت کنترل قذافی باقی مانده است، بخشهای شامل طرابلس و شهرستان سبها در جنوب لیبی. در همین روز شورای امنیت ملل متحد سرکوب معترضان در لیبی را محکوم کرده و خواهان آن شد که حکومت قذافی به درخواستهای مشروع مردم رسیدگی کند. رئیس جمهور فرانسه از اتحادیه اروپا خواست تا روابط اقتصادی خود را با لیبی به حال تعلیق در آورد. او همچنین گفت: "جامعه بین المللی نباید ناظر نقض حقوق بشر در لیبی باشد." در همین روز او با رئیس جمهور امریکا سرکوب مخالفان و خونریزی در لیبی را منجر کننده خواننده و خواهان توقف خشونت در لیبی شد، او دولت لیبی را ناقض هنجار بین المللی و خلاف معیارهای بین المللی و شرافت دانست و گفت: "جهان باید با یک صدا در محکومیت خشونتها حرف بزند." 24 فبروری گزارش شد، در حالیکه مخالفان منسجم ترمی شوند، منطقه ای که تحت کنترل دولت سرهنگ قذافی قرار دارد به طور فزاینده ای کوچکتر می شود. شاهدان عینی گفتند که نیروهای وفادار به قذافی به شدت از طرابلس و اطراف آن حفاظت می کنند. در شهر بنغازی در شرق لیبی مردم محلی برای تحویل گرفتن سلاح که از قرارگاه های ارتش و پولیس به غارت رفته است و یا واحدهای ارتش که به مردم پیوسته اند، صف کشیده اند تا در نبرد طرابلس ملحق شوند. مقامهای ارتشی در شرق لیبی می گویند در حمایت از معترضان، فرماندهی واحدهای ارتش با یکدیگر متحد شده اند. در همین روز فدراسیون بین المللی برای حقوق بشر آمار کشته شده های لیبی را هفتصد نفر اعلام کرد. یک داکتر فرانسوی (ژرارد بوفه) که در شهر بنغازی کاری کند به بی بی سی گفت که: "در این شهر تلفات دست کم دو هزار نفر بوده است." به همین روز گزارش شد که رهبران قبایل

وسیاستمداران مخالف دولت لیبی در شهر البیضاء، تشکیل جلسه داده و علیه سرهنگ قذافی جبهه ای متحدی تشکیل کردند. مصطفی عبد الجلیل، وزیر سابق عدلیه (داد گستر) لیبی که در اعتراض به خشونت علیه تظاهرکننده های ضد دولتی استعفا داد، گفت که با قذافی مذاکره نخواهد شد و خواستار کناره گیری فوری او شد. او اکنون رهبر مخالفان در شهر بنغازی است. همچنین گفته شد که زد و خورد در شهرهای غرب لیبی بین مخالفان و طرفداران قذافی ادامه یافته است. فعالیت بسیاری از شرکتهای نفت لیبی بحالت تعلیق درآمد اند و در همان روزهای نفت به حدود 120 دلار بالارفت و بعد از آن بین 110-116 دلار در نوسان بوده است. و نیز خبرنگاران گفتند که شهرستان زواره به دست مخالفان افتاده و در مصراة شهر بزرگ لیبی نبرد رخ داده است.

معمرقذافی رهبر لیبی، در بحبوحه قیام و مخالفتها علیه او، و در حالی که کنترل بخش بزرگی از کشور لیبی را از دست داده است، طی سخنرانی بامردم لیبی، اسامه بن لادن رهبر شبکه القاعده را بانی خشونت‌های اخیر در لیبی دانسته و گفت که آنچه در کشورش در حال رخ دادن است، تروریسم بین المللی است. او همچنین این اتهام مضحک را تکرار کرد که افراد ناشناس به جوانان لیبی مواد مخدر داده اند تا علیه دولت او قیام کنند. قذافی ضمن تقبیح القاعده، گروه اسلام گرای اخوان المسلمین را ستود.

معمرقذافی از بیان این سخنان چند منظور داشت: یکی اینکه سعی کرد طوری وانمود سازد که قیام خلق لیبی علیه او ورژیمش علل وانگیزه های بیرونی دارد تا بزعمش افکار مردم لیبی و افکار عامه در جهان را از اصل این واقعیت که این اعتراضات و قیامهای مردم لیبی نتیجه فوران خشم آنها علیه ستم و استبداد و سرکوبهای خونین و اعمال جنایتکارانه و ضد انسانی رژیم وی در طی بیش از چهار دهه است. دوم اینکه او با این ترفند ها می خواهد طوری وانمود کند که شدت عمل و کشتارهای اخیر او علیه خلق لیبی نبوده بلکه علیه اعمال خرابکارانه " تروریستهای بین المللی " خاصاً شبکه القاعده بوده است. سوم اینکه قذافی خواست که با این گفته توجه دولتهای غربی خاصاً امریکاراجلب کند که رژیم او نیز قربانی شبکه تروریستی القاعده شده و گویا حوادث اخیر لیبی نه قیام مردم علیه ستم و استبداد طولانی مدت دولت اوست، بلکه نتیجه خرابکاری القاعده در شمال افریقا است. همچنین با در نظر داشت سابقه روابط تیره بین حکومت قذافی و دولت امریکا که بعد از انفجار بمب در یک کافه در برلین که سربازان امریکائی در آن رفت و آمد زیاد داشتند و دولت امریکا دولت لیبی را مسئول این انفجار خواند و بعد جتهای جنگی امریکا در سال (1986) محل اقامت قذافی را در ترابلس بمباران کرد و دختر خوانده قذافی در آن بقتل رسید؛ و در سال 1988 دولت لیبی متهم به بمگذاری در پرواز 103 طیاره پان امریکن شد که برفراز قریه لاکربی در اسکاتلند سقوط کرد و 270 سرنشین طیاره که اکثریت آنها امریکائی بودند بقتل رسیدند. بالآخره دولت لیبی در سال 2003 مسئولیت این بمگذاری را پذیرفت و در سال 2009 حدود سه میلیارد دلار غرامت پرداخت و بعد از 35 سال امریکا و لیبی باهم سفیر تبادل کردند. و با اعلام دولت لیبی از توقف برنامه اتمی اش روابط سیاسی اش را با کشورهای غربی عادی ساخت. دولت امریکا که از سالها میانه خوبی با قذافی ورژیم او نداشته و او را " حامی تروریزم " می شناخت. باین صورت شرایط بحرانی کنونی بوجود آمده در لیبی، برای دولت امریکا بهترین فرصت مناسب را فراهم کرده است تا قذافی را ضربه بزند و بر منابع نفتی این کشور مسلط شود. بدین لحاظ دولت امریکا تا حال به اقدامات شدیدی علیه قذافی و اعضای خانواده و نزدیکان او متوسل شده و سعی کرده تا با همراه کردن سایر اعضای ناتو و شورای امنیت ملل متحد زمینه ضربه نظامی بر دولت قذافی را فراهم کند. اینکه دولت امریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی کشتار مردم لیبی توسط رژیم قذافی را تمسک قرار داده و با علم کردن مسایلی چون نقض حقوق بشرو ارتکاب جنایات جنگی توسط دولت قذافی سروصدا براه انداخته اند، از جمله ترفندهای امپریالیستی است. دولت لیبی مرتکب هر نوع ستم و جنایت و تجاوز علیه خلق لیبی در طی بیش از چهل سال شده است؛ ولی این گفته های دولت امریکا و دولتهای کشورهای اروپائی و اقدامات آنها نه بخاطر دفاع از حقوق انسانی و سیاسی و دفاع از خون مردم لیبی که عوام فریبانه در پی

رسیدن به اهداف خودشان بوده هستند. امریکا به همراهی دولت فرانسه و انگلستان تلاش دارند تا با اخذ مجوز از ملل متحد و همراه کردن سایر اعضای ناتو علیه دولت قذافی اقدام نظامی کنند. در حالیکه امریکا و ناتو در افغانستان به کشتار خلق افغانستان مشغول بوده و همه روزه بطور گسترده حقوق بشر را نقض می کنند و مرتکب جنایات جنگی و شنیع ترین جنایات علیه بشریت می شوند. طی 9 سال اخیر حدود سی هزار تن از مردم ما را با بمباران هوایی، فیرتوپخانه سنگین و راکت و مسلسل وحشیانه کشته اند و هزاران تن را معلول کرده اند. یک سال و چند ماه قبل دولت صهیونیستی و اشغالگر اسرائیل با حملات نظامی وحشیانه حدود یک و نیم هزار نفر از مردم فلسطین را در غزه قتل عام کرد؛ اما امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی هرگز چنین اقداماتی علیه دولت اسرائیل انجام ندادند. و دولت امریکا قطعنامه های ملل متحد را درباره محکوم کردن دولت صهیونیستی و فاشیست اسرائیل ویتو کرد. و نیز در جریان تظاهرات مردم در مصر دولت حسنی مبارک بیش از 300 نفر را قتل رساند و صدها تن را زخمی و بیش از هزار نفر را زندانی و شکنجه کرد. در تونس دولت زین العابدین بیش از دو صد تن از مردم را کشت، ولی چنین اقداماتی علیه آنها صورت نگرفت.

توجه نمائید به این اظهارات قذافی: زمانی اودرتنگای فشار مبارزات مردم لیبی قرار گرفته است، می خواهد به دولت امریکا و متحدین آن بفهماند که اونیز با اصطلاح قربانی تروریسم القاعده است و از این ببعده پروژه بین المللی «جنگ علیه تروریسم» در کنار امریکا قرار میگیرد و دیگر از دستورات ارباب بزرگ جهان سرپیچی نخواهد کرد. ولی ملاحظه می شود که دولت امریکا با این گفته های قذافی باور چندانی نداشته و سعی کرده تا از جریان کنونی مخالف قذافی متحدان و وابستگان جدیدی برایش انتخاب کند تا جایگزین قذافی با اصطلاح "متمرد و مردم خیال" شود. در مورد این سخنان اخیر قذافی البته این تنها وی نیست، همه رهبران مستبد و خودکامه در نظام های طبقاتی در طول تاریخ به این طرفدها متوسل شده اند تا با اصطلاح توجیهی برای اعمال جنایتکارانه شان علیه مردم داشته باشند. ولی بوضوح دیده می شود که خلق لیبی دیگر به این گفته های قذافی کوچکترین وقعی نگذاشته و به مقاومت و مبارزه مسلحانه ای شان جهت سرنگونی رژیم او ادامه می دهند. 25 فبروری تلویزیون دولتی لیبی گفت: برای آنکه خانواده های لیبیانی بتوانند از پس افزایش قیمت مواد غذایی بربیایند، حدود (800) دلار به آنها برای دوماه پرداخت می شود. همچنین افزود که حقوق بسیاری کارکنان بخش دولتی 150 درصد افزایش می یابد، و حداقل دستمزد، حدوداً دوبرابری شود. اینهم یکی دیگر از عوام فریبیهای قذافی است که تصور می نماید با چنین شیوه های می تواند بار دیگر مردم لیبی را اغوا کند. در حالیکه سالهاست میلیون ها تن از مردم لیبی از فقر و تنگدستی رنج می کشند و در شرایط کنونی بین بیست و چهار تاسی درصد مردم لیبی در خط فقر و یا زیر خط فقر زندگی می کنند؛ ولی آقای قذافی و خانواده و اطرافیان او ثروت های خلق لیبی را غارت کرده اند و کوچکترین توجهی به درد و رنج و فقر و گرسنگی مردم لیبی نکرده اند. حال شیادانه سعی دارد تا آنها را با یک مشت پول "تطمیع" کنند.

در تحلیل از اوضاع سیاسی و نظامی لیبی در روزهای اول مبارزات مردم علیه دولت قذافی و پیشرفتهای نظامی و سیاسی آنها چنین برمی آمد که دولت قذافی نه تنها در وضعیت بد سیاسی و اجتماعی که به لحاظ نظامی نیز تا حد زیادی در حالت تدافعی قرار گرفته بود. نیروهای نظامی ایکه هنوز به قذافی وفادارند، در اطراف پایتخت در تانکها مستقر شده و بخش نظامی ویژه تحت فرماندهی یکی از پسران قذافی مسئولیت حفاظت از این مناطق را بعهده دارد. در همان روزها نیروهای طرفدار قذافی به مخالفان دولت که شهرهای نزدیک به طرابلس را تحت کنترل داشتند، حمله می کردند و شدیدترین درگیریها در غرب لیبی در شهر زوایه رخ داد که با حمله نیروهای قذافی با سلاح سنگین به معترضین در داخل یک مسجد دست کم ده نفر کشته شدند. و نیز در شهر میستوره بین طرفین جنگ شدیدی رخ داد و نیروهای قذافی از این شهر خارج شدند. در همین روز رئیس جمهور امریکا با سران فرانسه، بریتانیا و ایتالیا اقدام احتمالی از جمله «همیارهای انسانی» به لیبی را بررسی کردند. کاخ سفید اعلام کرد که گزینه های از تحریم را

در نظر دارد و ارتش نیز طرح‌های خود را به او با ما خواهد کرد. امپریالیسم امریکا و ناتو در سال (2001) افغانستان را مورد حمله نظامی قرار داده و هزاران تن را وحشیانه کشتار کردند. و در سال 2003 کشور عراق را مورد تهاجم نظامی قرار داده و با کشتار صدها هزار تن و فرار سه میلیون تن آنها و ویرانی‌های گسترده، منابع نفتی این کشور را تصرف نمودند. اکنون حرص و آز سیری ناپذیر قدرتهای امپریالیستی نفتخوار و جهاخور تحریک شده و با بهره برداری از قیام مردم لیبی می خواهند این کشور را مورد حمله نظامی و اشغال استعماری قرار دهند. مردم لیبی باید هوشیار باشند و فریب "انسان دوستی‌های" قدرتهای امپریالیستی خاصا امریکا و فرانسه و انگلستان را نخورند؛ ورنه لیبی در زیر چکمه های ارتش امپریالیسم امریکا و ناتو به افغانستان و عراق دیگری مبدل خواهد شد و اوضاع و شرایط لیبی صد بار وحشتناک تر از شرایط حاکمیت قذافی و دارودسته اش خواهد گردید. همین مهره های سابق دولت قذافی که درین اواخر از دولت قذافی «بریده» و به صف مردم پیوسته اند، وسیله خواهند شد و تمسک حمله نظامی به لیبی را به امریکا و متحدین آن خواهند داد. باین عبارت که گویا مردم در شهرهای تحت کنترل آنها جهت جلوگیری از حملات هوایی ارتش قذافی، خواستار مداخله نظامی قدرتهای امپریالیستی هستند. حمله نظامی امریکا و متحدین آن زیر نام کذائی "دفاع از مردم" لیبی و "دفاع از حقوق بشر" بزرگترین فاجعه برای خلق لیبی را در قبال خواهد داشت.

روز 24 فبروری مخالفان دولت لیبی زیر آتشبار سنگین ماموران امنیتی لیبی قرار گرفتند و هفت نفر کشته شدند. در این روز معمر قذافی طی بیانیی ای به هوادارانش گفت که: "آماده باشید از لیبی دفاع کنید. این همان لیبی است که ایتالیا را به زانو در آورد. قذافی گفت: هر وقت لازم باشد همه انبارهای سلاح را باز خواهیم کرد تا مردم لیبی را مسلح کنیم. لیبی تبدیل به شعله ای سرخ خواهد شد." همچنین سیف الاسلام پسر معمر قذافی به خبرنگار تلویزیون (سی ان ان) گفت: "ما سه طرح داریم؛ باید در لیبی بمانیم و بمیریم"، او این گفته را سه بار تکرار کرد.

قذافی مانند همه زمامداران شیاد و عوام فریب در عمل مردم لیبی را قتل عام میکند ولی در لفظ صحبت از "مسلح کردن مردم و دفاع لیبی و تبدیل لیبی به شعله سرخ" مینماید. همه طبقات حاکم و سردمداران نظامها و رژیم های ارتجاعی و ضد مردمی در جهت فریب توده های مردم زمانی و در شرایطی که تحت فشار دشمنان خارجی قرار میگیرند و یا می خواهند حریفان خارجی شان را مورد حمله قرار دهند احساسات ناسیونالیستی توده های مردم را تحریک می کنند. ولی قذافی این سخنان را در زمان و شرایطی بیان می کند که خلق لیبی با ترس و وحشت سرکوب و عمق ستم و استبداد و اختناق رژیم اوقیام کرده اند و او وحشیانه به سرکوب خونین آنها مشغول است و تا حال بیش از دو هزار تن از مردم مظلوم لیبی را کشته است و دستهای او همه اراکین رژیمش بخون خلق لیبی آلوده است؛ ولی او هنوز از مردم صحبت دارد. اگر اوراق تاریخ لیبی مشحون از مبارزات حماسه آفرین خلقهای لیبی علیه قدرتهای استعماری و امپریالیستی است، ربطی به قذافی و هم سخنان او از طبقات حاکم لیبی ندارد و این افتخار متعلق به خلقهای ملیتهای مختلف لیبی است. در همین روزیکه او این سخنان را بیان میکرد ارتش تحت فرمانش هفت نفر از توده های معترض لیبی را بقتل رساند. ولی این مستبد خودکامه و عوام فریب شیاد با کمال بی شرمی عبارت "لیبی را به شعله سرخ تبدیل خواهیم کرد" را بکار برد. بلی! این شعله های آتش خشم ضد انقلابی قذافی و هم قماشان او است که به کشتار خلق لیبی مشغول هستند. قذافی همانطور که 42 سال قبل کودتایش را "انقلاب" خواند و در طی این دهه ها زیر نام "انقلاب" و "کمیتة انقلابی و مردمی" و "سوسیالیسم" خلق لیبی را فریب داده است، حال باز هم همان ترفندها را تکرار می کند. قذافی و شرکای جرمش و رژیم سرکوبگر و ضد مردمی آنها منحیت حاکمان مطلق العنان در برابر مردم لیبی رفتار کرده اند. اینها خاینانه ثروتهای مردم لیبی را بغارت برده اند. ولی حال که در برابر طوفان خشم خلق لیبی قرار گرفته اند؛ باز هم قذافی بیشرمانه صحبت از انقلاب و حمایت مردم از او و رژیمش دارد. باندهای خلق و پرچم در افغانستان سی و دو سال قبل به کمک (ک گ ب) و سرویس جاسوسی ارتش دولت سوسیال امپریالیسم روسی با یک کودتای خونین بقدرت رسیدند و آنرا "انقلاب" خواندند

وصحبت از "جامعه دیموکراتیک" و "سوسیالیسم" نمودند ولی در عمل شنیع ترین جنایات را طی یک و نیم دهه حکمروائی ننگین شان علیه خلق افغانستان مرتکب شدند. این جانیان مانند اینکه امروز قذافی توده های بیخاسته لیبی را فریب خورده های اسامه بن لادن و قدرتهای خارجی و "مشتی معتاد و تروریست" می خواند؛ آنها و بادران سوسیال امپریالیست شان توده های مردم بیخاسته را "اشرار" می خواندند که گویا بوسیله کشورهای خارجی فریب خورده اند و علیه دولت «مردمی» آنها می جنگند. درحالیکه قیامها و خیزشهای مردم افغانستان علیه رژیم سفاک خلقی پرچمیها و اشغالگران فاشیست روسی بمثابه قیام ملی و مبارزه عادلانه و برحق شان بخاطر کسب استقلال و رسیدن به آزادی ملی بود. اینکه گروه های ارتجاعی اسلامی مزدور امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی مانند دولت پاکستان، ایران و عربستان سعودی رهبری خود را بر جنگ مقاومت مردم تحمیل کردند و آن مقاومت ملی را در جهت منافع طبقاتی خود و بادران امپریالیست و ارتجاعی شان از مسیر واقعی اش منحرف کرده و به شکست کشانند، مسئله دیگری است. خلق لیبی امروز بر علیه رژیم استبدادی و ضد مردمی قذافی قیام کرده و درگیر مبارزه طبقاتی است و تصمیم دارد تا شراین رژیم وحشی ضد انسانی را از سرش گم کند. بهر صورت مبارزات خودجوش توده های مردم در شمال افریقا و شرق میانه دارای ماهیت مترقی ضد استبدادی و آزادی خواهانه است که منافع طبقات حاکم و امپریالیسم حامی آنها را مورد ضربت قرار می دهد. ولی چنانکه گفتیم، این قیامها و مبارزات بدون رهبری انقلابی اند، همان دست آوردهای محدود آنها را هم بخش دیگر از طبقات حاکم ارتجاعی، احزاب بورژوازی و رفورمیست سازشگر تصاحب خواهند کرد.

تاریخ 24 فبروری اعضای ناتو جلسه فوق العاده را در مورد بررسی اوضاع لیبی تشکیل دادند، اما فوراسموسن دبیرکل ناتو گفت که: "این ائتلاف نظامی غربی قصد ندارد در بحران لیبی دخالت کند". در همین حال کمیسر سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر گفت که: "اقدامات قذافی علیه مخالفان را می توان برابریه جنایات جنگی قلمداد کرد". در همین روز گفته شد که انتظار می رود در نشست امروز شورای حقوق بشر سازمان ملل، اعضاء تقاضا کنند که لیبی از عضویت سازمان ملل اخراج شود امری که در گذشته بی سابقه بوده است. سازمان "ملل متحد" گزارش داد که بیم آن می رود تا امروز در جریان سرکوبها هزاران نفر کشته و زخمی شده باشند. در همین روز دولت سوئیس دستور مسدود شدن فوری تمامی دارائیهای قذافی و نزدیکان او نزد بانکهای سوئیس را صادر کرد. همچنین دولت امریکا دارائیهای قذافی و اعضای خانواده او و مقامهای بلند پایه لیبی را مسدود نمود. رئیس جمهور امریکا گفت: "معمر قذافی باید برود و املاک متعلق به دولت لیبی در امریکا را نیز مصادره می کند". همچنین دولت امریکا اعلام کرد که روابط دیپلماتیک خود را با لیبی بحالت تعلیق در آورده و دیپلماتهایش را از این کشور خارج کرده است. در همین روز گزارش شد که شهر مصراته در غرب لیبی از کنترل دولت قذافی خارج شده و در شهر زاویه ارتش به مخالفان پیوسته است. شورای امنیت ملل متحد خواهان محاکمه قذافی در دادگاه بین المللی جزایی باتهام ارتکاب به جنایت علیه بشریت شده و لیبی را تحریم تسلیحاتی کرد. همچنین شورای امنیت طی قطعنامه ای دارائیهای قذافی و پنج فرزند و هفده تن از نزدیکانش را مسدود کرد. دولت امریکا روز 28 فبروری مبلغ (30) میلیارد دلار دارائیهای لیبی را بلوکه کرد.

مسائل فوق که توسط ملل متحد و دولت امریکا علیه دولت قذافی مطرح شده و همچنان اقداماتی که تاکنون علیه او انجام داده اند، یکبار دیگر بوضوح ماهیت این سازمان رامنحیت آله دست قدرتهای بزرگ امپریالیستی خاصاً امریکا بنمایش می گذارد. بیش از نیم قرن است که دولت صهیونیستی اسرائیل خاک فلسطین را به اشغال در آورده و خلق فلسطین را در چنگالهای خونین استعماری اش می فشارد و در طی این مدت طولانی هزاران نفر از خلق فلسطین را بقتل رسانده و ده ها هزار تن را در زندانهای مخوف توسط موساد این وحشی ترین نهاد شکنجه و قتل انسانها عذاب داده است و دولت اسرائیل کوچکترین وقعی به قطعنامه ها و فیصله نامه های سازمان "ملل متحد"

هم نگذاشته است؛ اما "ملل متحد" و دولت امریکا و کشورهای اروپائی اقدام به چنین فیصله های شدیدی علیه دولت صهیونیست جنایتکار اسرائیل نکرده اند.

روز دوم مارچ خبرگزاری بی بی سی گزارش داد که دوناو هواپیما بر امریکا که حامل ادویه و توپهای جنگی هستند کانال سوئیز را عبور کرده و در آبهای مدیترانه به سواحل لیبی رسیده اند. از همان ابتدا این حرکت امپریالیسم امریکا نشانگر آن بود که می خواهد از بحران لیبی استفاده کرده و این کشور و منابع نفتی آنرا تحت کنترل در آورد. روز چهارم مارچ دولت لیبی توقیف یک هلیکوپتر نظامی کشور هالند و سرنشینان مسلح آنرا از طریق تلویزیون دولتی لیبی نمایش داد که بگونه غیرقانونی وارد حریم لیبی شده بودند. همچنان بتاريخ 5 مارچ 8 سرزبان مسلح بریتانیائی در شرق لیبی توسط نیروهای مخالف دولت لیبی بازداشت شدند. این حرکات و اقدامات کشورهای امپریالیستی بوضوح نیت شوم و امیال غارتگرانه آنها را نسبت به خلق لیبی و منابع نفتی این کشور نشان می دهد. قدرتهای امپریالیستی خاصاً امریکا با شرایط بحرانی بوجود آمده در لیبی سعی دارد تا با حمایت ظاهری از خیزشهای مردم لیبی علیه دولت خود کامه معمر قذافی و جلب رهبری این جنبش که اکثر آنها همان همکاران سابق قذافی و سران قبایل و اقوام مخالف قذافی در آن شامل هستند و تشدید آهنگ تبلیغات سوء علیه قذافی و خانواده او، لیبی و منابع نفتی آنرا تحت تسلطش در آورد. دولت امریکا این شرایط را فرصت مناسبی برای تسلط بر لیبی میداند. زیرا قذافی از همان ابتدای روی کار آمدنش با ژست باصطلاح "ضدامپریالیزم امریکا" مناسبات خوبی با دولت امریکا قایم نکرده است.

اعتراضات و تظاهرات مسالمت آمیز توده های مردم لیبی علیه رژیم قذافی با اعمال خشونت و سرکوبهای خونین دولت قذافی بسرعت مسپردیگری بخود گرفت و به مبارزه مسلحانه ارتقاء کرد. توده های مردم بیش از قبل به خشم آمدند و بخشهای از سربازان ارتش لیبی که در ولایات مختلف مستقر بودند از کشتار مردم سرباز زدند و جانب مردم را گرفتند. باین صورت این بخشهای ارتش با تمام اسلحه و مهمات خاصاً در شهر بنغازی که محل حکومت موقت مردم و مخالفین است و شهرهای دیگر بدسترس مردم قرار گرفتند. در واقع از تاریخ اول مارچ جنگ تمام عیار مسلحانه بین مردم لیبی و دولت قذافی آغاز شده و ادامه دارد. به لحاظ نظامی این یک جنگ کاملاً نابرابر است. توده های مردم که بادست خالی مبارزه می کردند، فقط با تصرف مراکز پولیس و پیوستن بخشهای از ارتش لیبی به آنها توانستند با تفنگ های مسلسل و خودکار، تعدادی تانک و موشک ضد تانک به پیمان محدود مسلح شوند. ولی بخش اعظم ارتش و زراد خانه نظامی لیبی در اختیار قذافی است. طبق گزارش مطبوعات غربی معمر قذافی حدود 100 هزار ارتش (که البته میتواند به وفاداری ده تا پانزده هزار بخش ارتش ویژه حساب کند)، دو هزار تانک، توپخانه سنگین، 374 طیاره جنگی، 216 موشک زمین به هوادر اختیار دارد. اینکه مبارزات مردم در لیبی باین سرعت به مبارزه مسلحانه کشید عوامل و انگیزه های چند در آن دخیل است. 1- تشدید تضاد توده های مردم با طبقات حاکم و شدت خشم آنها علیه رژیم استبدادی قذافی خاصاً مردمان متعلق به قبایل و اقوام غیر از قبیله قذافی. 2- موجودیت روحیه قبیله گرایی در جامعه لیبی و نفوذ آن در دستگاه دولتی خاصاً ارتش و نهادهای امنیتی لیبی که در این زمینه نقش داشته است. 3- شدت عمل دولت قذافی در برابر اعتراضات و تظاهرات آرام مردم و کشتار و وحشیانه آنها.

با سرکوب خونین اعتراضات مردم، جامعه لیبی به سرعت به دوبخش تقسیم شد. در یکطرف مردم بیخاسته بشمول مهره های بلند پایه سابق دولت لیبی در بخش ملکی و نظامی و تعدادی از سران قبایل و در طرف دیگر قذافی و دولت و ماشین سرکوب او. تکوین سریع این پروسه در لیبی بستگی به چند علت دارد. 1- تضعیف شدید پایه های حمایت قذافی در جامعه لیبی. 2- تشدید تضادهای درون هیئت حاکمه و موجودیت حس بی اعتمادی عده ای از عالی رتبه های دولت نسبت به قذافی که در جریانات اخیر متبازر گردید. و بدین لحاظ کنار آمدن این بخش با قذافی در آینده کمتر محتمل به نظر می رسد. 3- از بین رفتن اعتماد مردم از قذافی خاصاً در بخشهای از کشور که مربوط قبایل غیر از قبیله قذافی هستند و زیر کنترل نیروهای مردمی قرار دارند. 4- انزوای قذافی

و خانواده اش در بین کشورهای عربی و احساس این خطر که در صورت کناره گیری از قدرت مورد انتقام مردم و مخالفین واقع شود. 5- ترس از مورد پیگرد قرار گرفتن توسط دولت امریکا و متحدین آن و به محاکمه کشیدن او در دادگاه بین المللی جزائی مانند ملاسویچ. در بین متحدین امریکا تنها دولت ترکیه موضع نرمتری علیه دولت قذافی اتخاذ کرد آنهم باین دلیل که دولت ترکیه روابط اقتصادی گسترده با لیبی دارد؛ دوصد شرکت ترکیه در لیبی فعالیت دارند که روی پروژه های بارزش (15) میلیارد دلار کار می کنند و بیست هزار کارگر و متخصص ترکیه در این پروژه هاشم مشغول کار هستند.

مقاومت قذافی و تدوام سرکوب مردم خلاف ادعایش بهیچ صورت انگیزه وطن پرستانه و حفظ یک پارچگی کشور لیبی ندارد، بلکه تا حد زیادی از روی استیصال است. زیرا قذافی امید پیروزی از این سرکوب مردم و ادامه حکمرانی به شیوه سابق را نداشته و نه هم اومیتواند مانند سابق حکومت کند. لذا او تا بتواند سرکوب مردم و جنگ را ادامه خواهد داد و امکان سازش و آشتی هم بین مردم بیپاخاسته و قذافی اگر ناممکن نباشد بسیار نادر است. زیرا تضاد توده های مردم با دولت قذافی بیش از پیش شدت یافته و در روزهای اخیر نیروهای قذافی با کمال وحشت و قساوت علیه مردم بیپاخاسته جنایت کرده اند. باین نظر داشت موقعیت قذافی ورژیم او او اجگیری جنبش آزادی خواهی توده های مردم و توسعه مقاومت مسلحانه علیه رژیم وی و موقعیت نامناسب اش در بین جامعه عرب، کشورهای تحت سلطه، کشورهای غربی و برخی از کشورهای افریقائی، مقاومت قذافی و هوادارانش برای بقاء خود و خانواده اش تا حد زیادی یک تلاش مذبحخانه است. این سرنوشت محتوم افراد ورژیم های مانند قذافی است که به خاطر تأمین منافع طبقاتی، حفظ قدرت دولتی و اندوختن ثروت، دارائیهای مردم و منابع کشور را به امپریالیستهای غارتگری سپارند و بخاطر خاموش کردن مردم آنچه از ستم و مظالم و اجحاف و جنایت است علیه آنها دریغ نمی کنند و زمانی که توده های مردم علیه آنها قیام می کنند و حامیان امپریالیست شان هم که درک کردند دیگر تاریخ مصرف آنها گذشته است ظاهراً با مردم و مخالفین همنوائی نشان داده و با شدت تمام علیه این رژیمها به تبلیغات منفی و تخریبکارانه دست یازیده و سعی می کنند تا پروسه سرنگونی آنها را تسریع کنند؛ از این رو قذافی ورژیم او سرنوشت ناروشن و مجهولی پیش روی دارند. این پایان کار عده ای از حاکمانی است که علیه مردمان کشورشان دست به جنایت می زنند.

تاروز - 5 مارچ - شهرهای بنغازی، مصراته، اجدابیه، وطبرق در کنترل مردم و مخالفین درآمدند و شهرهای ترابلس و سرت تحت کنترل نیروهای طرفدار قذافی باقی ماندند. در شهرهای رأس جدید، زاویه، بریقه، جزور، جدابیه، جنگ بین دو طرف ادامه دارد. آخرین اخبار حاکی است که تعداد زیادی از طرفین کشته و زخمی شده اند. در حالیکه مردم با سلاح سبک مجهز هستند و ارتش قذافی تا دندان مسلح و با توپخانه سنگی و طیارات جنگی. مصطفی عبد الجلیل رهبر مخالفان در ولایت بنغازی از کشورهای غربی خواست تا برای جلوگیری از حملات هوائی رژیم معمر قذافی علیه مردم، منطقه پرواز ممنوع را برای این کشور در نظر بگیرند. مخالفان در شرق لیبی دولت موازی تشکیل دادند و توسط نهادی بنام " شورای ملی" رهبری می شود. این رهبری با دولتهای اروپائی و عربی در ارتباط بوده تا جامعه بین المللی این "شورا" را برسمیت بشناسند. همچنین که رهبری مبارزات مردم بامهره های سابق رژیم قذافی است و درخواست آنها از کشورهای امپریالیستی برای ایجاد منطقه پرواز ممنوع در لیبی، در واقع دعوت امپریالیستها به مداخله نظامی در لیبی است. چند روز قبل یکی از سخن گویان مخالفین قذافی در شهر بنغازی به خبرنگار بخش انگلیسی بی بی سی گفت که: "از کشورهای غربی می خواهیم که با بمباران نیروی هوائی قذافی با ما کمک کنند". این موضوع خطرناکی برای جنبش حق طلبانه و مبارزات آزادی خواهانه مردم لیبی است. این افراد سازشکار که می خواهند زیر بال امپریالیسم درآیند برای آینده این جنبش و مردم لیبی بسیار خطرناک است. همین درخواست این قماش "رهبران" مبارزات مردم در ایجاد باصطلاح منطقه ممنوعه پرواز بر فضای لیبی توسط قدرتهای امپریالیستی، در حقیقت تمسکی برای امپریالیستها خاصاً امپریالیسم امریکائی دهد که به لیبی تجاوز نظامی

کنند. و همچنین قرارداد سلاح از طرف کشورهای امپریالیستی به این جنبش خود زمینه های نفوذ و دست درازی این کشورها را در لیبی و بر سر نوشت مردم بپا خاسته لیبی فراهم می کند. از چند روز است که کشتی های جنگی امریکا در سواحل لیبی مستقر شده اند و امریکا تدارک نظامی در سواحل لیبی در دریای مدیترانه گرفته است تا در فرصت مقتضی به لیبی حمله نظامی کند. تلاش امپریالیسم امریکا و متحدین آن در حمله نظامی به لیبی هرگز بخاطر حفاظت از مردم لیبی نبوده و نیست بلکه این حمله نظامی به منظور تسلط بر کشور و خلق لیبی است. و این عمل یک تجاوز آشکار به قلمرو و حاکمیت ملی کشور لیبی محسوب می شود. مجوز شورای امنیت "ملل متحد" نیز خود یک تخطی و تجاوز به کشور لیبی است. این حمله نظامی برای مبارزه مردم لیبی نهایت مضر و خطرناک خواهد بود. و موجودیت مهره های بلند پایه سابق رژیم قذافی در رهبری جنبش توده های مردم شم متری خیزشها و مبارزات سیاسی و مسلحانه مردم لیبی را به مخاطره می اندازد. و قرار گرفتن این "رهبران" در زیر چتر حمایت نظامی امریکا و ناتو از همین حال راه را برای تسلط نظامی، سیاسی و اقتصادی گسترده امریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی بر لیبی هموار کرده و اینها به آسانی به منابع نفت لیبی چنگ می اندازند. امری که سالهاست امریکا برای آن نقشه داشته و منتظر چنین فرصتی بوده است.

بتاریخ نهم مارچ خبرنگاری بی سی گزارش داد که از دو - سه روز باین طرف ارتش و طرفداران قذافی در وضعیت بر ترو در حالت تهاجمی قرار گرفته و پیشرفت نیروهای مردمی در برخی مناطق کند و یا متوقف شده است. همچنین گزارش شده که تا امروز بیش از دو صد هزار نفر از مردم لیبی از کشور فرار کرده اند. بتاریخ دهم مارچ خبرگزاریهای غربی گزارش دادند که شهر زاویه دوباره به تصرف نیروهای قذافی درآمده است. در همین روز دولت فرانسه اعلام کرد که "شورای ملی" رهبری مخالفان دولت لیبی را بعنوان نماینده مشروع مردم لیبی برسمیت شناخته است. خبرگزاریهای غربی گزارش دادند که وزرای دفاع ناتو وضع مقررات پرواز منطقه ممنوعه پرواز در لیبی را به بحث و بررسی گذاشتند اما تصمیمی نگرفتند و گفته شد که برای این کار به برنامه ریزی بیشتری نیاز است.

روز 11 مارچ سیف الاسلام پسر قذافی گفت: "ما هرگز تا ابد از امریکائی ها استقبال نخواهیم کرد. لیبی کیکی برای خوردن نیست، ما میکی موس نیستیم." در همین روز اتحادیه افریقا بار دیگر تأکید کرد که به دخالت نظامی در لیبی موافقت نمی کند. جنرال جیمز کلبر مشاور رئیس جمهور امریکا در امور اطلاعات و امنیت، گفت احتمال دارد معمر قذافی در نبردش برای ماندن در قدرت پیروز شود. او به سنای امریکا گفت که نیروهای رهبری از تجهیزات و آموزش بهتر بهره مند هستند و بخشی از ارتش (دوگردان) شدیداً از قذافی حمایت می کنند و احتمالاً در دراز مدت موفق خواهد شد. همچنین سران اتحادیه اروپا طی نشست اضطراری در بروکسل فیصله کردند که: "معمر قذافی باید قدرت را منتقل کند، از رابطه با "شورای ملی" لیبی منحبث نقطه انتقال تماس استقبال می کنیم و این به معنای شناسائی نیست، استفاده از اسلحه غیرقانونی و محکوم است، برای اقدام نظامی همه راه ها باز است و احتیاج به حمایت وسیع منطقه ای دارد و باید چهارچوب قانونی آن مشخص شود، یعنی ملل متحد فیصله رسمی کند. کاترین اشتون مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا گفت: "اتحادیه عرب و اتحادیه افریقا باید اول اقدام کنند." همچنین قرار شد که کنفرانس مشترک اتحادیه اروپا، اتحادیه عرب و اتحادیه افریقا تشکیل شود و درباره حمله نظامی و ایجاد منطقه ممنوعه پرواز در فضای لیبی صحبت شود. مقامات ناتو اظهار داشتند که اتحادیه عرب و اتحادیه افریقا باید از عملیات نظامی حمایت کنند و در عملیات نظامی شرکت نمایند.

3-12 - 2011 اتحادیه عرب تشکیل جلسه داد و طی فیصله ای از شورای امنیت ملل متحد درخواست کرد تا در لیبی مداخله نظامی کرده و منطقه ممنوع پرواز بر فراز لیبی بوجود آورد. در این جلسه از شرکت هیئت نمایندگی لیبی ممانعت شد. اما طوریکه واضح گردید اتحادیه افریقا حاضر به چنین نشست و فیصله ای درباره دولت لیبی نشد.

در حالیکه از همان اول گزینه نظامی علیه دولت قذافی از جانب دولت امریکا و فرانسه و انگلستان و متحدان آنها مطرح بود؛ اما بعد از پیشرفتهای نظامی چند روز آخر ارتش معمر قذافی و تصرف دوباره برخی از شهرها از کنترل نیروهای مردم، کاهش در فعالیتهای دولت امریکا در تدارک و اقدام نظامی علیه دولت قذافی مشاهده رسید. همچنین سران اتحادیه اروپا نتوانستند درباره ایجاد منطقه ممنوعه پرواز بر فضای لیبی به تصمیم نهائی برسند. کارشناسان نظامی گفتند که ایجاد منطقه ممنوعه بفرز لیبی مستلزم عملیات نظامی است، یعنی اول باید مراکز قدرت هوائی و مدافع هوائی قذافی نابود گردد و بعد منطقه ممنوعه پرواز بر فضای این کشور اعمال شود. ملاحظه می شود که در این جریان نیات شوم و نقشه های تجاوزکارانه و غارتگرانه امپریالیسم امریکا و امپریالیستهای اروپائی نقش داشته است. و آن عبارت از این بود که خواستند بنحوی ابتدایه ارتش قذافی فرصت بدهند تا به سرکوب خونین مردم دست بزند و بعد اینها وارد عمل شوند. باین عبارت که اقدامات نظامی شانرا علیه دولت قذافی در افکار عامه کشورهای عربی و افریقائی و سایر کشورهای جهان باصطلاح موجه جلوه دهند و "ملل متحد" هم بر همین مینا که گویا حمله نظامی علیه دولت قذافی هم ضروری و هم باصطلاح خواست مردم لیبی است، چنین مجوزی را صادر کند. چنانکه امریکا و ناتو در سال 2001 میلادی مجوز حمله نظامی به افغانستان را از ملل متحد بدست آوردند. و همچنان در حمله نظامی امریکا و انگلستان به عراق در سال 2003 بشکلی توافق ملل متحد را گرفتند. این همان تعقیب استراتژی و اهداف غارتگرانه سلطه بر کشورهای مناطق مورد نظر امپریالیسم جهانی خاصاً ابر قدرت امپریالیستی امریکا است که از طریق مجوز رسمی ملل متحد انجام می شود. اینهم تعقیب شیوه استعمارگری کهن در قرن بیست و یکم است که امپریالیسم جهانی بر رهبری امریکا به پیش می برد و ناتو و مؤسسه ملل متحد در این تجاوزات و اشغالگری و مستعمره سازیها و سرکوب خلقها و ملل در کشورهای تحت سلطه، وسیله ای در دست سرمایه داری جهانی و امپریالیسم است.

اگر مردم لیبی در این مبارزه شکست هم بخورند دلایل شکست آنها مشخص است. بآنکه خلق لیبی به مبارزه مسلحانه روی آورد؛ اما از آنجاییکه از رهبری انقلابی پرولتری محروم است که جنگ را مطابق با استراتژی و اهداف معین و بشیوه انقلابی علیه دولت لیبی ادامه دهد، امکان شکست آنها محتمل است. همین اکنون که هسته رهبری مبارزات آزادی خواهانه مردم لیبی بنام "شورای ملی" تشکیل شده است عمدتاً این نیروها، تشکلهای افراد در رهبری آن قرار دارند: تعدادی از وزرا و مامورین عالی رتبه سابق رژیم قذافی، تعدادی از دیپلماتهای عالی رتبه رژیم قذافی، سران بخشهای ارتش که به مردم پیوسته اند، تعدادی از سران قبایل، گروه "اخوان المسلمین" و احیاناً جبهه نجات لیبی که در خارج از لیبی در اروپا فعالیت داشته است. و در صورت حمله نظامی امریکا و ناتو به لیبی جنبش آزادی خواهانه کنونی مردم لیبی به آسانی به وابستگی و تحت تسلط آنها درمی آید. مبارزه مسلحانه مردم لیبی تحت رهبری نظامیهای پشت کرده به دولت قذافی آغاز شده است. آنها در برابر ارتشی منظم و مجهز قرار دارند و در سرزمین نسبتاً هموار شهرها بدون چتر حفاظتی هوائی می جنگند. در روزهای اول آغاز مبارزه مسلحانه آنها با استفاده از حمایت مردم به سرعت چند شهر را تصرف کردند و نیروهای قذافی را عقب زدند. بعد نیروهای قذافی یک تعرض همه جانبه را از زمین و هوا و دریا علیه آنها شروع کردند. طوریکه از جریان صحنه های نبرد مشاهده می رسید، نیروهای مردم از تجربه لازم محاربوی در برابر ارتش منظم قذافی برخوردار نبودند، از اینرو متحمل تلفات سنگین انسانی شدند. و این ناشی از تاکتیک نادرست نیروهای نظامی علیه نیروهای ارتش منظم قذافی ارزیابی گردید. ارتش قذافی طی چهار روز توانست شهرزویه و شهر بندری رأس لانوف را از آنها واپس بگیرد و دو شهر دیگر را شدیداً تحت تهدید نظامی قرار دهد. در همان روز طبق گزارش خبرگزاریهای غربی قرار بوده که ارتش لیبی بزودی یک تهاجم گسترده سنگین را در مناطق تحت کنترل شورشیان در شرق لیبی خاصاً مرکز فرماندهی آنها در ولایت بنغازی آغاز کند.

تاریخ 13 مارچ خبرگزاری بی بی سی گزارش داد که نیروهای معمر قذافی به پیشروی خود به سمت شرق و غرب کشور ادامه می دهند و البریقه یکی دیگر از شهرهای تحت کنترل نیروهای مسلح شورشی را مجدداً تصرف کرده اند. در همین روز دیده بان حقوق بشر گفت که: "در شهر طرابلس نیروهای امنیتی قذافی بیرحمانه مخالفان راسرکوب می کنند. موج بازداشت‌های خود سرانه و مفقود الاثر شدن مخالفان در پایتخت لیبی به شدت ادامه دارد".

روز سه شنبه 15 مارچ وزرای خارجه کشورهای عضو گروه (G8) در پاریس تشکیل جلسه دادند لیکن نتوانستند در مورد اعمال منطقه پرواز ممنوع در لیبی به توافق برسند. بجای آن تقاضای تحریم‌های بیشتری را علیه دولت لیبی کردند. همچنین به ملل متحد گفتند که با اعمال چنین تحریم‌های دولت لیبی را تحت فشار می‌گذارد. لیکن حزب جمهوری خواه امریکا از اواما خواست که منطقه پرواز ممنوع را در آسمان لیبی اعمال کند. همچنین سنای امریکا گفت که اعمال این منطقه پرواز یک میلیارد دلار هزینه برای امریکا دارد و کشورهای عربی باید آنرا کمک کنند. چنانکه در اعمال منطقه ممنوع پرواز بر فضای عراق در سال 1991 دولت امریکا از کشورهای عربی خاصاً دولت عربستان مبلغ (50) میلیارد دلار دریافت کرد. ملاحظه می شود که بین کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی عضو شورای امنیت ملل متحد درباره اقدامات نظامی علیه لیبی اختلاف نظر شدید وجود داشته و دارد. و این موضوع در روز رأی گیری نهائی آشکار گردید.

روز 15 مارچ خلیل زاد طی مصاحبه ای با نشریه شرق الاوسط گفت: " امریکایید از جنبش‌های آرام شمال افریقا و شرق میانه حمایت کند." و این خود دلیل دیگری بر این امر است که قدرتهای امپریالیستی از مبارزه مسلحانه خلق لیبی راضی نیستند. بلکه سعی می کنند تا آنها را در شرایط نامساعدی تحت فشار قرار دهند که هر چه بیشتر به وابستگی امریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی تن در دهند. امپریالیستها بشکلی به مردم لیبی و دیگر کشورهای تحت سلطه تفهیم می کنند که علیه طبقات حاکم به مبارزه مسلحانه روی نیاورند. برای امپریالیست‌ها یک حاکم مستبد و ضد مردم و سفاک ولی سربراه و مطیع هزار بار بهتر و مفیدتر از توده های مردمی است که جهت رسیدن به حقوق حقه حق تعیین سرنوشت سیاسی شان شورش کنند و دست به سلاح ببرند. لذا هر قدر قذافی مردم راسرکوب کرد و تضاد بین مردم و قذافی تشدید گردید و رژیم قذافی به حد اقل حمایت مردم لیبی مواجه شد و هر قدر نیروهای شورشی تحت فشار ضربات مرگبار ارتش قذافی قرار گرفتند و "رهبران" شان درخواست کمک نظامی از کشورهای امپریالیستی کردند، به نفع قدرتهای امپریالیستی بوده و در آینده کار را برای تسلط بر لیبی و وابستگی "رهبران" کنونی مبارزات مردم برای آنها آسان تر می سازد.

روز 16 مارچ سیف الاسلام پسر قذافی طی مصاحبه ای با تلویزیون الجزیره و (T.V-camera) فرانسه " بعد از تقبیح اقدامات نیکولا سرکوزی رئیس جمهور فرانسه گفت: " دولت لیبی کمک‌های بزرگی برای پیروزی سرکوزی در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در سال 2007 کرده است و اسناد آن نزد ما موجود است." همچنین او اضافه کرد که در صورت حمله امریکا و ناتو به لیبی، علیه آنها با القاعده متحد خواهیم شد. افشای این مسئله، از یکطرف سیاهکاریها و اعمال ارتجاعی قذافی را بر ملا می سازد که او چگونه ثروت لیبی و حاصل دسترنج خلق لیبی را بدسترس یک مهره ارتجاعی افراطی و فاشیستی امپریالیسم بین المللی قرار می دهد تا در رأس دولت فرانسه قرار گیرد و مردم فرانسه راسرکوب کند و خلق محروم "کولیاها" را جبراً از فرانسه اخراج نماید. از جانب دیگر سرکوزی رئیس جمهور فرانسه فرصت طلبانه قبل از همه "شورای ملی"، دولت موازی به قذافی را برسمیت شناخت و روی حمله نظامی به لیبی پافشاری کرد، تا بتواند در دولت آینده مخالفین قذافی نفوذ قابل ملاحظه داشته باشد و هم در صورت افشای این قضیه، خلق فرانسه را اغوا نماید که گویا بهمین دلیل چنین اتهاماتی علیه او "جعل" شده است. موضوع دیگری که زمینه را برای وحشی گریهای دولت قذافی علیه مردم بی‌اخرسته ساخت، فوابع طبیعی و حشنتاک در جاپان بود که بتاريخ 11 مارچ رخ داد. زلزله ای برابر (9) درجه ریشتر همراه سونامی ویرانگر که بیش از پانزده هزار انسان قربانی گرفت و ویرانیهای گسترده

راببار آورد و همچنین انفجارات پیاپی در چهار ریکتور نیروگاه هسته ای فوکوشیما دانچی در شمال شرق جاپان و انتشار تشعشعات اتمی و بخطر افتادن صحت و حیات میلیونها انسان و آسیب رسیدن به دوریکتور از واحد دیگر نیروگاه که باز هم خطرناک ترین سانحه را برای مردم جاپان بوجود خواهد آورد. باین ترتیب توجه تمام مطبوعات و رسانه های خبری جهان خاصاً کشورهای سرمایه داری بان جلب شد و اخبار سرکوب و جنایات قذافی علیه مردم لیبی تحت الشعاع آن قرار گرفت.

روز 17 مارچ هیلاری کلینتون وزیر خارجه امریکا طی مصاحبه ای با شبکه دولتی نیل در مصر حمایت دولت ایران از معترضان در کشورهای عربی را "اوج تزویر" خواند. جای شک نیست که نه تنها دولت ایران که دولت امریکا و همه امپریالیستها و مرتجعین در جهان نه تنها که از خیزش و مبارزات حق طلبانه خلقها صادقانه حمایت نمی کنند که آنها را سرکوب هم می نمایند. و این گفته خانم کلینتون مصداق همان ضرب المثلی است که "دیگ به ذغال میگوید رویت سیاه". همچنین خانم کلینتون انقلاب سال 1357 مردم ایران را انقلابی ربوده شده خواند و گفت: "مردم کشورهای عرب از جمله مصر و تونس از آن" درس عبرت" بگیرند. در اینجا اشاره اول او به مردم مصر است که توجه کنند تا گروه "اخوان المسلمین" آنها را در انتخابات آینده اغوان کند. خانم کلینتون با وقاحت و سفاهت تمام می کوشد نسل جوان ایران را که در طی یک و نیم سال علیه رژیم اسلامی سفاک مبارزه می کنند، اغوان نماید. او منحیث یک مهره مهم دولت امریکا در رأس امپریالیسم بین المللی فریبکارانه بعد از سی و دو سال سخنان مردم ایران را تکرار می کند که خمینی انقلاب آنها را غصب کرد. او احقانه تصور میکند که حافظه مردم ایران و دنیا ضعیف است و یا تاریخ هم برفوق مراد امپریالیستها و مرتجعین قضاوت خواهد کرد! در حالیکه امپریالیسم امریکا و امپریالیستهای اروپائی در سرقت دست آوردهای مبارزاتی خلق ایران و شکست انقلاب سیاسی شان در ماه دلو سال 1357 خورشیدی و بقدرت رساندن باند جنایتکار خمینی نقش اساسی و عمده را داشتند.

تاریخ 17 مارچ: طبق گزارش مطبوعات غربی شورای امنیت سازمان ملل متحد آسمان لیبی را منطقه پرواز ممنوع اعلام کرد باین عبارت: اعضای شورای امنیت با صدور قطعنامه بمنظور حفاظت از غیر نظامیان در برابر حملات حکومت لیبی، پرواز کلیه هواپیماها بفرانز لیبی را ممنوع کرده و به همه کشورهای عضو اجازه داده است برای اجرای این قطعنامه، برقراری آتش بس و حمایت از غیر نظامیان لیبیائی "تمام تدابیر لازم" از جمله گزینه نظامی را اتخاذ کنند. از 15 عضو شورای امنیت 9 عضویه آن رأی مثبت دادند و پنج عضو دیگر رأی منفی. کشورهای روسیه، چین، آلمان، برزیل، و هند به قطعنامه رأی منفی دادند. روسیه و چین این اقدام را ناقص حاکمیت دولتها" می دانند و نماینده آلمان گفته به دلیل "خطرات" قابل توجه اجرای این قطعنامه، از تأیید آن معذور است. همچنین گفته شده که رؤسای جمهور امریکا، فرانسه و انگلستان توافق کرده اند که لیبی باید فوراً از همه شرایط قطعنامه پیروی کند و خشونت علیه جمعیت غیر نظامی متوقف شود. رهبران این سه کشور توافق کرده اند اقدامات بعدی خود را هم آهنگ سازند. وزیر امور خارجه فرانسه گفت: "فرانسه و کشورهای متحدش تنها چند روزی حتی چند ساعت برای دست زدن به اقدام پیشگیرانه علیه نیروهای قذافی فرصت دارند". همچنین مطبوعات غربی از حمله قریب الوقوع نیروهای خارجی به لیبی گزارش دادند. طبق این گزارش دولت فرانسه گفته است که فرانسه اولین کشوری خواهد بود که دست به حمله نظامی خواهد زد. گفته شد که قطعنامه شورای امنیت بطور اخص استفاده از نیروهای زمینی خارجی در لیبی را ممنوع کرده است.

چنانکه انتظار می رفت و من هم در بخش قبلی در این نوشته توضیح داده ام؛ سازمان «دول متحد» که خاصاً در طی سه دهه اخیر وسیله ای در دست قدرتهای بزرگ امپریالیستی خاصاً امریکا است، و با صدور این قطعنامه علیه کشور و خلق لیبی صفحه ای سیاه دیگری در تاریخ این مؤسسه ضد ملل و خلقهای ستمدیده جهان اضافه کرد. علی الرغم اینکه در متن این قطعنامه تذکر گرفته است؛ لیکن صدور این قطعنامه نه بخاطر حفاظت از مردم لیبی و جان غیر نظامیها که

صدور مجوزی برای قدرتهای امپریالیستی عمدتاً آمریکا، فرانسه، انگلستان و قدرتهای دیگر است تا با استفاده از این سند و قطعنامه جنایتکارانه و سیاه یکباردیگر به اهداف غارتگرانه امپریالیستی شان در شمال افریقا دست یابند. از آنجاییکه دولتهای ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی یک پیکره ارتجاعی، ضد مردمی و ضد انسانی را در جهان تشکیل میدهند و هر دو جناح با کمک و حمایت یکدیگر خلقها و ملل مظلوم جهان را مورد ستم و استثمار بیرحمانه و وحشیانه قرار می دهند؛ در حقیقت این قطعنامه علیه خلقها و کشوری است. در این میان قذافی فقط یک بهانه است؛ مانند اینکه طالبان در افغانستان و صدام در عراق وسیله ها و بهانه های بودند که قدرتهای امپریالیستی جهانوار به سرکردگی آمریکا توانستند از طریق موسسه «دول متحد» حملات نظامی شان را بر این کشورها «قانونیت» بخشیده و با اشغال نظامی و تسلط استعماری این کشورها به اهداف پلید شان دست یابند. ورنه در جهان رژیمهای زیادی هستند که همه روزه به شکنجه و کشتار مردم کشورهای شان مشغول هستند؛ در همین ماه ها، هفته ها و روزهای اخیر دولت مصر بیش از 300 تن، دولت تونس حدود 200 تن از مردم این کشورها را وحشیانه کشتند. همچنین دولت بحرین و عربستان سعودی و دولت ایران و یمن به کشتار خلقهای این کشورها مشغول اند. در همین روزی که قدرتهای امپریالیستی در موسسه «ملل متحد» یعنی تاریخ هفدهم - هژدهم مارچ مصرف تصویب این قطعنامه تجاوزکارانه و جنایتکارانه بودند دولت علی عبدالله صالح در یمن حدود 50 نفر از مردم مظلوم یمن را قصابی کرد؛ ولی صدای از دولتهای آمریکا و فرانسه و انگلستان و «ملل متحد» و متحدین آنها در برابر این جنایت هولناک بر نیامد، بجز از اندرزهای اخلاقی به آنها. اینکه آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی و موسسه «ملل متحد» عوام فریبانه بخاطر کشتار مردم لیبی توسط رژیم قذافی اشک تمساح می ریزند و در تدارکات حمله نظامی باین کشور هستند، اهداف و مقاصد شوم شان مشخص است و آن تسلط بر منابع نفت و سرنوشت سیاسی مردم لیبی است که با سرنگونی رژیم قذافی، رژیم مزدور و فرمانبردار تر از قذافی روی کار آورند که آنها را تا دم آخر بردگی ورنج و درد مردم لیبی بشکل دیگری است. و تصویب این قطعنامه که در حقیقت علیه کشور و خلقهای لیبی است. حمله نظامی بر لیبی آغاز دور دیگری از تجاوز و اشغالگری، استعمار و غارتگری قدرتهای امپریالیستی خاصاً آمریکا و متحدین آن بر خلقها و ملل تحت ستم جهان خاصاً خلق لیبی بوده و شدیداً محکوم است. مسئله دیگر موضع دولت امپریالیستی فدراسیون روسیه و سوسیال - امپریالیسم چین است؛ اگرچه این دو دولت ظاهراً باین قطعنامه رأی منفی داده اند؛ اما ویتو نکردن این قطعنامه بنحوی آنها را در کنار دولتهای آمریکا، فرانسه، انگلستان و دیگران قرار می دهد و مسئولیت آنها در این تجاوز و تهاجم نظامی علیه لیبی مانند دیگر قدرتهای امپریالیستی است.

روز 18 مارچ: بارک اوباما رئیس جمهور آمریکا به رهبر لیبی اولتیماتوم صادر کرد باین عبارت: "در صورتی که رهبری لیبی به قطعنامه شورای امنیت عمل نکند با اقدام نظامی مواجه خواهد شد." قطعنامه خواهان آتش بس فوری در لیبی شده است. در همین روز بی سی گزارش داد که دولت بریتانیا جنگنده های خود را به پایگاه های هوایی در کنار دریای مدیترانه منتقل کرده است تا برای حمله به لیبی آماده شوند. همچنین دولت فرانسه گفته است که آماده حمله فوری به لیبی است. بعد از صدور قطعنامه شورای امنیت ملل متحد دولت لیبی اعلام کرد که فوراً حملات خود را علیه مخالفان متوقف می کند. وزیر خارجه لیبی گفت که این تصمیم برای محافظت از جان غیر نظامیان و به خاطر قطعنامه شورای امنیت اتخاذ شده است. 19 مارچ 2011: بارک اوباما هشدار داد که اگر حکومت معمر قذافی، رهبر لیبی، به قطعنامه 1973 شورای امنیت عمل نکند، این کشور با اقدام نظامی مواجه خواهد شد. اوطی نطق کوتاه در قصر سفید خواهان اجرای آتش بس فوری در لیبی شد و گفت که حکومت این کشور باید فوراً به چند درخواست "غیر قابل مذاکره" عمل کند. این درخواستها عبارت اند از: پایان تمام حملات به غیر نظامیان، توقف پیشروی نیروهای دولتی به سوی شهر بنغازی، خروج این نیروها از شهرهای مصراته و اجدابیا، تأمین آب، برق و گاز تمام نواحی لیبی و موافقت با ارسال کمک های بشردوستانه به مردم لیبی. اما خالد حکیم، معاون

وزیر امور خارجه لیبی در طرابلس گفت که: "نیروهای حکومتی به خاطر "محافظت" از مردم غیرنظامی لازم است که در برخی شهرهای باقی بمانند. او اضافه کرد که حضور این نیروها در شهرهای مورد نظری به آتش بس ارتباطی ندارد و افزود: آتش بس یعنی عملیات نظامی کوچک یا بزرگ انجام نشود. این مقام دولتی گفت که حکومت سرهنگ قذافی به یک آتش بس "معتبر" و "جدی" پایبند است و از آلمان، ترکیه، مالت و چین خواست که ناظرانی برای نظارت بر آتش بس به لیبی بفرستند. طبق گزارش بی بی سی ساعت هفت و نیم شب بوقت اروپا نظارت جنگی فرانسه و انگلستان وارد حریم هوایی لیبی شده و اهدافی را بمباران کردند. همچنین گزارش شد که ساعت هشت و نیم شب نیروی دریایی امریکا مستقر در مدیترانه در مرزهای آبی لیبی اهداف نظامی را در لیبی با موشک کروز مورد هدف قرار داده است. همچنین پنتاگون اعلام کرد که 25 کشتی نظامی کشورهای ائتلاف علیه لیبی، از جمله سه زیردریایی امریکا در مدیترانه مستقر شده اند. باین صورت قدرتهای امپریالیستی حملات نظامی وحشیانه و جنایتکارانه شانرا علیه خاک و مردم لیبی آغاز کردند.

مردم لیبی در سال 1951 میلادی استقلال خود را بعد از سه دهه سلطه استعماری دولت ایتالیا و هشت سال قیمومیت ملل متحد حاصل کردند. معمر قذافی از سال 1969 قدرت را در دست دارد. قذافی در رأس یک گروه ارتش بنام "اتحادیه افسران آزاد" طی یک کودتای نظامی ملک ادیس اول (پادشاه) را از قدرت برکنار کرد. او در سال 1977 دولت خود را "جماهیر خلق لیبی، جمهوری سوسیالیستی اسلامی" خواند و کشور را ظاهر از طریق کمیته های "انقلابی" و کمیته های "مردمی" اداره کرده است. قذافی در سالهای اول روی کار آمدنش بخشی از درآمد نفت لیبی را صرف بهبود شرایط اجتماعی و اقتصادی و پیشرفت لیبی کرد؛ از این رو در نزد مردم لیبی تاحدی از محبوبیت برخوردار بود. اما برخلاف او با سرکوب نیروهای مترقی و نابودی و حذف مخالفین و محروم ساختن توده های مردم از حقوق سیاسی و اجتماعی آنها و غارت ثروت مردم لیبی و تحکیم پایه های قدرتش توسط ارتش و پولیس مخفی بیک حاکم مطلق العنان مبدل شد. لیبی هم یکی از جمله جمهوری های است که قذافی 42 سال در قدرت است. زمانی در کشورهای مصر، عراق، سوریه و لیبی، گروه های نظامی دارای افکار ناسیونالیستی و تجدد خواهی، در ارتش کودتاهای را علیه پادشاهان خود کامه و مستبد براه انداختند و رژیم های جمهوری برپا کردند، مردم در این کشورها به اینها به چشم قیام کنندگان علیه استبداد و ستم داخلی و سلطه امپریالیسم خارجی نگریسته که گویا طلسم ظلم و استبداد را درهم شکسته و دیکتاتورها را از قدرت برکنار کرده اند؛ از این رو تا سالها از محبوبیتی در بین جامعه برخوردار بودند. اما در آنوقت مردم عوام این تصور را نمی کردند که سران این کودتاها روزی خود به پادشاهان ظالم و مستبد و دیکتاتورهای خود کامه مبدل خواهند شد.

معمر قذافی در سالهای اول بقدرت رسیدنش بیش از هر حاکم مستبد عوام فریبی به شیوه های مزورانه توده های عوام لیبی را اغوا کرده است. او با ادعای اینکه لیبی کشور "سوسیالیستی" است و توسط "کمیته های مردمی" و "کمیته های انقلابی" اداره می شود، مردم را فریب داده و جهت سرکوب مردم و نیروهای مترقی، رژیم لیبی را بیک رژیم پولیسی تبدیل کرده و اختناق و استبداد را در جامعه حاکم کرده است. پولیس مخفی لیبی یکی از مخوف ترین دستگاه های امنیتی در منطقه است. همان "کمیته های مردمی" و "کمیته های انقلابی" معمر قذافی که در دهه های قبل تشکیل شده اند در واقع از منافع دولت او دفاع می کنند. همین کمیته ها امروز در کنار ارتش و پولیس مخفی به سرکوب مردم لیبی مشغول اند. موضوع دیگر اینکه هنوز روابط قومی و قبیله ای نقش نسبتاً مهمی در جامعه لیبی دارد و وابستگیهای قبیله ای هنوز به قوت خود باقی است. در ده سال اول روی کار آمدن قذافی اوبه مسئله قبیله ای توجهی نداشت؛ بعد از آنکه بین او و "اتحادیه افسران آزاد" در ارتش اختلاف بروز کرد که به فروپاشی اتحادیه منجر شد، قذافی برای ماندن بر سر قدرت و کسب پایه اجتماعی به پیوندها و رقابتهای قبیله ای روی آورد. گفته می شود که پیوندهای قبیله ای در نیروهای مسلح لیبی بیشتر نمایان است، زیرا افرادی از تمام قبایل در ارتش وجود دارند. و قذافی

توانست بر مبنای همین رقابتهای قبلیه ای و حمایت از قبیله های مورد نظرش کنترل خود را بر ارتش تأمین کند. اما گفته می شود که اعضای ستون اصلی رژیم قذافی که "کمیته های انقلابی" و نیروهای امنیتی از قبایل مختلف اند و در زمینه سیاسی گرایشهای قبیله ای اهمیت قابل ملاحظه ندارد. اگرچه بسیاری از مردم لیبی کماکان هویت خود را در پیوندهای قبیله ای می بینند، اما با افزایش تحصیل یافته ها و گسترش شهرنشینی این پدیده روبه کاهش است. در لیبی دو قبیله اکثریت دارند، بربرها (که قذافی به همین قبیله تعلق دارد) و ترکهای قدیم از دوران استعمار دولت عثمانی و چندین اقلیت قومی دیگر. لیکن برخی از صاحب نظران در امور لیبی می گویند که در مورد روسای قبایل نباید اغراق کرد. زیرا آنها بر اساس منافع شان جهت گیری می کنند. در نهایت جنگ بین رژیم و هوادارانش در یکسو و نیروهای مخالف از سویی دیگر عمدتاً بدون توجه به پیوندهای قبیله ای روی می دهد. این کشور کوچک با جمعیتی حدود شش و نیم میلیون و با منابع سرشار نفت دارای نرخ بیکاری 24 تا 30 درصد بوده و اکثریت مردم آن در حالت فقر و بیابانی تحت خط فقر زندگی می کنند و استبداد و اختناق سیاسی نیز بیداد می کند.

ادامه خیزشها و تظاهرات توده های خلق در لیبی:

تظاهرات مردم در لیبی بتاريخ 15 فیبروری 2011 در شهر بنغازی آغاز شد که توسط دولت لیبی بخون کشیده شد. روز 18 فیبروری ده ها هزار نفر در شهر بنغازی به مناسبت تشییع جنازه های 24 تن از کشته شدگان توسط مامورین دولت لیبی، دست به تظاهرات زدند که باز هم توسط نیروهای امنیتی دولت لیبی مورد حمله قرار گرفتند و در همین روز صدها تن زخمی شده و ده ها تن مفقود شدند. تظاهرات و اعتراضات مردم به سرعت در چند شهر دیگر لیبی گسترش یافت و افرادی از بلند رتبه های ارتش قذافی نیز به معترضین پیوستند. اما از همان ابتدای تظاهرات مردم علیه دولت قذافی و سرکوب آن سه موضوع قابل تأمل بود: یکی نظامیان و مامورین بلند پایه رژیم قذافی که به "مردم پیوستند" و در رأس مبارزات مردم قرار گرفتند، مکرراً از ملل متحد و قدرتهای امپریالیستی تقاضا می کردند که علیه دولت قذافی اقدام نظامی نمایند؛ موضوع دوم اینکه از همان روزهای اول تظاهرات مردم گروه های مسلح در تظاهرات وجود داشتند که علیه پولیس و ارتش قذافی قرار گرفتند. چنانکه بعدها چگونگی تدارکات و مداخلات پنهانی قبلی قدرتهای امپریالیستی علیه دولت قذافی آشکار شد که توانستند در اولین روزهای جریان تظاهرات و خیزشهای مردم لیبی و شدت عملهای رژیم قذافی در برابر آنها، این افراد خود را در رهبری مبارزه و جنگ مردم لیبی قرار دادند. موضوع سوم: تصمیم گیری فوری و جدی شورای امنیت ملل متحد و صدور قطعنامه علیه رژیم قذافی و آغاز حملات نظامی ناتو با ظرفیت و محدوده ای خارج از متن قطعنامه شورای امنیت ملل متحد به لیبی بود.

با ادامه اعتراضات مردم در چند شهر لیبی و تشدید سرکوبهای دولت قذافی؛ شورای امنیت ملل متحد از دولت لیبی خواست تا به سرکوبها خاتمه دهد؛ اما قذافی همچنان به سرکوب خونین مردم معترض ادامه داد. بعد از آن بتاريخ 17 مارچ شورای امنیت ملل متحد زیر نام "حفاظت" از غیر نظامیان لیبی طی صدور قطعنامه نمبر 1973) کاربرد عملیات نظامی ناتو علیه دولت قذافی را به تصویب رساند. روز 19 مارچ جنگنده های دولتهای فرانسه و انگلستان حملات هوایی شان را بر مواضع ارتش لیبی آغاز کردند. گرچه ناتو مدعی شد که تنها از طریق هوایی مواضع دولت لیبی را زیر آتش بمبارانها قرار می دهد؛ اما ارتشهای قدرتهای امپریالیستی عضو ناتو به پشتیبانی از نیروهای مخالف قذافی حملات نظامی را از هوا، زمین و دریا بطور گسترده علیه دولت لیبی به پیش بردند. از همین روز بعد با مداخله و تجاوز نظامی و مداخله سیاسی مستقیم قدرتهای امپریالیستی به لیبی دیگر خصلت مبارزه و جنگ مسلحانه از جانب معترضین لیبی به جهت منفی تغییر جهت یافته و مخدوش شد. باین عبارت که نارهبانی توسط قدرتهای امپریالیستی در رهبری اعتراضات و مبارزات مردم نصب شدند و بطور کل اداره و رهبری و پیشبرد جنگ علیه رژیم قذافی بدست قدرتهای امپریالیستی عضو ناتو افتاد. و "مجاهدین- رهبری" این جنگ دیگر به پایندهای ارتشهای متجاوز و اشغالگر ناتو مبدل شدند. این سرنوشت مبارزات سیاسی و یا مبارزه

مسلحانه خلقی است که از رهبری انقلابی مردمی محروم باشد. رهبران کشورهای امپریالیستی عضو ناتو بشمول سرمنشی "ملل متحد" درشام روز آغاز حملات نظامی علیه کشور لیبی در قصر الیزا (دفرانسه) با سرکشیدن جامهای شان بیشرمانه حمله نظامی جنایتکارانه ناتو علیه خلق وکشور لیبی را باهم تبریک گفتند. اگرچه در آن روز جهت انحراف افکار عامه مردم امریکا و جهان گفته شد که نیروهای هوایی امریکا ظاهر آذرحملات هوایی علیه دولت لیبی شرکت ندارند ؛ اما خلاف این ادعا در همان روز اول، نیروی دریائی ارتش امپریالیسم امریکا مستقر در آبهای نزدیک به خاک لیبی، نیرویهای نظامی فدائی رابا موشکهای کروزمورد حمله قرارداد و در تمام مدت جنگ کشتیها و طیارات جنگی و نیروی مسلح ویژه مربوط به "سیا" از طریق زمین و طیارات اکتشافی و جاسوسی امریکا از طریق فضا بطور گسترده در جنگ علیه دولت لیبی شرکت داشتند. در همین روز پنتاگن (وزارت دفاع امریکا) اعلام نمود که 25 کشتی جنگی کشورهای ائتلاف علیه لیبی از جمله سه زیر دریائی امریکائی در مدیترانه مستقر شده اند. فردای آن دولت امریکا اعلام نمود که (112) موشک کروزمه خاک لیبی شلیک کرده و (20) مرکز نظامی دولت لیبی را در سواحل شمالی این کشور منهدم کرده است. همچنین دولت امریکا از حمله سه فروند بمب افکن رادارگریز (B-52) به پایگاه هوایی اصلی ارتش قذافی خبر داد. طیارات جنگی فرانسه، انگلستان و کانادا پایگاه های دفاع هوایی و برخی اهداف زمینی ارتش قذافی را مورد حمله قرار دادند. روز 20 مارچ 2011 هفده فروند طیاره جنگی امریکا میدانهای هوایی لیبی را موشک باران کردند. دولت ترکیه بادر نظر داشت منافعهش (سرمایه گذاریهای چندین میلیاردی در لیبی و حضور حدود بیست هزار کارشناس و کارگر ترکیه در این کشور) در ابتدا با تردید از رژیم قذافی حمایت نمود و بعد با آغاز حمله نظامی ناتو علیه دولت قذافی به سرعت تغییر جهت داده و حمایت خود را از مخالفین رژیم قذافی اعلام نموده و خاک ترکیه محل تجمع مخالفین قذافی قرار گرفت. بتاريخ 4 اپریل دولت ترکیه اعلام نمود که منحیث عضوناتو وظیفه "کمک رسانی انسانی" رادر لیبی بعهده گرفته است، منجمله کمک به مجروحان و انتقال صدهاتن آنها برای مداوا به ترکیه. همین اقدام بظاهر "بشردوستانه" دولت ترکیه نیز در حقیقت بخشی از نقشه ای شوم امپریالیستهای عضوناتو در حمله نظامی بر خلق وکشور لیبی محسوب میشود که در کنار سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی عضوناتو علیه خلق وکشور لیبی قرار گرفت. به همین صورت کشورهای عضو اتحادیه عرب که افراد جنگی القاعده، اخوان المسلمین، سلفی ها، وهابیهها، طالبان پاکستانی و دیگر گروه های ارتجاعی اسلامی را مسلح کرده و علیه دولت لیبی به جنگ گماشتند. توجه کنید که چگونه گروه های ارتجاعی اسلامی با مخالفتهای ظاهری آنها " با کفر و استکبار جهانی" منحیث وسیله ای در دست قدرتهای امپریالیستی جهانی و دولتهای ارتجاعی قرار گرفته و در جهت تحقق نقشه ها و اهداف پلید ارتجاعی و امپریالیستی آنها علیه دیگر کشورهای اسلامی عمل می کنند. جریانات بیش از یکسال اخیر یکبار دیگر ماهیت ارتجاعی و چهره های مزدور و شیطانیه گروه های مختلف اسلامی را به نمایش گذاشت که در همسوئی و همکاری با دولتهای ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی علیه منافع خلقهای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و سلب استقلال و حاکمیت ملی آنها خاینانه و جنایتکارانه عمل می کنند. جریانات یکسال اخیر در شمال افریقا و شرق میانه بیش از پیش این امر را به ثبوت رساند که گروه های ارتجاعی اسلامی از " معتدل" و افراطی آنها خادم طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و سرمایه داری جهانی و امپریالیسم هستند. اینها مالکیت خصوصی را مقدس می شمارند و برای حفاظت و حراست از آن حاضرند با جانی ترین و وحشی ترین دشمنان داخلی و خارجی خلقها و ملل تحت ستم کمک و همکاری کنند و علیه گروه های سیاسی انقلابی و مترقی که برای قطع سلطه امپریالیسم و سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و ویرانی بنیاد مالکیت خصوصی و برپائی یک نظام عادلانه انسانی مبارزه می کند، قرار می گیرند. گروه های اسلامی در طول قرنهای این وظیفه " نامقدس" را در کشورهای مختلف جهان انجام داده اند و در آینده نیز انجام خواهند داد. گروه های ارتجاعی مذهبی قرون وسطائی با تمام تزویر و نیرنگهای شیطانیه اعمال ضد مردمی و ضد انسانی شانرا زیر پرده شعار اسلام خواهی و "دفاع از حقوق مردم مسلمان" در جهان انجام می دهند و باین صورت برای مدتها می توانند امیال شوم و اهداف پلید شانرا از توده های عوام نا آگاه در کشورهای اسلامی مخفی نگهداشته و آنها را به آسانی اغوا کنند. در این کشورها تمام رژیمهای

ارتجاعی و ضد مردمی چه "لائیک" و چه مذهبی زمینه پرورش و نفوذ و رسوخ گروه های ارتجاعی اسلامی را در جوامع شان مهیامی کنند. این گروه ها در طول قرنها مورد توجه قدرتهای استعماری و امپریالیستی جهان قرار گرفته و ارتباطات آشکار و پنهان با آنها داشته اند و در شرایط مقتضی از آنها در جهت منافع غارتگرانه شان در کشورهای اسلامی و در مناطق معینی از جهان استفاده کرده اند. البته این منحصر به گروه های ارتجاعی مذهبی (اسلامی) نیست. امپریالیسم و ارتجاع بین المللی از هر گروه ارتجاعی مذهبی و "غیر مذهبی" در جهت منافع و اهداف شان و بر علیه جنبشهای انقلابی پرولتری و مترقی و سرکوب آنها استفاده کرده و می کنند.

حمله نظامی ناتو به لیبی دور دیگری از تجاوز و اشغالگری و تسلط استعماری امپریالیستهای غارتگر تحت رهبری امپریالیستهای امریکائی، فرانسوی و انگلیسی از آغاز قرن بیست و یکم است که علیه خلقها و ملل تحت سلطه امپریالیسم صورت گرفته است. دوران تهاجم نظامی و اشغال استعماری امپریالیسم امریکا و متحدین آن به افغانستان در سال 2001 میلادی و بعد به کشور عراق در سال 2003 میلادی است. امپریالیسم امریکا و متحدین آن طی یکدهه اخیر ده ها هزار تن از مردم افغانستان و صدها هزار تن از مردم عراق را وحشیانه بقتل رساندند و به همین پیمان توده های مردم را معیوب و معلول کرده اند؛ هزاران تن را در زندانهای مخوف شکنجه کرده اند، شنیعترین جنایات را علیه خلقهای افغانستان و عراق روا داشته و این کشورها را در همه عرصه ها به ویرانی کشیدند و دولتهای مزدور و خاین و جنایتکاری را بر مردم افغانستان و عراق تحمیل کرده اند. ده سال است که امپریالیستهای غارتگر امریکائی و اروپائی با تبلیغات گمراه کننده مبنی بر "جنگ علیه تروریسم"، "تامین حقوق بشر و برقراری دموکراسی" و یا "حفاظت از جان غیر نظامیان" به تجاوزات و جنایات شان علیه خلقها و ملل مظلوم و تحت ستم ادامه می دهند. امروز بخشهای زیادی از مردم در سراسر جهان تا حدی به اهداف شوم و غارتگرانه امپریالیستهای امریکائی و ناتو پی برده اند؛ اما مسئله اساسی و مهم بیداری و آگاهی سیاسی توده های خلق و موجودیت رهبری یک حزب سیاسی انقلابی پرولتری و یک جنبش واقعا انقلابی مردمی است. از این طریق است که توده های خلق درباره ماهیت و خصلت طبقاتی امپریالیستها و اهداف شوم و غارتگرانه آنها و ماهیت طبقات حاکم ارتجاعی در کشورهای خود شان (که قلابه نوکری قدرتهای امپریالیستی را در گردن دارند و با همدستی این قدرتهای تاراجگر و غدار علیه خلقهای کشورهای شان خیانت و جنایت می کنند) آگاهی حاصل می کنند. با سلاح دانش و آگاهی انقلابی است که توده های مردم می آموزند که چگونه و از کدام طریق می توانند به سلطه طبقات ارتجاعی حاکم بومی و تسلط امپریالیسم خارجی در کشور (کشورهای) شان خاتمه دهند. توده های خلق بیش از همه ستم و استثمار و مظلوم و جنایات و تجاوزات طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیستها را با پوست و گوشت و استخوان شان احساس و لمس می کنند و هر لحظه جسم و روح شان تحت چنین فشارهای عذاب دهنده و جانکاه خرد می شود و سالهای طولانی دیگر نیز در جهنم درد ورنج، فقر و بیچارگی و در آتش استبداد و بی عدالتی، انواع ستم و خیانت و جنایت طبقات حاکم و حامیان خارجی شان خواهند سوخت. خلقهای جهان مشاهده می کنند که امریکا و ناتو بر اساس اهداف شوم آنها افغانستان و عراق را به اشغال نظامی و تسلط استعماری در آوردند. امپریالیستها هرگز بخاطر احساس "بشر خواهانه" به لیبی نرفته اند بلکه منابع سرشار نفت لیبی و دیگر منافع غارتگرانه شان در این منطقه آنها را به این کشور کشانده است. سرمایه داری جهانی و امپریالیسم و همه نظامهای طبقاتی در طول تاریخ توده های خلق را مورد انواع ستم و تعدی و استثمار بیرحمانه قرار داده و شنیعترین جنایات را بر آنها اعمال کرده و به شیوه های مختلف علیه بشریت جنایت و خیانت روا داشته اند و می دارند. همه ثروتهای کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و دیگر نظامهای طبقاتی در کره زمین حاصل دسترنج و عرق ریزی توده های خلق زحمتکش و غارت و تاراج منابع و ثروتهای آنها در طول قرنها بوده است. دست این قدرتهای اهریمنی همه روزه به خون توده های خلق مظلوم آلوده بوده و حقوق انسانی و اجتماعی آنها را نقض و پایمال می کنند. در طی ماه های اخیر این مسئله بیش از پیش برای مردم جهان آشکار شده است که برخلاف ادعاهای دروغین و عوام فریبیهای ملل متحد و کشورهای عضو ناتو؛ آنها در لیبی برای جلوگیری صرف از حملات نیروهای هوایی دولت لیبی علیه مردم بیدفاع لیبی نرفته اند؛ بلکه برای پیش

برد یک جنگ تمام عیار در همه عرصه های هوایی، زمینی و دریائی و تربیت نظامی و تسلیح نیروهای ارتجاعی مخالف قذافی و سرنگونی رژیم وی به لیبی رفتند.

کشورهای عضو ناتو بتاريخ 18 اپریل مزورانه اعلام کردند که باید کمکهای نظامی به مخالفین قذافی صورت گیرد و مشاورین نظامی فرانسه و انگلستان به لیبی بروند. درحالیکه این نیروها قبلاً به لیبی وارد شده و علیه رژیم قذافی عملیات می کردند. بعد از آن بگونه آشکار و به پیمانه وسیع اقدام به پیاده کردن نیروهای نظامی زمینی و دریائی در خاک و آبهای متعلق به لیبی کرده و با پیش رفته ترین وسایل مخابراتی نظامی تمام مواضع و حرکات دولت و ارتش لیبی را تحت ترصد و نظارت گرفتند. بتاريخ 17 می رژیم قذافی اعلام نمود که هیئتی را به نزد رهبران دولت امپریالیستی فدراسیون روسیه فرستاده است تا این کشور برای صلح و گفتگو با مخالفین اش و یافتن راه حل سیاسی به وی کمک کند؛ اما این اقدام اثری نبخشد. زیرا امپریالیسم فدراسیون روسیه از موقف و تصمیم جدی دولت امریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی درباره لیبی و سرنگونی رژیم قذافی اطلاع داشت و امریکا و ناتو دیگر امکان مصالحه بین مخالفین و رژیم قذافی را از بین برده بودند. ازجانبی هم امپریالیستهای روسیه و چین با اقدام شان در شورای امنیت ملل متحد در واقع بنحوی برای حمله نظامی ناتو به لیبی زمینه سازی و کمک کرده بودند. ازجتهی هم دولت امریکا از سالها قبل برای سرنگونی رژیم قذافی و تسلط کامل بر منابع نفت لیبی توطئه چینی می کرد و نقشه می کشید و از جانب دیگر مخالفین قذافی نیروی میهن پرست مستقلی نبودند که بتوانند مستقلانه در جهت تأمین منافع کشور و سرنوشت سیاسی آینده مردم لیبی با قذافی و یا بدون قذافی تصمیم بگیرند؛ زیرا آنها به آله دست قدرتهای امپریالیستی مبدل شده بودند. با ادامه جنگ و کشتار خلقهای لیبی توسط طیارات ناتو هر قدر قذافی آوای "صلح" سر می داد؛ ملل متحد و امپریالیستهای عضو ناتو به آن توجهی نمی کردند. تا آن زمان رژیم قذافی متحمل خسارات زیادی شده بود و طی چند روز حملات ناتو بر مواضع ارتش قذافی در شهر ترابلس شدت گرفته و ضربات خردکننده بر تاسیسات و مقرهای نظامی او وارد شده بود. همچنین فشارهای سیاسی و اقتصادی و تبلیغات ضد رژیم قذافی و جنگ روانی توسط کشورهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی خاصاً کشورهای عضو جامعه عرب، دولت لیبی را در وضعیت نهایت بدی قرار داده بود و ملاحظه می شد که فریاد "واصلحاً" ی رژیم قذافی دیگر از روی ضعف و استیصال بود، نه به منظور تبلیغات سیاسی.

در آن شرایط با اثر تجاوزات و مداخلات همه جانبه قدرتهای امپریالیستی در لیبی، اوضاع برای مردم بی دفاع و بی پناه این کشور به شدت وخیم شده بود، هزاران تن کشته و زخمی شده و ده ها هزار تن از مردم لیبی مجبور به فرار از خانه ها و کشورشان شدند، هزاران کارگر خارجی که طی سالها در لیبی کار می کردند، بیکار شده و مجبور به ترک لیبی شدند، شیرازه زندگی مردم فروپاشید و دست آوردهای معنوی و مادی مردم لیبی در طی دهه ها توسط ارتشهای متجاوز و اشغالگر امپریالیستها و نیروهای ارتجاعی اسلامی قرون وسطائی به نابودی کشیده شدند. قدرتهای امپریالیستی عضو ناتو شورای مخالفین قذافی را منحیث دولت "مشروع" لیبی به رسمیت شناخته و سفارتخانه های شان در ترابلس مسدود و دفاتر دیپلوماتیک خود را در شهر بنغازی منحیث مرکز "حکومت" مخالفین رژیم قذافی، مستقر کردند. بعد از آن کوماندوهای امریکائی و فرانسوی و انگلیسی نیز بطور آشکار علیه نیروهای دولت قذافی می جنگیدند. چنانکه مجله "گلوبال ریسرچ" در شماره (22 اکتوبر 2011) خود نوشت که: "نیروهای عملیات ویژه ناتو از ماه فبروری بطور مخفی در خاک لیبی پیاده شده بودند". بتاريخ 4 جون ناتو هلیکوپترهای اپاچی را وارد صحنه نبرد با نیروهای رژیم قذافی نمود. این هلیکوپترها در سطح پائین پرواز کرده و اهداف شان را دقیق مورد حمله قرار میدهند.

از آغاز حملات نظامی ناتو بر لیبی نه تنها مواضع نیروهای نظامی هوایی، زمینی و دریائی رژیم قذافی که تمام تاسیسات نظامی کشور لیبی مورد حملات پیهم طیارات ناتو قرار گرفتند و این حملات بدون وقفه شب و روز ادامه یافت. طبق گزارش خبرنگاری بی سی نیروهای هوائی ناتو حداقل شبانه روزی چهل بار ترابلس و باقی شهرهای لیبی را مورد موشک باران سنگین قرار می دادند. بتاريخ 23 آگست مخالفین قذافی به شهر ترابلس وارد شدند و قرارگاه قذافی را تصرف کردند. تا این زمان هنوز شهرهای مصراته، بنی ولید، سرت، جفره و سبها در دست هواداران قذافی بود؛ لیکن به محاصره نیروهای ناتو و مخالفین

قذافی درآمده بودند. بتاريخ 17 سپتمبر مطبوعات غربی گزارش دادند که باثرحملات نظامی ناتو تا این تاریخ حدود ده هزار نفر از مردم لیبی کشته شده و هزاران نفر زخمی و ترابلس از طرف نیروهای ناتو ومخالفین بومی تحت محاصره قرار گرفته است. در حالیکه تعداد تلفات مردم لیبی بیش از این بوده است. بعد از آنکه نیروهای نظامی ناتو مستقیماً علیه رژیم قذافی وارد جنگ شدند و صدهاتن مزدور از گروه های اسلامی و غیراسلامی از کشورهای دیگر را وارد جنگ کردند وبعد از آن نیروهای بومی لیبی در واقع به پایدوهای ارتشهای ناتو مبدل شدند تا اینکه منحیث نیروهای مستقل برای آزادی ودموکراسی مبارزه کنند. بعبارت دیگر رهبری جنبش وجنگ مردم لیبی بدست قدرتهای امپریالیستی وجناح دیگری از نیروهای ارتجاعی لیبی افتاد. در طی 5-6 ماه حملات سنگین هوایی، زمینی و دریائی ناتو علاوه برتأسیسات نظامی تمام تأسیسات وزیرساختهای لیبی رامنهدم کردند و ویرانیهای گسترده را برکشور لیبی در تمام عرصه ها وارد کردند. بعبارت دیگر آنچه در طی چهل سال اخیر بنیایافته بود توسط امپریالیستها وجناح دیگری ازشمنان داخلی خلق لیبی ویران شدند. در حالیکه این آبادیها وتأسیسات توسط سرمایه، منابع وزحمتکشیهای مردم لیبی اعمار شده بودند که بدست امپریالیستهای غارتگر ویران گردیدند تا در بازسازی آنها شرکتهای کشورهای سرمایه داری به قراردادهای چند ده میلیارد دلاری دست یابند. باید تذکر داد که امپریالیستهای امریکائی وناتو عامدانه وزیرپوشش عملیات نظامی و ویرانیهای گسترده را بوجود می آورند و این تاراج گران وحشی در افغانستان وعراق نیز چنین وحشیانه عمل کردند.

در لیبی رهبری خیزش مردم علیه رژیم مستبد وضد مردمی وجنایتکار قذافی از ابتدا توسط بخشی از طبقه حاکم که در مخالفت با قذافی قرار داشت وقدرتهای امپریالیستی حامی آنها تصرف شده واز مسیر اصلی آزادی خواهانه اش منحرف گردید و در نتیجه جای دیکتاتور سابق را دیکتاتورهای فرمانبردار تر جیدی گرفتند. اکثریت اعضای قدرتمند دولت انتقالی لیبی متشکل از حکام عالی رتبه رژیم قذافی، سران قبایل مخالف قذافی، رهبران گروه های نظامی وسیاسی اسلامی افراطی وافرادى که طی سالها در کشورهای غربی زندگی کرده و وابستگیها وسرسپردگیهای شدیدی به قدرتهای امپریالیستی دارند، می باشند. عمر مختار الحریری در اولین تشکل مخالفین قذافی مسئول امور نظامی بود. او یکی از افسران کودتای سال 1969 بود که بر رهبری قذافی علیه سلطان ادريس انجام شد. او در سال 1975 با اقدام کودتا علیه قذافی دستگیر و به 15 سال زندان محکوم شد. فرد دیگر جنرال عبدالفتاح یونس وزیر داخله رژیم قذافی بود که چند ماه قبل ظاهراً باثرقابتهای درونی گروه های مخالف قذافی کشته شد؛ اما گفته می شود که وی باثرتوطنه "سیا" وسایر قدرتهای غربی بقتل رسیده است. شخص دیگر ژنرال خلیفه بالفاسم(صفر) قوماندان نظامی در ارتش لیبی که علیه قذافی تمرد کرده وبه مخالفین پیوست. دونفر دیگر (حکیم بلحاج والحصیدی) از افراد مشهور القاعده هستند که در افغانستان وعراق جنگیده اند. آنچه که رهبران جدید لیبی تحول "انقلابی" می خوانند، یک ترفند عوامفریبانه ارتجاعی امپریالیستی بیش نیست که بدین وسیله مردم لیبی را اغوا می کنند. در طی شش-هفت ماه اخیر ده ها هزار تن از مردم لیبی وحشیانه بقتل رسیدند، ده ها هزار تن دیگر مجروح ومعیوب وهزاران نفر مجبور بفرار شده ومردم لیبی به فقر وفلاکت وبی سرنوشتی کشیده شده اند. آنچه بعد از رژیم قذافی بر مردم لیبی تحمیل شد جناح دیگری از طبقات ارتجاعی وابسته ونوکرامپریالیسم وتسلط همه جانبه قدرتهای امپریالیستی بر منابع وذخایر لیبی وسرنوشت سیاسی خلقهای این کشور است. امپریالیسم امریکا وامپریالیستهای اروپائی شیادانه از "دموکراسی وانتخابات آزاد" به مردم لیبی وعده میدهند، چنانکه 11 سال قبل به مردم افغانستان و 9 سال قبل به مردم عراق وعده داده بودند. دموکراسی این جهانخواران در ماهیت همان دموکراسی بورژوا امپریالیستی است برای طبقات حاکم ارتجاعی لیبی. تمام نیروها وافراد ارتجاعی ووطن فروش وجنایتکار مذهبی وسکولار از داخل وخارج لیبی جمع شدند تا برویرانه های رژیم قذافی رژیم ارتجاعی خودشان را تشکیل دهند. یکی از این جمله فردی بنام عبد الحکیم بلحاج است که در طی جنگهای ماه های اخیر علیه رژیم قذافی رهبری یک ارتش (800) نفره از گروه های ارتجاعی اسلامی افراطی وابسته به القاعده را بعهدده داشته است؛ بعبارت دیگر رهبری قصی القلب ترین، جانی ترین ووحشی ترین آدمکشان را. او بعد از سقوط رژیم قذافی بحیث یکی از اعضای رهبری

شورای نظامی اداره انتقالی لیبی تعیین شده است. همچنین علی و جلال و سیان بوقلوا از اعضای گروه های اسلامی بنیاد گرا هستند که نقش تعیین کننده در شورای انتقالی لیبی (رژیم دست نشانده امپریالیستها) دارند. اینها نیز سابقه جنگ در افغانستان علیه ارتش سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور خلقی پرچمیها و گروه های رژیم ربانی را دارند و از نزدیکان اسامه بن لادن هستند. بلحاج در سال (2006) توسط سرویسهای اطلاعاتی آمریکا و انگلیس در بنکاک دستگیر شد و سازمان (سیا) آمریکا او را به رژیم قذافی تحویل داد. ناگفته نماند که بر اساس برخی از گزارشگران غربی، سازمان جاسوسی انگلستان در طی سالهای اخیر نیز چندین زندانی متهم به " اقدامات تروریستی" را بنا بر "محدودیتهای قانونی" در انگلستان برای شکنجه های وحشیانه و ضد انسانی جهت اعتراف گیری مورد نظر آنها وهم برای نگهداری در زندانهای لیبی به رژیم تحت رهبری قذافی تسلیم کرده بود. عبد الحکیم بلحاج بعد از رهائی از زندان قذافی در شورشهای ماه های اخیر علیه رژیم او قرار گرفت. این مسئله تنها در لیبی اتفاق نیفتاده است، بلکه در دیگر کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه که توده های مردم در طی بیش از یکسال اخیر علیه رژیم های مستبد و خودکامه بپاخاسته اند، رخ داده است. قدرتهای امپریالیستی خاصاً آمریکا و انگلستان در این جریانات بشدت سعی کرده اند تا جناح های باصطلاح "معتدل" از جریانات و گروه های اسلامی اخوان المسلمین، سلفی ها و گروه های از تشکل القاعده را کمک و حمایت کنند تا خود را دوباره سازمان دهند. قدرتهای امپریالیستی و طبقات ارتجاعی حاکم این کشورها تلاش کردند تا از این گروه های قرون وسطائی و وحشی علیه جریانات و گروه های مترقی در این کشورها کار بگیرند. نمونه های عملی آن در کشورهای تونس، مصر و لیبی مشخص شده اند و جنبشهای برحق و عادلانه مردم در کشورهای یمن و سوریه نیز تحت رهبری همین گروه های اسلامی و افراد ظاهراً بریده از ارتشهای این کشورها قرار گرفته اند.

بتاریخ 25 سپتامبر 2011 شورای انتقالی " در لیبی گفت: " دولتهای که ما را در جنگ علیه قذافی کمک کرده اند با سپردن قرارداد های ساختمانی به آنها، از اوشان تشکر خواهیم کرد". طبق یک بررسی مقدماتی بازسازی تخریبات و ویرانیهای که قدرتهای امپریالیستی در طی (9) ماه به لیبی وارد کرده اند به حدود 500 میلیارد دلار تخمین شده است. این مطلب را احمد جبرئیل (صدراعظم شورای مؤقت لیبی) طی مصاحبه ای با برنامه انگلیسی بی بی سی بنام (Hard Talk) اظهار داشت. به علاوه شرکتهای بزرگ نفتی اروپائی منجمله (Shell - BP - Totaal) و شرکتهای نفتی آمریکائی دندان تیز کرده اند که منابع نفت لیبی را (منحیث دوستان و کمک کنندگان " رهبران جدید" لیبی) به تصرف شان در آورند. اینها عمدتاً جای شرکتهای روسی و چینی را در بهره برداری از منابع نفتی لیبی خواهند گرفت. در لیبی تنها مسئله ذخایر کنونی نفت لیبی که آماده بهره برداری اند، نیست؛ بلکه حوزه های نفتی بزرگ دیگری کشف شده اند که تفحص و استخراج آنها به دولت چین داده شده بود. و مضافاً صدها پروژه اقتصادی و ساختمانی از 400 تا 500 میلیارد دلار هزینه دارد که قذافی گرایش بیشتری به عقد قراردادهای با دولت چین، رقیب دولت آمریکا و دولتهای اروپائی و ترکیه داشت.

در طی چند دهه دولت آمریکا تلاش نمود تا قذافی را از قدرت ساقط کرده و بر منابع نفتی لیبی طومارمیشاء تسلط پیدا کند. از جانب دیگر بنا بر موقعیت سوق الجیشی و جیواستراتژی یک مهم لیبی در دریای مدیترانه که حیثیت دروازه دخول به قاره آفریقا دارد، برای امپریالیسم آمریکا و امپریالیستهای اروپائی لیبی از اهمیت ویژه و مهمی برخوردار است. قذافی سالها با ژستها و حرکات تصنعی "ضدامپریالیستی" سعی می کرد تا وابستگی با قدرتهای امپریالیستی مورد نظرش داشته باشد. در سالهای اخیر علاوه بر امپریالیسم فدراسیون روسیه روابط نزدیکی با امپریالیسم نوظهور چین نیز برقرار کرده بود. اگرچه قذافی در طی 6 سال اخیر برای امپریالیستهای اروپائی و آمریکائی باصطلاح حرف شنوده و با آنها ارتباطات نزدیک برقرار کرد. حتی قذافی اجازه داد که سازمان (سیا) آمریکا همکاریهای گسترده با دستگاه نظامی و استخبارات لیبی در منطقه داشته باشد. اما بنا بر سرپیچیها و نا فرمانیهای سابق قذافی از او امر بر قدرت امپریالیستی آمریکا؛ آمریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی اروپائی خواستند تا در لیبی رژیم کاملاً سرسپرده و فرمانبرداری را روی کار آورند تا بتوانند سود اضافی بیشتری از منابع نفت لیبی به جیب زده و این منطقه را بطور کامل تحت کنترل داشته باشند. و سالها بود

که سرنگونی رژیم‌های صدام حسین و معمر القذافی در دستور کار امپریالیسم امریکا قرار داشت. تا که شرایط وزمینه برای عملی کردن توطئه های امریکا و ناتو فرارسید. سیر تحولات دراماتیک در لیبی (از شروع تظاهرات مردم در شهر بنغازی تا سقوط رژیم قذافی) نشان داد که امپریالیسم امریکاحتی در سالهای اخیر نیز بگونه پنهانی مشغول توطئه چینی علیه رژیم قذافی بوده است.

با سقوط شهر ترابلس توسط نیروهای ناتو و تصرف این شهر توسط مخالفین قذافی باز هم جنگ در چند شهر لیبی منجمله مصراته و بنی ولید (محل سکونت بزرگترین و قدرتمندترین قبیله در لیبی بنام قبیله "وارفالالا") ادامه یافت. هواداران قذافی در این شهرها عمدتاً شهر مصراته و بنی ولید مقاومت شدید و طولانی علیه نیروهای ناتو و مخالفین قذافی کردند. مقاومت طرفداران قذافی در شهر مصراته علیه نیروهای ناتو و مخالفین بومی قذافی برای مدت دوماه ادامه یافت که بیش از هزار نفر کشته شدند و اکثریت آنها توسط نیروهای ناتو بقتل رسیدند. اگرچه در دوران رژیم قذافی بخش زیادی از مردم لیبی از مزایای خانه ارزان، خدمات صحتی و تعلیم همگانی و مجانی برخوردار بودند. زنان تا حدی به حقوق مدنی شان رسیده بودند. همچنین لیبی ثروتمندترین کشور آفریقائی است. مقدار هنگفتی ذخیره طلای پشتوانه ارزی وده ها میلیارد دلار وجه نقدی از رژیم قذافی باقی مانده است. اما این رژیم با ماهیت طبقاتی معین آن منحصراً نماینده منافع طبقات ارتجاعی لیبی و امپریالیسم بین المللی و رژیم خود کامه و مستبد بود که در طی چهل سال حکومتش نیروهای مترقی لیبی را با شدیدترین وجهی سرکوب و نابود کرد و اجازه رشد و تکامل سیاسی مترقی را به هیچ صورت برای مردم لیبی نداد که شدیداً محکوم است. ولی با تأسف که مردم لیبی تحت رژیم دست نشانده امپریالیسم بعد از قذافی، آینده پر مشقت و ظلمتباری را پیش روی خواهند داشت. و قدرتهای امپریالیستی اروپائی و امریکائی تجاوزات نظامی هوائی، زمینی و دریائی مستقیم و همه جانبه شان را بر کشور لیبی و سرنگونی رژیم معمر القذافی را " پیروزی انقلاب" لیبی تبلیغ کردند و مشتکی از افراد و گروه های ارتجاعی وابسته و مزدورشان در لیبی بقدرت رساندند و بر منابع طبیعی سرشار و ثروتهای سرشار مردم لیبی چنگ انداختند.

بتاریخ 20 اکتوبر کاروان موترهای قذافی در شهر سرت توسط طیارات ناتو مورد حمله قرار گرفت و قذافی توسط کوماندهوهای امریکائی که با تغییر لباس در صف مخالفین مسلح قذافی قرار داشتند، زنده دستگیر شد و بدون معطلی بوسیله نیروهای بومی مزدورشان جنایتکارانه مورد تجاوز قرار گرفت و بعد به شکل فجیعی بقتل رسید. بعدها آشکار شد که در طی چند ماه تمام دستگاه های جاسوسی زمینی و هوائی ناتو و وسایل مدرن و حساس جاسوسی امریکا بشمول طیارات (AWAX) رابکار انداخته بودند تا معمر القذافی را پیدا کرده و بدون معطلی بقتل برسانند. در طی ماه ها حرکات قذافی توسط طیارات بدون پیلوت امریکائی تعقیب می شده است. به همین طریق طیارات امریکا محل کاروان قذافی را برای طیارات فرانسوی اطلاع دادند که با پرتاب دو بمب (500) پوندی روی کاروان وی، او را مجروح و دستگیر کردند. همچنین خبرنگاران غربی گزارش کردند که در زمان دستگیری قذافی مامورین (سیا) امریکا در صحنه حضور داشتند. بتاریخ 28 اکتوبر 2011 نیویورک تایمز افشا کرد که تصمیم قتل قذافی در ماه سپتمبر طی جلسه ای در قصر سفید گرفته شده بود. زیرا امپریالیستهای غربی از این بیم داشتند که زنده گرفتار شدن و محاکمه قذافی در "دادگاه بین المللی" (لاهاه) اومسایلی را افشا کند که موجب سرافکنندگی و افتضاح آنها شود. در همین روز مطبوعات غربی از لیبی گزارش دادند که حدود بیست هزار پروانه از ذخیره راکتهای زمین به هوا و بسیاری دیگر از اسلحه سبک و متوسط ارتش لیبی توسط گروه های اسلامی دستبرد زده شده است. در همین گزارش گفته شد که تا این تاریخ حدود (50) هزار تن در لیبی عمدتاً توسط ارتشهای مهاجم و اشغالگرناتو بقتل رسیده اند، 200 هزار تن زخمی و صدها هزار تن آواره شده اند. ناتو در طی (7) ماه (26) هزار پرواز و بیش از ده هزار عملیات هوائی در خاک لیبی علیه ارتش و مواضع رژیم قذافی انجام داد که اکثر پروازها با بمب و با پرتاب موشک انجام شده است. با اضافه عملیاتیهای زمینی و دریائی ناتو و ارتش امریکا برای سرنگونی رژیم قذافی.

بعد از قتل قذافی دولت مؤقت جدید در لیبی تشکیل شد. این دولت دست نشانده در اولین روز اعلان موجودیت اش؛ حمله بر حقوق زنان را آغاز کرده و چند زنی را که در رژیم قذافی غیر قانونی بود دوباره قانونی اعلام نمود. همچنین رئیس حکومت مؤقت لیبی گفت که در آینده قانون اساسی لیبی بر مبنای

احکام شریعت اسلام تدوین خواهد شد. همین موضوع بدون هیچ گونه تردیدی بیانگر آنست که نیروهای اسلامی در دولت مؤقت لیبی تسلط کامل داشته و احکام شریعت اسلام نظام قانونی آینده لیبی را نیز شکل خواهد داد. طبق گزارشگران غربی بعد از سرنگونی رژیم قذافی و تشکیل دولت مؤقت اوضاع امنیتی بشدت وخیم شده و دزدی و قتل و دستگیریهای خودسرانه و زندان و شکنجه و قتل هواداران قذافی و نقض حقوق بشر بصورت عام و بطور گسترده وجود دارد. فقر و تنگدستی، کمبود آب و برق، بیکاری، بی سرپناهی، بی حقوقی کتله های مردم، نا امنی و ده ها بدبختی و مصایب دیگر در لیبی بیداد می کند. بدون شک با در نظر داشت خصلت طبقاتی و ماهیت ایدئولوژیک- سیاسی رهبری جنگ و تسلط همه جانبه قدرتهای امپریالیستی جهانخوار در لیبی و ماهیت رژیم دست نشاندگان کنونی، تاحد زیادی میتوان آینده کشور و مردم لیبی را پیش بینی کرد که بسیار تاریک و دردناک خواهد بود.

بتاریخ 23 جنوری 2012 سایت فارسی بی بی سی گزارش داد که شهرینی ولید دوباره به دست هواداران قذافی افتاده است و نیروهای کمکی شورای انتقالی به این شهر اعزام شده اند. همچنین گزارش شد که در هفته های اخیر درگیریهای بین گروه های که متحداً علیه رژیم قذافی جنگیده اند، صورت گرفته است. دولت انتقالی لیبی تا حال نتوانسته است گروه های مختلف مسلح را در لیبی خلع سلاح کند. بسیاری از این گروه ها از تحویل سلاحهای شان به دولت مؤقت خود داری می کنند و می گویند که به حاکمان جدید این کشور اعتماد ندارند. و نیز گزارش شده که چند روز قبل گروهی از مردم معترض در شهر بنغازی بیک دفتر دولتی (که رئیس دولت مؤقت نیز در آن حضور داشت) حمله کرده اند. همچنین نماینده ملل متحد گفت که شبه نظامیان لیبیایی از کنترل خارج شده اند و حدود هشت هزار تن از طرفداران قذافی را در بازداشتگاه های سری محبوس کرده و مورد شکنجه های غیر انسانی قرار داده اند. همین منبع علاوه نمود که شهر ترابلس به چهار قسمت بین گروه های مسلح تقسیم شده و بطور کل ثبات و امنیت و مصئونیت در لیبی وجود ندارد. در بین اعضای "شورای ملی" اداره کننده دولت لیبی اختلافات شدیدی وجود دارد و گروه های اسلامی در لیبی بشدت قدرت گرفته اند و از خارج خاصاً از طرف دولت قطر، عربستان سعودی و سایر کشورهای حوزه خلیج فارس حمایت و کمک می شوند.

اعتراضها و شورشهای مردم در بحرین

بتاریخ 16 فیبروری مطبوعات غربی گزارش دادند که تظاهرات و اعتراضات مردم در بحرین طی سه روز اخیر ادامه یافته است. خواستهای مردم بحرین؛ رژیم شاهی مشروطه، انتخابی بودن رئیس حکومت (صدر اعظم) و آزادیهای سیاسی و مدنی عنوان شده اند. دوتن از معترضین توسط پولیس بقتل رسیدند. ماموران پولیس بحرین جمعیت معترض علیه دولت را با گاز اشک آور و گلوله های پلاستیکی متفرق کرده و جاده های پایتخت تحت نظر پولیس مسلح قرار گرفت. یک منبع مردم معترض گفت که در یورش نیروهای امنیتی دولت چهار نفر از تظاهرکننده ها در میدان مروارید کشته و تعدادی زخمی شده اند و تانکهای دولت در جاده ها دیده می شوند. تلویزیون دولتی تظاهرات مردم را غیر قانونی اعلام کرد. یکی از طرفداران دموکراسی در بحرین گفت که تظاهرکننده ها به بیان خواسته های خود که اصلاح دموکراتیک بحرین است ادامه می دهند. پادشاه بحرین از جمله سرسپرده های دولت امریکادر منطقه خلیج فارس است و ناوگان پنجم دریائی امریکادر بحرین مستقر است. دولت امریکا جنایات دولت بحرین و سرکوب خونین معترضین را نادیده گرفته و بگونه مبهم خشونتهای بحرین را محکوم کرده و خواهان خویشنداری نیروهای امنیتی و مخالفان شده است. در این روز تظاهرکنندگان خواستار آزادی زندانیان سیاسی، بهبود وضع اقتصادی شهروندان، تشکیل یک مجلس حقیقی و تدوین قانون اساسی جدید توسط مردم شدند. از دیگر خواسته های معترضین برکناری شیخ خلیفه بن سلیمان آل خلیفه از مقام نخست وزیری بحرین است، او چند سال است که این سمت را بر عهده دارد. طبق گزارش سایت فارسی بی بی سی روز 17 فیبروری سرکوب تظاهرکننده ها از سوی پولیس بحرین ادامه یافت. وزارت

داخله بحرین برپائی هرگونه اعتراضات و تظاهرات را ممنوع اعلام کرد. این وزارتخانه گفت که از تمام تدابیر و موانع برای احیای امنیت و نظم استفاده خواهد شد. وزارت صهییه بحرین گفت که سه نفر کشته و دوصد نفر زخمی شده اند. یک گزارشگر بی سی گفت که نیروهای امنیتی به اقدامات خصمانه متوسل شده و تظاهرکننده ها را به گلوله های آتشین بسته اند. وزارت داخله بحرین به مردم هوشدار داد که از رفتن به مرکز پایتخت اجتناب کنند. شیخ احمد بن عیسا آل خلیفه شاه بحرین درباره کشته شدن شهروندان این کشور اظهار تأسف کرده و وعده داد اصلاحاتی که در سال 2002 حکومت این کشور را به یک نظام مشروطه تبدیل کرد، ادامه دهد. بتاريخ 18 فبروری تظاهرات در بحرین ادامه یافت و مردم خواستار ختم حکومت خاندان حاکم شدند. مردم در وقت تشییع جنازه های کشته شدگان در بحرین در میدان (لؤلؤ) جمع شدند و علیه دولت شعار دادند. بتاريخ 19 فبروری گزارش شد که ولیعهد بحرین دستور عقب نشینی سربازان و خودروهای ارتش از خیابانهای منامه (پایتخت) این کشور را صادر کرده است. نیروهای پولیس سعی می کنند تا جاده های منتهی به میدان مروراید محل اصلی تجمعات تظاهرکننده ها را مسدود کنند، لیکن مردم همچنان به تجمعات خود در این میدان ادامه می دهند. خروج نیروهای ارتش از جاده ها یکی از شروط مخالفان برای مذاکره با دولت اعلام شده است. حزب وفاق مهمترین حزب شیعه مخالف دولت در بحرین، پیشنهاد دولت این کشور جهت گفت و گو برای حل بحران را رد کرده است. رهبر این حزب گفت که دولت بحرین باید استعفا بدهد و ارتش نیز به حضور خود در سرکها و کوچه ها پایان دهد. حزب وفاق 18 کرسی از چهل کرسی در پارلمان بحرین را در اختیار دارد که با اعتراض در برابر خشونت های دولت علیه تظاهرکننده ها به حضور خود در پارلمان پایان داده است. بارک اوباما رئیس جمهور آمریکا با صدور بیانیه ای خشونت نیروهای دولتی در بحرین علیه مردم را محکوم کرده و با خانواده های قربانیان ابراز همدردی کرده است. این ترفند محکوم کردن خشونت و اظهار همدردی دولت آمریکا نیز بزمثابه اشک تمساحی است که برای مردم بحرین می ریزد. بحرین در منطقه خلیج فارس علاوه بر منابع نفت، موقعیت استراتژیکی برای امپریالیسم آمریکا دارد. دولت آمریکا در طول سالیان متمادی از شیخ های حاکم بر بحرین و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس حمایت کرده و در برابر تمام استبداد و ستمگریها و جنایات آنها علیه توده های خلق این کشورها کوچکترین اعتراضی نکرده است که مطلقاً چنین انتظاری نمی رود. حال که توده های خلق بحرین از شدت ستم طبقاتی و تبعیض مذهبی و محرومیت از حقوق سیاسی و اجتماعی علیه طبقات حاکم بحرین بیخاسته اند، شیدانه و مزورانه با مردم بحرین "اظهار همدردی" نشان میدهد. ورنه دولت آمریکا از شدت گرفتن اعتراضات مردم در بحرین و نفوذ دولت ایران در آن بشدت نگران است. و با تمام قوا سعی خواهد کرد که تا خاندان شاهی را بر سر قدرت نگهدارد. از این رو کوچکترین همدردی با این خواست معترضین مبنی بر ختم پادشاهی در بحرین نکرده است. هشتاد درصد جمعیت بحرین پیروان مذهب شیعه هستند، در حالیکه پادشاه به اقلیت سنی تعلق دارد و نه تنها تبعیض مذهبی که بر همین مبنا در تمام عرصه های حیات اجتماعی بر آنها تبعیض رواداشته می شود. اکثریت نفوس بحرین خواستار رفع تبعیض و احقاق حقوق سیاسی، اجتماعی و مدنی شان هستند که سالهاست از آن محروم بوده اند. خواستها و مطالبات آنها عمدتاً سیاسی اند. ولی طبقه حاکم (خاصاً خاندان شاهی) در برابر خواستهای برحق آنها مقاومت می کند. در حالیکه اعتراضات آنها طی این مدت ادامه دارد، اما دولت به آنها وقعی نگذاشته و در برابر آوردن خواستهای آنها کوچکترین اقدامی نکرده است. در بحرین زنان بیش از همه در طی سالیان متمادی از حقوق سیاسی و مدنی شان محروم بوده اند. از سال 2002 میلادی زنان از حق رأی برخوردار شده اند. در بحرین نظام شاهی مطلقه قرون وسطائی حاکم است، توده های مردم از ستم و استثمار طبقات حاکم رنج می کشند و از حقوق سیاسی و مدنی شان محروم هستند. در این تظاهرات و اعتراضات از همه بخشهای مردم بحرین شرکت دارند و خواستهای عادلانه ای شان را مطرح کرده اند. مردم معترض تهدید کرده اند که تا تحقق خواستهای آنها مبارزات شان توقف نخواهد کرد. در بحرین چند حزب و تحریک سیاسی فعالیت دارند: جمعیت وفاق ملی اسلامی، جمعیت وفاق ملی

اسلامی (بخش انشعابی)، جمعیت اصاله اسلامی (سلفی)، جمعیت منبر اسلامی (اخوان المسلمین)، جمعیت منبر دموکراسی تقدیمی، جمعیت عمل وطنی دموکراسی و جنبش رهائی بحرین. وبا نفوذ ترین آنها همین تشکیل "جمعیت وفاق ملی اسلامی" است که تظاهرات و مبارزات مردم رادربحرین رهبری میکند.

روز 13 مارچ زد و خورد شدیدی بین مردم معترض و نیروهای پولیس بحرین رخ داد که ده ها نفر زخمی شدند. در واقع جنگ و گریز مردم علیه نیروهای امنیتی بود که ساعتها ادامه یافت و پولیس را مجبور به عقب نشینی نمود. گفته شد که دولت بحرین از شورای همکاری خلیج فارس کمک نظامی خواسته و دولت عربستان یک هزار عسکر جهت مقابله با تظاهرات و اعتراضات مردم به بحرین فرستاده است. همچنین نیروهای نظامی قطر، کویت، و امارات متحده عربی وارد بحرین شدند؛ لیکن مردم معترض بحرین این نیروها را اشغالگر خواندند. در همین روز ولیعهد بحرین به مردم معترض وعده داد که تبعیض برداشته می شود، دموکراسی واقعی برقرار میشود، یک پارلمان پاسخگویی می آید و اصلاحات سیاسی صورت می گیرد. اما توده های مردم معترض این پیشنهادات دولت را نه پذیرفتند باین دلیل که خواسته های آنها برآورده نمی سازد. تاریخ 15 مارچ دولت بحرین برای مدت سه ماه وضعیت فوق العاده اعلام کرد و اداره کشور را به ارتش سپرد. اما تظاهرات همچنین ادامه یافت و زد و خورد های بین مردم تظاهرکننده با نیروهای امنیتی صورت گرفت که دو نفر کشته و ده ها تن زخمی شدند. روز 16 مارچ واحدهای نظامی و نیروهای امنیتی بحرین از زمین و هوا بر تظاهرکننده ها در میدان مروارید حمله کردند. مامورین حکومتی و نیروهای نظامی عربستان بر روی مردم آتش گشودند که پنج تن کشته و ده ها تن دیگر زخمی شدند. باین صورت حکومت نظامی در بحرین اعلام کرد که میدان مروارید را از مخالفین پس گرفته است. یکی از رهبران مخالفین دولت بحرین به بی بی سی گفت: "شهر منامه روز چهارشنبه میدان جنگ بود، جنگ و گریز اما تظاهرکننده ها نتوانستند در برابر نیروهای نظامی و امنیتی دولت مقاومت کنند. او همچنین گفت: نیروهای امنیتی و نظامی بحرین شفاخانه بزرگ شهر را اشغال کرده و مانع از مداوای مجروحان شده اند". بعداً دولت بحرین سرکوب معترضان را "موفقیت در پاکسازی منامه از آشوبگران" خواند. روز 17 مارچ دولت بحرین پنج تن از رهبران شیعه مخالف دولت رادربحربه تظاهرات و اعتراضات چهار هفته اخیر بازداشت کرد. در حالیکه دولت بحرین معترضان را با خشونت تمام از زمین و هوا مورد حمله قرار داد و سرکوب کرد؛ اما دولت امریکا و متحدین اروپائی آن که شیدانه برای "حقوق بشر" و "دموکراسی" گلون پاره میکنند، فقط با ابراز این نظر که باید با معترضین برخورد ملایم صورت گیرد و یا دولت بحرین در برخورد با معترضین راه اشتباه اختیار کرده است، بسنده نموده و در برابر جنایات دولت و ارتش های بحرین و عربستان بر مردم مظلوم سکوت اختیار کرد.

دور دیگری از اعتراضات و تظاهرات مردم علیه رژیم استبدادی شاهی در بحرین :

در بحرین اعتراضات و تظاهرات مردم علیه رژیم حاکم ارتجاعی و مستبد بتاريخ 13 فیروی 2011 آغاز شد. خواسته های مردم رارژیم شاهی مشروطه، انتخابی بودن صدراعظم (رئیس حکومت) و آزادیهای سیاسی تشکیل می داد. تظاهرات مردم از همان روزهای اول به حملات وحشیانه پولیس بحرین مواجه شده وعده ای از تظاهرکننده ها کشته و زخمی شدند. اما با وجود سرکوبهای خونین مبارزات حق طلبانه مردم بحرین با اوج و فروکشهای ادامه یافت و تا تاریخ 15 اپریل حدود (30) تن از مردم معترض کشته شده و ده ها تن زخمی و صدها تن توسط پولیس دستگیر و زندانی شدند. تاریخ دوم جولای مذاکراتی بین دولت بحرین و نمایندگان مخالفین ظاهراً بدون قید و شرط آغاز شد ولی بی نتیجه پایان یافت. این مذاکرات بعد از سرکوب خونین مخالفین توسط دولت بحرین بکمک ارتش عربستان سعودی و کمکهای همه جانبه دولت امریکا و زندانی کردن صدها تن از معترضین منجمله رهبران آنها که هشت نفر آنها محاکمه شده و به حبس ابد محکوم شدند، صورت گرفت. بدین ترتیب حرکت آزادی خواهانه و حق طلبانه مردم بحرین توسط دولت بشدت سرکوب شد؛ اما این حرکت هنوز وجود دارد.

چنانچه بتاريخ 13 فبروری 2012 مردم بحرین برای تجلیل از روز آغاز مبارزات شان؛ تظاهرات عظیمی در "میدان مروارید" برپا کردند و بار دیگر از دولت بحرین خواستار پذیرش مطالبات سیاسی شان شدند.

اعتراضات و تظاهرات مردم در یمن علیه رژیم حاکم

بتاریخ 26 جنوری 2011 مردم جمهوری یمن تظاهرات بزرگی علیه دولت علی عبدالله صالح برگزار کردند که چندین تن آنها توسط پولیس کشته شدند. مردم خواستار استعفای رئیس جمهور شدند. علی عبدالله صالح با ترفشار تظاهرکننده ها اعلام کرد که در دور آینده انتخابات ریاست جمهوری خود ویاپسرش کاندید نخواهند بود. علی عبدالله صالح سی و دو سال است که قدرت دولتی را در یمن قبضه کرده است و در تدارک زمینه جهت انتقال قدرت بعد از خودش به پسرش بوده است. ملاحظه می شود که یکی از اثرات خیزشها و اعتراضات مردم در کشورهای عربی در شمال افریقا و شرق میانه اینست که مردم می خواهند طلسم "جمهوریهای میراثی" استبدادی را بشکنند. زیرا در سوریه حافظ اسد بعد از دهه ها حاکمیت پسر خود را جانشین ساخت؛ حسنی مبارک عزم داشت که ارجمندش کمال مبارک را جانشینش سازد؛ علی عبدالله صالح هم چنین عزمی داشت و زمزمه های جانشینی سیف الاسلام پسر قذافی بجای خودش هم شنیده می شد. تظاهرات همچنان در یمن ادامه یافت و بتاريخ اول مارچ ده ها هزار نفر در تظاهرات شرکت کردند و خواهان استعفای رئیس جمهور شدند.

از یک ماه باین طرف مردم معترض در صنعا پایتخت یمن به تحصن نشسته اند و در نیم شب 12 مارچ پولیس یمن و طرفداران علی عبدالله صالح آنها را با ماشین آپیش قوی و گلوله های آتشین و کارد و چاقو مورد حمله قرار داده و صدها تن را مجروح و چندین تن را کشتند. یکی از معترضین به بی بی سی گفت که: "پولیس از گازهای سمی علیه مردم تظاهرکننده استفاده کرده است. همچنین معترضین گفتند که مصمم هستیم تا رژیم را سقوط دهیم". در این روزدهها هزار نفر در صنعا و دیگر شهرهای یمن تظاهرات کردند و خواستار استعفای رئیس جمهور شدند. از آغاز تظاهرات مردم در یمن تا امروز بیش از سی نفر توسط نیروهای امنیتی دولت این کشور کشته شده اند. در همین روز مبارک اوپاما رئیس جمهور امریکا گفت: "باید به رئیس جمهور یمن برای اصلاحات وقت داد." ولی او کوچکترین اشاره ای به جنایات او علیه مردم یمن نکرد که نمیکند. روز شنبه 12 مارچ نیروهای امنیتی دولت یمن در صنعا به سوی تظاهرکننده ها آتش گشودند که شش نفر را کشته و ده ها تن دیگر را مجروح کردند. هفته هاست که هزاران نفر در شهرهای مختلف یمن تجمع کرده و خواستار کناره گیری رئیس جمهور یمن هستند. رئیس جمهور یمن اعلام کرده است که قانون اساسی جدیدی مبتنی بر نظام پارلمانی تدوین خواهد کرد. ولی مردم یمن گفتند که باین وعده ها اعتماد ندارند. روز 16 مارچ باز هم تظاهرات بزرگ مردم علیه دولت ادامه یافت که حدود پنج تن توسط نیروهای دولت کشته شده و (120) نفر زخمی شدند. روز 18 مارچ ارتش و نیروهای امنیتی یمن بروی تظاهرکننده ها آتش گشودند و 45 تن را کشتند و 270 تن را زخمی کردند. در همین روز دولت یمن حالت اضطراری در کشور اعلام کرد.

با آنکه رئیس جمهور یمن که بیش از سی سال در قدرت است، وعده داد که در انتخابات آینده ریاست جمهوری خود را نامزد نمی کند و نیز سعی نمود تا با این ترفند مردم خشمگین یمن را قانع کرده و آرام سازد؛ اما اعتراضات و تظاهرات گسترده و خونین مردم علیه رژیم حاکم تا اکنون ادامه یافته است. با ادامه نا رضائیهها و تظاهرات و اعتراضات گسترده مردم یمن و سرکوب و وحشیانه و خونین مردم توسط دولت، بخشی از ارتش و تعدادی از قوماندانهای نظامی یمن منجمله رئیس ستاد ارتش یمن و تعدادی از دیپلوماتها و مامورین عالی رتبه دولت یمن در مخالفت با علی عبدالله صالح به مردم معترض پیوستند. رئیس ستاد ارتش یمن مربوط به قبیله "احمر" است. در جمهوری نیمه فئودالی و نیمه مستعمره یمن هنوز ساختار اجتماعی قبیله ای نیز با قوت موجود است و تعلق افراد با طایفه و قوم، قبیله و ملیت مربوطه اش در ایجاد ارتباط و تفاهم و همکاری حایز اهمیت است.

در تظاهرات مردم یمن بتاريخ 4 اپریل 2011 (15) تن از تظاهرکننده ها توسط نیروهای دولتی کشته شده و صدها تن زخمی شدند. در آنروز دولت امریکا که از رژیم علی عبد الله صالح حمایت می کند؛ اوضاع یمن را وخیم ارزیابی کرد و از علی عبد الله صالح خواست تا از قدرت کناره گیری کند. با آنکه دولت امریکا منافعش را در باقی ماندن علی عبد الله صالح در قدرت می بیند؛ اما با در نظر داشت اوضاع سیاسی در کشورهای مختلف شمال آفریقا و شرق میانه که توده های مردم علیه رژیم های خود کامه، ضد مردمی و سرسپرده و نوکر امپریالیسم بپاخاسته اند؛ دیده شد که دولت امریکا دیگر منافعش را در یمن در وجود علی عبد الله صالح نمی بیند و در صدد است تا فرود دیگری جایگزین او شود و هر چه زودتر اعتراضات و تظاهرات مردم یمن متوقف شود. اوضاع در یمن بنابر ساختار اجتماعی عمدتاً قبیله ای اش حساس است؛ ساکنان جنوب یمن خواهان جدائی و استقلال اند؛ در شمال یمن پیروان مذهب زیدی که حدود پنجاه درصد نفوس یمن را تشکیل می دهند، نیز قدرتمند هستند. زیدی ها فرقه ای از تشیع اند. جنبش "الحوثی ها" در بین این فرقه نفوذ عمیقی داشته و سالها با رژیم علی عبد الله صالح درگیر جنگ بوده است. چندین سال است که هسته های قوی از تشکیلات القاعده در یمن فعالیت دارند. از جهت دیگر در یمن قبایلی هستند که افراد رهبری آنها روابط نزدیکی با القاعده داشته و با این گروه همکاری دارند و به آن اتکاء می کنند. یمن به لحاظ اقتصادی کشور فقیری است و اکثریت مردم کشاورز و روستا نشین و دامدار و چادر نشین هستند. مدارس دینی اسلامی بر روحیات و افکار مردم یمن تأثیر زیاد گذاشته اند. برخی از قبایل یمن که با مردم معترض پیوسته اند مسلح اند و دارای سلاحهای سنگین نیز می باشند. در یمن تقریباً همه مردم با سلاح گرم مسلح اند. در شرایط کنونی بیشتر روحانیون و شیوخ قبایل یمن از مخالفین دولت حمایت می کنند. در یمن ملیتها و اقوام و طوایف و فرقه های مذهبی مختلفی وجود دارند. همچنین گروه های سیاسی اخوان المسلمین، حزب ناصریون، سلفی ها، القاعده و حزب "سوسیالیست" فعالیت دارند. سلفیها و القاعده با الحوثی ها تضاد و مخالفت دارند و در گذشته علیه آنها جنگیده اند. کشور یمن به لحاظ موقعیت جغرافیائی از اهمیت استراتژیکی برخوردار است. چهل درصد نفت جهان از جزیره عرب صادر می شود و تنگه "باب المندب" در این منطقه اهمیت سوق الحیثی استراتژیکی دارد و تحت کنترل کشور یمن است. این تنگه برای کشورهای غربی و امریکانیز دارای اهمیت استراتژیکی حیاتی است. از اینرو دولت امریکا و کشورهای امپریالیستی اروپائی و کشورهای حوزه خلیج فارس سعی می کنند تا تحولات یمن برخلاف اهداف، خواستها و منافع آنها جهت نیابد.

بتاریخ 25 جون 2011 نبرد بین نیروهای دولتی و نیروهای شیخ صادق (الاحمر) رهبر قبیله "حاشد" شروع شد که 44 نفر کشته شدند. این جنگ تا روز 26 جون ادامه یافت و 85 نفر کشته شدند. آغاز این جنگ دور جدیدی از جنگ و مبارزه در شرایط پراکندگی و بحران یمن بود که توانست ضربات سختی بر رژیم علی عبد الله صالح وارد کند. طبق گزارش سایت فارسی بی بی سی بتاريخ 2 جون جنگ بین نیروهای دولتی و طرفداران دولت یمن و شورشیهای قبیله وفادار به شیخ صادق الاحمر در صنعا ادامه یافت. گفته شد که هزاران تن از پیکارجویان این قبیله سعی می کردند تا صفوف نیروهای دولت در شمال شهر صنعا را درهم شکنند. گزارش شده که این نیروها مجهز با سلاح های سنگین بوده اند. در این درگیریها حدود پنجاه نفر کشته شدند. همچنین درگیری در شهر "تعز" نیز ادامه یافت. همزمان هزاران تن از مردم بدون سلاح به اعتراضات و تظاهرات شان علیه دولت یمن ادامه دادند. در کشور یمن هفده قبیله با نفوذ وجود دارند با تفاوتهای مختلف و اکثریت این قبایل مسلح هستند. بتاريخ 5 جون با انتشار خبر خروج علی عبد الله صالح از یمن هزاران تن از مردم به خیابانهای شهر صنعا به شادی و پایکوبی پرداختند. گروهی از جوانان در میدان دانشگاه صنعا تجمع کردند و با خوشحالی می گفتند که: " رژیم توسط انقلاب مسالمت آمیز سرنگون شد". اما بالمقابل مقامات دولت عربستان سعودی گفتند که علی عبد الله صالح برای تداوی و درمان وارد ریاض شده است. ملاحظه می شود که مردم یمن خاصتاً جوانان تحصیل کرده با وجود ابراز شادان و پایداری در مبارزه علیه رژیم حاکم استبدادی، ضد مردمی و جنایتکار؛ هنوز از فهم و درک درست و حقیقی اوضاع کشورشان و اینکه چگونه و از کدام طریق می توانند به خواستهای سیاسی اساسی شان دستیابند، فاصله دارند. چنانکه کنار رفتن رئیس دولت را در یمن

" پیروزی انقلاب مسالمت آمیز " خوانده و برایش جشن و خوشی برپا کردند. امروز در سطح جهان بیش از هر زمان دیگری در اکثریت کشورهای جهان خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین شرایط عینی برای مبارزه طبقاتی و ملی مساعد است. لیکن مشکل عمده در این کشورها عدم مساعدت شرایط ذهنی است. همین موضوع یعنی عدم موجودیت یک حزب انقلابی پرولتری و یک جنبش انقلابی مردمی مبارزات خودجوش توده های مردم یا توسط دولت ها وحشیانه سرکوب شده اند و یا توسط جناح های دیگری از طبقات حاکم به کمک و حمایت قدرتهای امپریالیستی تحت رهبری گرفته شده و از مسیر اصلی واقعی آنها منحرف شده اند. در کشورهای تونس، مصر و لیبی چنین شد. در این کشورها توده های خلق شجاعانه رزمیدند، قربانی دادند و فداکاری کردند؛ لیکن جناح های دیگری از طبقات ارتجاعی ثمره مبارزات آنها را غصب کردند. موضوع دیگر صحبت از " پیروزی انقلاب مسالمت آمیز " است. در حالیکه " انقلاب مسالمت آمیز " به این مفهوم است که طبقات حاکم ارتجاعی و حامیان امپریالیست شان با وجود در اختیار داشتن ماشین سرکوب خلق؛ با اثر فشار باصطلاح نرم و آرام سیاسی توده های مردم، قدرت را به طبقات خلق تسلیم دهند. در حالیکه چنین نیست و نخواهد شد. طبقات ارتجاعی که طی قرنهای در تمام ادوار تاریخی بر توده های خلق حکمرانی کرده اند و با شدیدترین وجهی از آنها بهره کشی کرده و وحشیانه بر آنها اعمال ستم کرده اند. برخلاف این نظر طبقات حاکم ارتجاعی هیچگاهی به طیب خاطر از مسند قدرت دولتی پائین نمی آیند و تا آخرین لحظه در دفاع از موقعیت و منافع طبقاتی شان در مقابل فشار مبارزات توده های خلق چه بشکل " مسالمت آمیز " باشد و چه بشکل قهرآمیز قرار گرفته و آنرا سرکوب می کنند. رژیم های ارتجاعی حاکم در شرایطی اگر به تنهایی توان سرکوب مبارزات انقلابی توده های خلق را نداشته باشند، حامیان امپریالیست شان بطور غیر مستقیم و یا مستقیم بدفاع از آنها برخاسته و در سرکوب توده های خلق به آنها کمک و همکاری همه جانبه می کنند. به این مفهوم که با مداخله مستقیم نظامی جنبشها و مبارزات مترقی و انقلابی توده های خلق را به شیوه قهری سرکوب می کنند. در گذشته در قرن بیستم چنین مواردی در کشورهای مختلف جهان اتفاق افتاده است. لشکرکشی امپریالیسم امریکا به کوریا، ویتنام، لائوس و کمبودیا و کشتار چندین میلیون تن از مردم این کشورها به منظور حمایت و دفاع از رژیمهای مزدورشان (که در زیر ضربات مبارزات انقلابی و مترقی توده های خلق کشورهای شان قرار گرفته بودند) و حفظ منافع غارتگرانه امپریالیستی اش در این مناطق صورت گرفته است. همچنین لشکرکشی سوسیال امپریالیستهای روسی به افغانستان در سال 1979 میلادی برای نجات رژیم باندهای رویزیونیست خلقی پرچمی ها که در زیر ضربات مرگبار مقاومت مسلحانه مردم افغانستان در لبه پرتگاه سقوط قرار گرفته بود. مردم یمن خاصاً روشنفکران مترقی باید توجه کنند که طبقات حاکم اولین اعتراضات و تظاهرات مسالمت آمیز آنها را با گلوله پاسخ دادند. و طی یکسال صدها تن آنها را کشته و هزاران تن را زخمی کرده اند. همچنانکه در کشورهای تونس، مصر و لیبی و سوریه دولتها صدها و هزاران تن از مردم معترض را باخاک و خون کشیده اند. همه این کشتارها ی مردم در کشورهای متذکره توسط قهرضدانقلابی طبقات حاکم ارتجاعی فنودال و کمپرادور نوکرامپریالیسم صورت گرفته است. این امکان برای هیچ خلقی در جهان وجود ندارد که بتواند از طریق تظاهرات و اعتراضات " مسالمت آمیز " به خواستههای طبقاتی و ملی اش یعنی حاکمیت طبقاتی اش دست یابد. در طول تاریخ جوامع طبقاتی هیچ تحول اساسی و واقعاً انقلابی به نفع توده های خلق از طریق مبارزه مسالمت آمیز رخ نداده است. این تجربه مستقیم و غیر مستقیم توده های خلق در همه کشورهای جهان است. در برهه های مختلف تاریخی تجارب مبارزاتی توده های خلق این امر را ثابت ساخته است که بدون مبارزه انقلابی رهبری شده توسط اندیشه های انقلابی و حزب انقلابی پرولتری و کاربرد قهر انقلابی علیه قهرضدانقلابی طبقات حاکم ارتجاعی و امپریالیسم حامی آنها امکان پیروزی انقلاب وجود ندارد. فقط بکاربرد قهر انقلابی توده های خلق علیه قهرضدانقلابی طبقات ارتجاعی و امپریالیسم است که مبارزات انقلابی توده های خلق به پیروزی رسیده و حاکم بر سر نوشت شان می شوند. بکاربرد عبارت " پیروزی انقلاب مسالمت آمیز " از یکطرف ناشی از ایده ها و افکار بورژوا رفورمیستی است و از جانب دیگر تکرار تبلیغات امپریالیستها و طبقات ارتجاعی در سراسر جهان است. که از این طریق توده های خلق تحت ستم و استثمار را در کشورهای مختلف جهان

اغوا کرده و به گمراهی می کشانند. چنانکه طی یکسال اخیر تحولات سیاسی روبنائی در چند کشور شمال آفریقا و شرق میانه را "انقلاب" تبلیغ می کنند و سعی می نمایند تا به توده های خلق این کشورها این ایده را القاء کنند که همین شیوه های "مسالمت آمیز" مبارزه برای احقاق حقوق سیاسی و اجتماعی آنها "یگانه راه مناسب و درست" است و آنها را از بکاربرد قهر و دست زدن به مبارزه مسلحانه انقلابی علیه ارتجاع مسلح برحزرمی دارند. باید تذکر داد که قدرتهای امپریالیستی و طبقات ارتجاعی فقط با آن مبارزه مسلحانه توده های مردم مخالف هستند که تحت رهبری نیروهای کمونیست انقلابی انجام شود یعنی با جنگ انقلابی توده های خلق علیه ارتجاع حاکم و امپریالیسم حامی آن. اگر در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم جنگ مسلحانه تحت رهبری جناحی از ارتجاع علیه رژیم حاکم که مورد خشم و غضب قدرتهای امپریالیستی نیز قرار گرفته باشد، صورت گیرد؛ قدرتهای امپریالیستی نه اینکه آنرا مردود نمی شمارند که آنرا همه جانبه تا سرنگونی رژیم مورد غضب شان کمک می کنند.

زد و خوردهای مسلحانه بین طرفداران علی عبدالله صالح و رقبای او در صنعا پایتخت یمن الی تاریخ 5 اکتوبر ادامه یافت. به تاریخ 6 اکتوبر 2011 ژنرال احمد و عده دیگر از رقبای اصلی علی عبدالله صالح و تعدادی از رهبران قبایل یمن در رهبری اعتراضات و تظاهرات مردم یمن قرار گرفتند. این زد و خوردهای مسلحانه الی تاریخ 17 اکتوبر ادامه یافت. در همین روز مخالفین علی عبدالله صالح اعلام کردند که تاحال حدود (800) نفر در اعتراضات و تظاهرات مردم یمن توسط دولت کشته شده اند. دیده می شود که در یمن از یکطرف افرادی از عالی رتبه های عسکری و ملکی که از رژیم علی عبدالله صالح بریده اند و سران قبایل و گروه های اسلامی در رهبری مبارزات خودجوش و خونین مردم یمن قرار گرفته اند. از جانب دیگر گروه های مسلح رقیب صالح از این وضعیت قیام و تظاهرات وسیع و نا رضائی گسترده توده های مردم بنفع شان حد اعظم استفاده سیاسی و نظامی کرده اند. مردم یمن در طول چندین ماه اعتراضات و تظاهرات شان پیوسته خواستار استعفای علی عبدالله صالح شده اند؛ لیکن او با بر خورداری و پشت گرمی از حمایت دولت آمریکا سرسختی نشان داده و با حیل و دفع الوقت از قدرت کنار نرفت. بالاخره بتاريخ 24 نومبر 2011 علی عبدالله صالح تحت فشار مبارزات دوامدار مردم یمن موافقه نمود که طی یکماه از قدرت کنار رفته و قدرت دولتی را به معاونش واگذار می کند. طبق این موافقتنامه او از تعقیب قضائی مصئون است. بتاريخ 22 جنوری 2012 علی عبدالله صالح بعد از آنکه پارلمان یمن در برابر جنایات و جرایم سنگین او علیه خلق یمن طی بیش از سی سال و خاصاً در طی یکسال اخیر با مصئونیت قضای داد؛ او طی صحبتی از مردم یمن "معذرت خواهی" کرده و ظاهراً جهت تداوی به ایالات متحده آمریکا رفت.

اعتراضها و تظاهرات مردم در مراکش برای اصلاحات سیاسی

بتاریخ 20 - 2 - 2011: خبرگزاری بی بی سی گزارش داد که در رباط پایتخت مراکش هزاران نفر دست به اعتراضات و تظاهرات زده و از پادشاه این کشور خواسته اند تا بخشی از اختیاراتش را حکومت منتقل کند. این تظاهرات برای دوروز ادامه یافته و تظاهرکننده ها خواهان اصلاحات شدند. همچنین در زد و خورد نیروهای امنیتی و مردم معترض حدود (150) نفر زخمی شدند. لیکن دولت مراکش تاحدی به خواسته های مردم معترض موافقت کرد و اعتراضات و تظاهرات مردم ظاهراً فروکش کرد. بتاريخ اول جولای تغییر در قانون اساسی مراکش (سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه) به فرماندوم گذاشته شد. اما مخالفین دولت بنام "جنبش 20 فبروری" این فرماندوم را تحریم کردند. بعداً دولت مراکش اعلام کرد که در این فرماندوم (70) درصد مردم واجد شرایط رأی شرکت کرده و (98) درصد آنها رأی مثبت داده اند. اما بتاريخ 27 جولای تظاهرات گسترده ای از طرف "جنبش 20 فبروری" (متشکل از جوانان تحصیل کرده متعلق به اقشار متوسط شهری، بخشهای از توده های مردم و گروه های لیبرال) در خیابانهای رباط در مخالفت با قانون اساسی جدید برگزار شد و فرماندوم قانون اساسی را از طرف دولت تقلبی خواندند. در مراکش خرابی اوضاع اقتصادی و بیکاری به سطح دیگر کشورهای عربی شمال آفریقا و شرق میانه نیست.

سرمایه‌گذارهای کشورهای امپریالیستی خاصاً در بخشهای توریسم، ساختمان، زراعت در سالهای اخیر و سرافراز شدن سالانه میلیاردها دلار و یورو از حاصل کار صدها هزار کارگر مراکشی در کشورهای اروپائی؛ تاحدی از بحرانی شدن وضعیت اقتصادی این کشور جلوگیری کرده است. از اینرو وضعیت سیاسی هم به سطح سایر کشورهای عربی شمال آفریقا بحرانی و وخیم نیست و دولت مراکش توانست با اصلاحات جزئی سیاسی وضعیت را تا اندازه ای تحت کنترل درآورد. از جانب دیگر مطبوعات امپریالیستی برخلاف کشورهای لیبی و سوریه برای خاموش کردن اعتراضات به طبقات حاکم (دولت) مراکش کمک کردند.

خیزشها و تظاهرات توده‌های در مردم ایران علیه رژیم ارتجاعی و ضد مردمی جمهوری اسلامی:

تاریخ 25 بهمن 1389 (16 فبروری 2011) بار دیگر تظاهرات مردم علیه دولت ایران آغاز گردید. تظاهرکنندگان مورد حملات وحشیانه نیروهای امنیتی دولت ایران قرار گرفتند. در این تظاهرات ده‌ها هزار نفر اشتراک کردند. این تظاهرات علاوه بر تهران در چندین شهر دیگر ایران صورت گرفت و تظاهرکننده‌ها در برابر نیروهای امنیتی رژیم اسلامی شجاعانه مقاومت کردند و تا روز 20 فبروری سه نفر از تظاهرکننده‌ها توسط مامورین امنیتی رژیم اسلامی ایران کشته شده و ده‌ها تن مجروح و صدها تن دیگر دستگیر و زندانی شدند. این تظاهرات بشکل گسترده در تهران و چند شهر دیگر ایران بتاريخ اول ماه حوت (اسفند) و دهم حوت دوباره آغاز شد که برای چند روز ادامه یافت. نیروهای امنیتی ایران با تمام خشونت به سرکوب تظاهرکننده‌ها پرداختند. در این تظاهرات نیز دستگیریهایی گسترده از مردم معترض توسط دولت اسلامی سفاک و ضد مردمی صورت گرفت.

خلفهای ملیتهای مختلف ایران در سال 1357 خورشیدی با مبارزات آزادی خواهانه شان رژیم شاهی را سقوط دادند رضاشاه پهلوی را از تخت بزرگانداختند و اکثریت توده‌های خلق این کشور به خمینی عوام فریب و شیادیه چشم "ناجی" می‌دیدند؛ لیکن دیری نگذشت که ماسک تزویر و افتاد و چهره اهریمنی او ظاهر گشت و شهنشاهی ولایت فقیه را تشکیل داد و سپاه پاسداران و دستگاه اطلاعاتی مخوفی را از عناصر شدید ارتجاعی و جانی ترین عناصر لومپن تشکیل داد. و برای حفظ نظام اسلامی و منافع طبقات ارتجاعی سرمایه دار و زمیندار بزرگ و سرمایه‌های امپریالیستی، چنان جنایات سهمگین و مخوفی را علیه خلفهای ایران مرتکب گردید که باصطلاح روی رضا شاه را سفید کرد و نام خمینی شاید منحیث یکی از آدمکشان و جلادان مخوف ثبت تاریخ ایران و جهان گردید. میراث ننگین خمینی جمهور اسلامی، رژیم ولایت فقیه، رژیم شکنجه و دارو اعدام در ایران است. رژیم جمهوری اسلامی یکی از وحشی ترین و خونخوارترین دولت‌های حافظ منافع طبقات ارتجاعی ایران و منافع سرمایه جهانی و امپریالیسم بوده و طی سی و دو سال اخیر هزاران تن از افراد انقلابی و مترقی و توده‌های خلق آزادیخواه ایران را بقتل رسانده و ده‌ها هزار دیگر را در زندانهای مخوف توسط دژخیمان بیرحم و وحشیانه شکنجه کرده و ایران را برای مردمان آن به زندان و جهنمی مبدل کرده است. این رژیم ضد مردمی و سفاک خود را نماینده "خدا" در روی زمین دانسته و همه این جنایات را توجیه شرعی می‌نماید. قابل تذکر است که در جریان مبارزات خلق ایران علیه رژیم سلطنتی و پیروزی انقلاب سیاسی ایران این تنها توده‌های عوام نبودند که فریب ترندهای خمینی را در قبال و بعد از پیروزی انقلاب خوردند بلکه بخشی از روشنفکران "چپ" و "کمونیست" ایران هم در ارزیابی از خاستگاه طبقاتی و قشری خمینی و جهانبینی او و قشر روحانیت ارتجاعی و شعارهای بظاهر «ضد امریکائی» آنها در آستانه انقلاب، نیز دچار توهم و اشتباه شده و بر همین اساس او را روحانی «ضد امپریالیست» می‌گفتند. در آن شرایط عده‌ای به موقعیت طبقاتی واقعی خمینی و دارو دسته اش (که قدرت سیاسی را غصب و قبضه کرده بودند و منحیث نماینده طبقات ارتجاعی سرمایه دار و زمیندار و حافظ منافع امپریالیسم و سرمایه جهانی در دشمنی با طبقات خلق قرار گرفته بودند) کمتر توجه کردند. البته ارزیابی

رویزونیست‌ها و اپورتونیست‌های گوناگون از خمینی و رژیم او در آنوقت مانند حزب توده و چریک‌های فدائی خلق (اکثریت)، حزب "رنجبران" ایران و دیگر گروه‌های اپورتونیستی بر مبنای انحرافات ایدئولوژیک سیاسی و خط مشی‌های ارتجاعی و ضدانقلابی‌شان در این منجلاب رفتند و با چنین نظام و رژیم جنایتکار، خون‌آشام و ضدانسانی همکاری کردند و در موارد زیادی خاینانه علیه سازمان‌های انقلابی و مترقی ایران برای رژیم جنایتکار اسلامی جاسوسی کردند. حال می‌بینیم که نسل جوان ایران که عمدتاً در جریان سی و دو سال اخیر تولد یافته و بزرگ شده‌اند و با تعدادی از نسل‌های قبلی که در آن زمان هنوز کودک و یا نوجوان بودند بعد از خیزش‌های یک و نیم سال اخیر بدون در نظر داشت موقعیت سابق موسوی، کروبی، زهرا رهنورد و خاتمی در نظام جمهوری اسلامی ایران و ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و طبقاتی و اهداف آنها (که همین جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن است یعنی - بازگشت به ده سال اول پس از انقلاب" دوران رهبری خمینی و صدارت موسوی -) از آنها پیروی می‌کنند. اکنون باز هم مشکل این نسل اینست که معلومات کمتری خاصاً از جنایات هولناک ده - پانزده سال اول رژیم اسلامی تحت رهبری خمینی و موسوی و کروبی و دیگران دارند؛ از اینرو به آسانی فریب موسوی و کروبی را (که دوران خمینی جلاد را، دوران "طلائی" جمهوری اسلامی یاد کرده و از اجرای همه مواد قانون اساسی این نظام ضد مردمی صحبت دارند)، خورده‌اند. این مدافعین نظام اسلامی تلاش می‌کنند که خود را برجانبش خودبخودی مردم ایران تحمیل کرده و بنام "جنبش سبز" مهر رهبری خود را بر آن حک کنند. ملاحظه می‌شود که کتله‌های زیادی از این نسل از مردم ایران در داخل و خارج در مورد رهبران "جنبش سبز" دچار اشتباه شده و به گذشته سیاسی این افراد که از مهره‌های مهم رژیم جمهوری اسلامی بودند و در تمام جنایات این رژیم خونخوار خاصاً در دهه اول تشکیل آن شریک هستند، توجهی نمی‌کنند. در حالیکه اینها فعلاً بر مبنای ماهیت ایدئولوژیک - سیاسی ارتجاعی و خواسته‌ها و اهداف ضدانقلابی و ضد مردمی‌شان، بخشی از این نظام‌اند.

اعتراضات و تظاهرات مردم در عربستان سعودی:

طبق برخی از خبرگزاری‌های غربی روز جمعه (11 مارچ 2011) هزاران تن از مردم در شهر قتیف عربستان سعودی تظاهرات کردند و خواهان دموکراسی، آزادی‌های سیاسی و مدنی و آزادی زندانیان سیاسی شدند. نیروهای امنیتی عربستان به روی تظاهرکننده‌ها آتش گشودند و چندین تن را کشته و مجروح کردند. در این تظاهرات زنان زیادی شرکت کرده بودند. دستگیریهایی گسترده توسط پولیس امنیتی عربستان صورت گرفت. در همین روز و روزهای بعد دولت عربستان نیروهای ارتش را در شهر مکه و دیگر شهرهای بزرگ این کشور مستقر نموده و اعتراضات و تظاهرات مردم را وحشیانه سرکوب کرد. روز 18 مارچ خبرنگاری بی‌سی‌سی گزارش داد که اعتراضات در طی یکماه در عربستان جریان داشته‌است. و منابع خبری دیگری گزارش دادند که طی این مدت نیروهای امنیتی عربستان صدها تن را در قتیف کشته و یا مجروح کرده‌است. امامت‌پوستان کشورهای غربی عمدتاً دولت‌های آمریکا و انگلستان از گزارش این واقعه و اخبار مربوط به آن ظفره رفته‌اند.

اعتراضات و تظاهرات مردم در سوریه

طبق گزارش بی‌بی‌سی بتاريخ 14 مارچ (2011) صدها نفر در جاده‌های دمشق پایتخت سوریه و شهر حلب دومین شهر بزرگ این کشور علیه دولت بشار اسد دست به تظاهرات زدند. تظاهرکننده‌ها می‌گفتند که خواهان اصلاحات دموکراتیک در کشور و آزادی تمام زندانیان سیاسی و ختم قانون اضطراری در کشور هستند. طبق این قانون (اضطراری) دولت می‌تواند مخالفین سیاسی و فعالان حقوق بشر را زندانی کند. گفته شده که شش نفر توسط نیروهای امنیتی دستگیر شده‌اند. طرفداران رئیس‌جمهور سوریه مردم معترض را مورد ضرب و شتم قرار داده و سعی کردند تجمعات

آنهار ابر هم زنند. گفته میشود گروهی که خود را "انقلاب سوریه علیه بشار اسد" می نامد تظاهرات را برگزار کرده است. تظاهرات مردم همچنین ادامه یافت و روز 18 مارچ مامورین امنیتی دولت سوریه به تظاهرکننده ها حمله کرده و سه تن را کشتند. بتاريخ 21 مارچ مردم معترض به دفتر حزب حاکم و یکی از دفاتر دادگاه دولت سوریه حمله کرده و آنها را به آتش کشیدند. در این روز با حمله پولیس یک نفر کشته و حدود صد نفر زخمی شدند و تظاهرات در شهرهای مختلف سوریه نیز صورت گرفت. تاریخ 23 مارچ نیروهای امنیتی دولت سوریه به مسجد عمری محل تجمع مردم معترض حمله کرده و شش نفر را کشتند. ناآرامیها در هفته اول بیشتر در شهر "درعا" متمرکز بود. در این شهر به لحاظ ترکیب اجتماعی هنوز روابط طایفه ای و قبیله ای بین مردمان آن وجود دارد و کشتار (30) نفر در این شهر خشم آنها را برانگیخت. بتاريخ 25 مارچ تلویزیون (CBN) از قول تلویزیون العربیه گزارش داد که نیروهای امنیتی سوریه در شهر درعا صد نفر را کشته اند. در همین روز دولت سوریه (200) تن زندانی را آزاد کرد. ولی مردم به تظاهرات و اعتراضات شان ادامه دادند و خواستار سقوط حکومت شدند. ملاحظه می شود که برعکس تصورات طبقات حاکم سوریه، کشتار مردم موجب ترهیب و عقب نشینی آنها نشده بلکه برعکس منجر به شدت و توسعه مقاومت و تداوم مبارزات آنها گردید. بتاريخ 16 اپریل بشار اسد لغو حالت اضطراری را اعلام کرد و آزادی فعالیت احزاب سیاسی را مجاز شمرد. لیکن مردم معترض قبول نکرده و گفتند که دیگر به دولت اعتماد ندارند و خواهان کناره رفتن بشار اسد از قدرت شدند. بالمقابل دولت سوریه مدعی شد که شورشیهای مسلحانه کنونی در سوریه توسط گروه اسلامی سلفی و گروه های تروریستی دیگر صورت گرفته است. جنبش اسلامی سلفی ها در زمان حکومت حافظ اسد به شدت سرکوب شد ولی گفته میشود که در سالهای اخیر بار دیگر احیا شده است. در سوریه سلفی ها به دو گروه تقسیم می شوند، گروهی که می خواهد از طریق مبارزه مسلحانه قدرت دولتی را بدست آورده و با تشکیل دولت اسلامی قوانین شریعت اسلام مورد نظر خود را در سوریه به اجرا بگذارد و دیگر کشور های عربی هم آنها را حمایت می کنند. گروه دیگر به تبلیغات مذهبی در جامعه مشغول است و کمترین مسائل سیاسی درگیری می شود. در تظاهرات روزهای 18 و 19 اپریل در شهر حمص (19) تن توسط قوای دولتی کشته شدند.

دولت سوریه بتاريخ 25 اپریل شهر "درعا" را محاصره کرد و زرد و خوردهای شدیدی بین مردم معترض و نیروهای ارتش سوریه رخ داد که ده ها تن کشته شدند. در تظاهرات روز 29 اپریل حدود (60) نفر کشته شدند. بتاريخ 2 می ارتش شهر درعا آخرین سنگر شورشیان را تصرف کرده و آنها را سرکوب نمود. بعد از آن دولت سوریه با جستجوی خانه بخانه افراد معترض را دستگیر و زندانی نمود و گزارش شد که دولت سوریه تا این تاریخ حدود (8000) نفر را بازداشت کرده است. شهر درعا در جنوب سوریه موقعیت دارد و اعتراضات ضد دولتی هم از همان جا آغاز شد. همچنین دو گروه مذهبی یکی سنیهای مخالف دولت و شیعه های علوی طرفدار بشار اسد در این شهر سکونت دارند. تا ماه می تظاهرات در اکثر شهرهای سوریه گسترش یافت و صدها تن توسط دولت کشته و هزاران تن زندانی و شکنجه شدند. بمرور زمان با شدت و وسعت سرکوب و وحشت دولت مقاومت مردم معترض هم افزایش یافته است. روز نهم می در شهر تل کلخ در مرز لبنان مردم به تظاهرات مسلحانه پرداختند. در این شهر علوی ها و سنی ها سکونت دارند. در طی چهار روز تظاهرات و جنگ مسلحانه در این شهر (21) نفر کشته شدند و هزاران تن دیگر به لبنان فرار کردند. بعد از آن ارتش سوریه در این شهر وحشت بر راه انداخت. دولت سوریه تظاهرکننده هارا تروریستهای خواند که از لبنان آمده اند. تاریخ 31 می دولت سوریه عفو عمومی اعلام کرد و تمام زندانیهای سابق و زندانیان سه ماه اخیر تا آن زمان را از حبس رها کرد. اما مردم معترض آنرا نپذیرفتند و همچنین خواهان سقوط رژیم بشار اسد شدند. تاریخ 6 جون در شهر "حمه" پولیس و ارتش به روی تظاهرکننده ها آتش گشوده و (60) نفر را کشتند و ده ها تن را مجروح کردند. تاریخ 7 جون دولت سوریه مدعی شد که در شهر جسر الشغور مردم مسلح (120) نفر از نیروهای امنیتی و پولیس دولت را کشته اند؛ لیکن مردم آنرا رد کرده و گفتند که اینها سربازانی بوده اند که از شلیک بسوی مردم در برابر او امر دولت تمرد کرده بودند و دولت آنها را کشته است.

بتاریخ 16 جولای مخالفین دولت سوریه در ترکیه اجتماع کردند تا جبهه متحدی علیه دولت بشار اسد تشکیل دهند. این اجتماع "کنگره نجات ملی" نام گرفت و مشتمل بر (300) نفر از مخالفین دولت سوریه هستند که سالها در خارج از سوریه در تبعید بسر می برند. اینها تشکلی بنام "شورای مقاومت ملی" را تشکیل دادند و دولت امریکا و دیگر دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی حمایت خود را از این کنگره اعلام کردند. بتاریخ 25 جولای خبرگزاری دولت سوریه گزارش داد که دولت قانونی را به تصویب رسانده است که بر اساس آن تشکیل احزاب سیاسی آزاد اعلام شده است از جمله آزادی تشکیل احزاب و فعالیتهای مذهبی. اما تشکیل حزب سیاسی بر اساس اعتقادات دینی ممنوع است. تاریخ 31 جولای تانکهای دولت سوریه به شهر حماه حمله کرده و ده ها تن از تظاهرکننده گان را کشتند. تظاهرات در طی چند ماه در این شهر ادامه یافته است. در این شهر (140) نفر کشته شدند که مردم آنرا قتل عام خواندند. بتاریخ 25 سپتامبر 2011 گزارش شد که در سوریه تا این موقع 26 هزار نفر توسط دولت دستگیر و زندانی شده اند، حدود (2200) تن کشته و هزاران تن زخمی شده اند. کمیته حقوق بشر سوریه و حقوق بشر بین المللی اطلاع دادند که در زندان های سوریه تا این تاریخ (80) تن در زیر شکنجه جان داده اند. بتاریخ (2) نوامبر 2011 اتحادیه عرب اعلام کرد که دولت سوریه پیشنهاد این اتحادیه مبنی بر توقف سرکوب (کشتار و زندان و شکنجه مردم - تبصره از ماست) معترضین را پذیرفته و حاضر است با مخالفین مذاکره کند و ضامن و ناظر این فیصله نامه هم اتحادیه عرب است. ولی مردم معترض و مخالفین سیاسی دولت سوریه همچنان خواستار استعفای بشار اسد شدند. بتاریخ 13 دسامبر 2011 گزارش شد که قرار است یک گروه از حرفه ای ترین آدمکشان سازمان القاعده که تحت حمایت و کمک دولت پاکستان و امریکا قرار دارند و طی سالها در جنگهای افغانستان، عراق، پاکستان و در این اواخر در جنگ علیه رژیم قذافی در لیبی شرکت داشته اند وارد سوریه شوند و علیه دولت بشار اسد در جهت پیشبرد اهداف امپریالیسم امریکا و عربستان سعودی و قطر به "وظیفه مقدس" شان عمل کنند. این موضوع قبلاً توسط برخی از خبرگزاریها منتشر شد ولی بزودی ظاهراً بی سروصدا ماند. لیکن در صحت این خبر کمتر دیدی وجود دارد؛ زیرا در طول چهار دهه اخیر گروه های ارتجاعی مذهبی مسلح در کشورهای مختلف به خدمت طبقات حاکم ارتجاعی و در سطح جهان بخدمت قدرتهای امپریالیستی قرار گرفته اند. امپریالیسم امریکا بکمک دولتهای پاکستان و عربستان سعودی در دهه هشتاد میلادی ده ها هزار تن از این گروه ها را بسیج و سازماندهی کردند و در کنار گروه های ارتجاعی اسلامی بومی در جنگ مردم افغانستان علیه ارتش متجاوز سوسیال امپریالیسم روسی و دولت دست نشانده (خلق پرچمیها) فرستادند. همچنان که امپریالیسم امریکا به کمک امپریالیستهای اروپائی خاصاً دولتهای فرانسه و انگلستان مرتجعین مذهبی تحت رهبری خمینی جلد و خون آشام راهمه جانبه کمک کردند تا ثمره مبارزات ضدارتجاعی و ضد امپریالیستی مردم ایران را در سال 1357 خورشیدی غصب کردند. به این صورت انقلاب سیاسی مردم ایران توسط جناحی از ارتجاع فنودال کمپرادوری ایران و قدرتهای امپریالیستی امریکائی و اروپائی به شکست کشانده شد. ما شاهدیم که طی بیش از یکسال اخیر در جنبشهای آزادی خواهانه مردمان شمال افریقا و شرق میانه قدرتهای امپریالیستی خاصاً امپریالیسم امریکا و انگلستان در جهت بسیج گروه های اسلامی مختلف ("اخوان المسلمین"، سلفیها، بخشهای از القاعده و گروه های همسنخ آنها) شب و روز تبلیغات کردند و با حمایت و کمک همه جانبه آنها را تقویت نمودند و دیده شد که بعد از سقوط رژیمهای حاکم در تونس و مصر به اکثریت آراء پارلمانی دست یافتند و قرار است که دولت تشکیل دهند. همچنین در لیبی گروه های اسلامی با مداخله نظامی مستقیم قدرتهای امپریالیستی بقدرت رسیدند. گروه های ارتجاعی خاصاً ارتجاع مذهبی طی سالها وسیله سرکوب جنبشهای مترقی و انقلابی و جنبشهای حق طلبانه توده های خلق در کشورهای مختلف اسلامی بوده اند که توسط طبقات حاکم ارتجاعی (دولتها) و استعمار و امپریالیسم بین المللی از آنها به طور گسترده استفاده شده است. ما در جنگ لیبی شاهد بودیم که چگونه دولتهای امریکا و فرانسه و انگلستان گروه های مختلف اسلامی منجمله اخوان المسلمین، القاعده و سلفی ها را بسیج و تسلیح کردند و علیه رژیم قذافی در جهت تأمین منافع غارتگرانه ای شان و بخش دیگر از طبقات ارتجاعی لیبی بکار گرفتند. در اینجا بی مورد نخواهد بود تا درباره موقعیت و فعالیت گروه های اسلامی در دهه های اول قرن بیستم مختصراً اشاره نمود. با پیروزی انقلاب

کبیراکتوبر در روسیه در سال 1917 میلادی تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک)؛ جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای استقلال طلبانه و آزادیبخش ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره خاصاً در قاره آسیا منجمله در افغانستان، هند، ایران، چین، کوریا و عراق اوج گرفتند. این جنبشها به کمک و حمایت همه جانبه اتحاد شوروی سوسیالیستی هرچه بیشتر در حال اوج و گسترش بودند. و استعمار و امپریالیسم بین المللی بشدت زیر فشار این جنبشها قرار گرفته بودند. در آن شرایط سازمان مذهبی " اخوان المسلمین" توسط حسن البنا و همفکران او در مصر در سال 1928 میلادی پایه گذاری شد. این تشکل در آن زمان هر چند بطور محدود، ولی توانست در کشورهای مختلف اسلامی نفوذ کند و بعداً بیک جنبش وسیع مبدل شود. جنبش "اخوان المسلمین" بگونه مستقیم و غیرمستقیم توسط دولتهای ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی کمک شده و میشود تا بتواند در برابر جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای آزادیبخش ملی روبه اعتلا خاصاً در کشورهای اسلامی که از حمایت کشورشورها برخوردار بودند، قرار گیرد. جنبشهای آزادیبخش ملی در آن عده از کشورهای اسلامی که تحت سلطه استعماری قرار داشتند، از پایه های نسبتاً وسیع مردمی برخوردار بودند و روشنفکران مترقی و آزادی خواه و توده های مردم با تأثیر پذیری از انقلاب کبیراکتوبر علیه سلطه و ستم استعمار و امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی مزدورانها پیاپی با استناد و ضربات کوبنده ای بر استعمار و امپریالیسم وارد کرده و خود را از زیر یوغ استعماری امپریالیسم بریتانیا و دیگر کشورهای امپریالیستی نجات دادند. لذا با موجودیت پایگاه انقلاب جهانی (اتحاد شوروی سوسیالیستی) در آن شرایط گروه ها و نیروهای اسلامی نتوانستند بگونه وسیع بر افکار توده های مردم در کشورهای اسلامی اثر بگذارند. بعبارت دیگر جنبش " اخوان المسلمین" در موجودیت جنبشهای انقلابی پرولتری نیرومند در سطح جهان و موجودیت جنبشهای آزادیبخش ملی در تعدادی از کشورهای اسلامی و غیراسلامی و فعالیت جنبشهای ناسیونالیستی در کشورهای عربی بعد از جنگ جهانی دوم، نتوانست چندان قد علم نماید و بیک جنبش وسیع اجتماعی مبدل شود. اما بعد از آنکه اولین پایگاه انقلاب جهانی در اتحاد شوروی سوسیالیستی توسط رویونیستهای خروشچفی در سال 1956 سقوط داده شد؛ جنبش "اخوان المسلمین" در اواسط دهه (60) قرن بیستم به کمک ارتجاع و امپریالیسم بین المللی جان تازه یافت و شروع بفعالیت نمود و عملاً در برابر جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای مترقی در کشورهای اسلامی قرار گرفت. همچنین بعد از انهدام دومین پایگاه انقلاب جهانی در چین در سال 1976 توسط باند رویونیست "سه جهانی" و سقوط انور خوجه در منجلا ب دگمارویزیونیسم در آلبانی و فروکش جنبشهای انقلابی پرولتری در سطح جهان؛ بار دیگر شرایط و زمینه های مساعدی برای گروه های ارتجاعی اسلامی در کشورهای مختلف اسلامی مهیا شد. بعد از بقدرت رسیدن باند رویونیست خلقی پرچمیها در افغانستان در سال 1978 و بعد تجاوز نظامی و اشغال استعماری افغانستان توسط سوسیال امپریالیسم «شوروی» در سال 1979؛ دوران رشد و توسعه بیش از پیش گروه های ارتجاعی اسلامی توسط امپریالیسم و ارتجاع کشورهای اسلامی آغاز شد. در این شرایط گروه های مختلف اسلامی که قبل از این بیشتر در سطح گروه های سیاسی مذهبی کوچک فعالیت می کردند و گروه های کوچک مسلح برای ترورهای انفرادی داشتند؛ بعد از آن بکمک دولتهای ارتجاعی و امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و دولتهای ارتجاعی پاکستان، عربستان و ایران دارای تشکیلات وسیع سیاسی و دارای ارتش و دسته های گریلانی مجهز با عصری ترین سلاحها و مهمات شدند. در شرایط جنگ آزادی خواهانه مردم افغانستان علیه ارتش سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدوران در دهه هشتاد میلادی؛ ماشین تبلیغات امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و دولتهای وابسته و مزدورشان در کشورهای اسلامی با آب و تاب فراوان درباره این " لشکرهای خدا" و مجاهدین "راه آزادی" تبلیغات کردند. طی دهه های هشتاد و نود میلادی بود که احزاب، تنظیمها و گروه های اسلامی متعددی در افغانستان، پاکستان، تاجکستان، ترکیه، مناطق چین و داغستان، ترکستان چین، لبنان، فلسطین، فیلیپین، سومالی، نایجریا و غیره مناطق جهان تشکیل و تقویت شدند که اکثریت آنها دارای تشکیلات نظامی خورد تا بزرگ بودند و هستند که از آنها در جهت تحقق اهداف و خواستههای شان؛ تشکیل رژیمهای اسلامی و یابه منظور اعمال فشار و امتیازگیری از رژیمهای حاکم کشورهای شان استفاده می کنند. در همین شرایط از بطن این گروه های اسلامی افراطی یک سازمان اسلامی (سیاسی- نظامی)

چند ملیتی از افراطی ترین گروه های اسلامی (که تعداد زیادی از عناصر لومپن و جانی و آدمکش نیز در آنها وجود داشتند و دارند) بنام "القاعده" تحت رهبری عبدالله عزام تشکیل شد و بعد اسامه بن لادن به رهبری سازمان القاعده قرار گرفت. در آن زمان بین بیست تا سی هزار جنگجوی عرب و غیر عرب از کشورهای مختلف اسلامی تحت رهبری اسامه بن لادن در افغانستان و پاکستان فعالیت می کردند که از کمکهای نظامی و مالی و لوژستیک و حمایتهای سیاسی دولتهای پاکستان، عربستان سعودی، جمهوری اسلامی ایران، سودان، رژیم اسلامی جهادیه و امارت اسلامی طالبان در افغانستان، دولت امریکا و دیگر کشورها و گروه های مذهبی در کشورهای اسلامی برخوردار بودند. از جهت دیگر در دهه هشتاد میلادی در واقع روابط نزدیک و وحدت عمل بین گروه های مختلف اسلامی توسط سرویسهای جاسوسی پاکستان، امریکا، عربستان سعودی، ترکیه و انگلستان بوجود آمد. حمایت دولتها و قدرتهای امپریالیستی متذکره فوق باعث شد تا این گروه ها بتوانند در کشورهای مختلف جهان از اروپا تا امریکا و استرالیا در بین کتله های از مسلمانان مهاجر و افراد بومی از پیروان دین اسلام هسته گذاری و سربازگیری کنند.

باملاحظه تذکرات فوق در شرایط موجودیت پایگاه انقلاب پرولتری در جهان و موجودیت جنبشهای انقلابی پرولتری نیرومند در سطح جهان امکانات و زمینه های فعالیت و رشد و توسعه جنبشها ارتجاعی مذهبی در کشورهای اسلامی هم محدود می شود و بلعکس. کشورهای اسلامی از جمله کشورهای نیمه مستعمره، مستعمره و نیمه فئودالی هستند و شدت و عمق استثمار وستم همه جانبه توسط فئوالیزم، بورژوازی بوروکرات کمپرادور و امپریالیسم بر توده های خلق بشدت زیاد است و شرایط عینی مبارزه طبقاتی و ملی در این جوامع آماده است؛ از این رو در فقدان یک جنبش انقلابی پرولتری، خواهی نخواهی توده های خلق ستم دیده و عذاب کشیده به آسانی جذب گروه های مختلف ارتجاعی اسلامی می شوند. از طرف دیگر در این کشورها حد اکثر امکان و زمینه مبارزه و فعالیت بصورت علنی برای جنبشهای انقلابی پرولتری وجود ندارد. برخلاف (جز در موارد نادر)، امکان و زمینه فعالیت علنی گسترده برای گروه های ارتجاعی مذهبی در کشورهای اسلامی برای همیشه وجود داشته است. از این رو توده های خلق زیر چتر رهبری این گروه ها قرار می گیرند. از طرف دیگر نظریه ساختار اجتماعی اقتصادی فرهنگی نیمه فئودالی و موجودیت ساختارهای قبیله ای تعداد زیادی از کشورهای اسلامی؛ گروه های ارتجاعی اسلامی با سوء استفاده از معتقدات مذهبی و ناآگاهی توده های عوام زود ترمی توانند آنها را اغوا کرده و جذب کنند. خاصاً که گروه های ارتجاعی اسلامی از حمایت و مساعدتهای رژیمهای حاکم نیز برخوردار هستند و برای حمله و سرکوب و حشیانه به جنبشهای انقلابی پرولتری در کشورهای شان آنها را بگونه مستقیم و غیر مستقیم کمک می کنند.

امپریالیسم جهانی به سرکردگی ابر قدرت امپریالیستی امریکا؛ اگر در دهه اول قرن بیست و یکم زیر نام کذائی " جنگ علیه تروریستهای بین المللی - اسلامی" در جهت اهداف غارتگرانه امپریالیستی شان خلق های افغانستان و عراق را بخاک و خون کشیدند که هنوز کشتار و جنایات آنها و رژیم های دست نشانده شان علیه خلقهای مظلوم این کشورها ادامه دارد و بر منابع و ثروتهای این کشورها چنگالهای خونین خود را فرو بردند. لیکن ملاحظه می شود که در دهه دوم قرن بیست و یکم شیوه کمک و بسیج و سازماندهی دوباره گروه های ارتجاعی اسلامی را در برابر جنبشهای مترقی آزادی خواهانه خلقهای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و جنبشهای انقلابی مردمی در این کشورها برگزیده اند و زمینه و شرایط را جهت بقدرت رسیدن آنها آماده می کنند. ما بوضوح شاهد این عملکرد تجاوزگرانه و جنایتکارانه امپریالیستهای امریکائی و اروپائی در تونس، مصر، لیبی و سوریه هستیم. این قدرتهای جهانخوار بکمک دولتهای ارتجاعی و وابسته و نوکرشان در شرق میانه گروه های اسلامی مختلفی را ترتیب نظامی و مسلح کرده و در رأس مبارزات خود جوش توده های مردم در شمال آفریقا و شرق میانه قرار دادند و شعار " الله اکبر" را با ماهیت مشخص ایدئولوژیکی و طبقاتی آن جایگزین شعار آزادی خواهانه مردم در این کشورها نمودند. از جهت دیگر در همه این کشورها طی ماه ها تظاهرات و اعتراضات مردم کمتر شعار ضد امپریالیستی روشنی از طرف معترضین بلند شده است. این اعتراضات و تظاهرات اکثراً زیر شعارهای با محتوی مذهبی صورت گرفته است. همین امر خود نشان می دهد که گروه های اسلامی بر این جنبشها نفوذ قابل ملاحظه داشته اند و در نتیجه بقدرت دولتی هم رسیدند.

بتاریخ 17 جنوری 2012 روزنامه "حریت" ترکیه گزارش داد که شکاف در ارتش سوریه وسیع می شود و علاوه بر ریاض اسد خود را فرمانده ارتش آزاد سوریه اعلام کرده است. همچنین جنرال مصطفی احمد الشیخ نیز از ارتش سوریه بریده و به "ارتش آزاد" سوریه پیوسته است. این جنرال سوری مدعی شد که چهل هزار از افراد متمرکز ارتش سوریه نیز به او پیوسته اند. این هردو افسران ارتش "شورای نظامی سوریه" را تشکیل داده و با "شورای ملی سوریه" که در ترکیه مستقر است تماس مستقیم گرفته اند و قرار است که شورای نظامی سوریه جنگ چریکی را علیه دولت بشار اسد تدارک کند. دیده می شود که در سوریه جناحی از طبقات حاکم ارتجاعی مخالف با بشار اسد و آن عده از مخالفین دولت سوریه که در کشورهای غربی در تبعید بسر می بردند اولین هسته سیاسی و نظامی را تشکیل داده اند تا با کمک و حمایت قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی منطقه مبارزات خود جوش مردم سوریه را تحت رهبری خود در آورند. قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی متحد آنها به شدت برفع این دوتشکل" سیاسی و نظامی" تبلیغ کرده و سعی دارند تا از این طریق نفوذ و تسلط خود را بر جنبش آزادی خواهانه مردم سوریه تحکیم کرده و گروه های و افراد مورد نظر خود را در رأس مبارزات مردم سوریه تحمیل کنند. و از این امر جلوگیری نمایند که مبادا نیروهای مترقی و انقلابی از درون مبارزات این خلقها سربلند کنند و بر رهبری و ستمدهی مبارزات توده های خلق اثر گذار شوند. طوری که دیده می شود امپریالیستهای امریکائی و اروپائی به کمک و همکاری رژیمهای ارتجاعی عربی از همان ابتدای آغاز جنبش های آزادی خواهانه خلقهای کشورهای شمال افریقا و شرق میانه با همکاری جناحهای دیگری از ارتجاع این کشورها نبض این جنبشها را در دست گرفته و گروه های ارتجاعی اسلامی و دیگر گروه های ارتجاعی را بر آنها مسلط کردند. به همین صورت در سوریه نیز در مدت یازده ماه مبارزات مردم که طی آن هزاران تن قربانی داده و متحمل تلفات سنگینی شده اند، قدرتهای امپریالیستی به هم دستی دولتهای ارتجاعی منطقه خاصاً اتحادیه عرب و دولت ترکیه سعی دارند تا رهبری مورد نظر خود را بر مبارزات خود انگیخته مردم سوریه تحمیل کنند. تاریخ 4 فبروری سایت فارسی بی بی سی گزارش داد که ارتش دولت سوریه حمله گسترده ای را در شهر حمص انجام داده و بیش از دویست نفر را کشته و حدود شش صد نفر را زخمی کرده است. همچنین گفته شد که تا امروز در سوریه حدود هفت هزار نفر توسط دولت کشته شده و هزاران تن مجروح شده اند و هزاران تن زندانی و ده ها هزار تن از کشور فرار کرده اند. شهر حمص که اکنون بزرگترین مرکز مقاومت مسلحانه علیه رژیم بشار اسد است؛ در طی دو هفته اخیر بلا وقفه توسط طیارات رژیم بشار اسد بمباران شده و توسط توپخانه سنگین و حملات راکتی مورد حمله قرار میگیرد. که صدها تن کشته و زخمی شده و ویرانیهای گسترده ببار آورده است.

در همین روز امپریالیسم فدراسیون روسیه و دولت سوسیال امپریالیستی چین قطعنامه شورای امنیت ملل متحد مبنی بر محکومیت دولت سوریه را که از طرف اتحادیه عرب پیشنهاد شده بود، ویتو کردند. ویتوی قطعنامه شورای امنیت ملل متحد مبنی بر محکومیت دولت سوریه توسط دولتهای امپریالیستی فدراسیون روسیه و چین بوضوح نقطه اختلاف و تضاد این دو قدرت امپریالیستی را با بر قدرت امپریالیستی امریکا و امپریالیستهای اروپائی درباره دولت سوریه نشان می دهد. زیرا در شرایط کنونی جهان کشور سوریه برای امپریالیسم فدراسیون روسیه و دولت امپریالیستی چین یگانه نقطه اتکا در نفوذ به منطقه شرق میانه و آبهای مدیترانه است. از جانب دیگر دولت سوریه طی چندین دهه در وابستگی همه جانبه به اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی و بعد امپریالیسم فدراسیون روسیه قرار داشته است. طی چندین دهه روسیه بزرگترین صادرکننده اسلحه به سوریه بوده و حجم تبادل اموال بین دو کشور سالانه به حدود بیست میلیارد دلار می رسد. همچنین پایگاه نظامی فدراسیون روسیه در یکی از بندرگاه های آبی سوریه در مدیترانه مستقر است که برای امپریالیسم روسیه حایز اهمیت استراتژیک در آبهای مدیترانه و دارای اهمیت سیاسی در این منطقه میباشد. از این دو دولتهای روسیه و چین سعی دارند تا حد امکان رژیم بشار اسد در قدرت باقی بماند. دولت سوریه بتاریخ 12 فبروری اعلام کرد که قرار است تا ده روز آینده مسوده قانون اساسی جدید سوریه را به همه پرسى بگذارد. قرار است که دولت سوریه مواد مربوط به نظام تک حزبی که در چهل سال گذشته تنها حزب "بعث سوریه" می توانست حکومت تشکیل دهد و عبارت "نظام سوسیالیستی" را از قانون اساسی سوریه حذف کند. بعد از این احزاب سیاسی دیگر هم

می توانند حکومت تشکیل دهند. همچنین آزادی عقاید مذهبی و حفظ حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی برسمیت شناخته می شود. همزمان با مانورسیاسی رژیم بشاراسد مبنی بر اعلام برگزاری فراندوم برای تغییراتی در قانون اساسی سوریه؛ دولت سوسیال امپریالیسم چین نیز فعالیت‌های دیپلماتیک را جهت باصلاح حل قضیه سوریه آغاز نمود که ظاهراً نتیجه ملموسی از آن بدست نیامد. زیرا امپریالیسم امریکا و امپریالیست‌های اروپائی متحد آن و تعدادی از دولتهای منطقه چون دولت ترکیه و چند کشور عربی ثروتمند حوزه خلیج فارس در سرنگونی رژیم بشاراسد مصمم بنظر می رسند.

با در نظر داشت حمایت و کمک همه جانبه جمهوری اسلامی ایران از رژیم سوریه و حزب الله لبنان و ارتباط تنگاتنگ دولت سوریه با این گروه و گروه حماس در فلسطین و حمایت دولت ایران از گروه حماس و رژیم عراق و حمایت رژیم عراق از رژیم سوریه، به دولت بشاراسد این امکان و جرئت را می دهد که تاجای امکان به سرکوب مخالفین سیاسی اش و خلق سوریه ادامه داده و از این طریق قدرتش را تاجای امکان حفظ کند. از جانب دیگر دولت امریکا و متحدین اروپائی و متحدین عرب اش در حوزه خلیج فارس خواهان سقوط رژیم بشاراسد هستند. زیرا با سقوط رژیم بشاراسد زنجیره قدرت شیعه در شرق میانه که از ایران شروع و در لبنان در وجود حزب الله ختم می شود از وسط ترک برداشته و تا حد زیادی این خواست کشورهای عرب حوزه خلیج فارس نیز هست. و نیز امپریالیسم امریکا زمینه چینی دارد تا نفوذ و قدرت رژیم جمهوری اسلامی ایران را در این منطقه محدود کند. باین صورت گروه های اسلامی حزب الله لبنان و حماس فلسطین نیز تضعیف میشوند. و این مسئله مطابق به خواست دولت صهیونیستی اسرائیل هم می باشد. در آن صورت رژیم کنونی حاکم بر عراق که از حمایت و پشتیبانی همه جانبه دولت اسلامی ایران برخوردار است نیز تضعیف شده و جناحی از طبقات ارتجاعی عراق بقدرت خواهند رسید که بیشتر سرسپرده امریکا و کمتر مخالف دولت صهیونیستی اسرائیل باشد. و در صورت سقوط رژیم بشاراسد در سوریه در کوتاه مدت؛ ضربه شدیدی برای رهبران جمهوری اسلامی ایران خواهد بود. همچنین سقوط رژیم اسلامی ایران نه تنها خواست نهائی دولت امریکا و تعدادی از کشورهای اروپائی که خواست اصلی دولت اشغالگر اسرائیل و عربستان سعودی و دیگر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس نیز می باشد. در شرایط کنونی اینها مسایلی اند که امپریالیسم امریکا و متحدین اروپائی اش در جهت تسلط بیشتر بر شرق میانه و تضمین امنیت دولت استعمارگر صهیونیستی اسرائیل در منطقه شرق میانه در پی حل آنها هستند. دولت امریکا در نظر دارد تا در شرایط و اوضاع کنونی جهان و تحولات سیاسی یک سال اخیر در شمال افریقا و شرق میانه؛ "نظم جدیدی" را در شرق میانه برقرار کند تا در کنار دولتهای ارتجاعی و محافظه کار عرب کنونی در حوزه خلیج فارس که سرسپرده امریکا هستند عده ای از رژیم های را روی کار آورد که بیشتر فرمان بردار امریکا و کمتر مشکل ساز برای دولت اسرائیل باشند. و لو این رژیم ها بقول امریکا توسط نیروهای اسلامی "میانه رو" تشکیل شود. چنانکه در مصر ویا در آینده رژیم اسلامی "معتدل" مورد نظر امریکا در سوریه در کنار دولت اسرائیل روی کار آید. دولت امریکا از این نقشه و استراتژی دوهدف را دنبال می کند: از یکطرف تحدید و یا قطع کردن نفوذ و سلطه قدرتهای روسیه و چین از این منطقه (خاصاً امپریالیسم نوبدوران رسیده چین که می خواهد با استفاده از موقعیت بحرانی امپریالیست‌های امریکائی و اروپائی بر کشورهای بیشتری از کشورهای تحت تسلط آنها در آسیا، افریقا و امریکای لاتین نفوذ و سلطه برقرار کند) و دیگری تقویت گروه های اسلامی عمدتاً سنی مذهب خاصاً در مناطق همجوار با کشورهای روسیه و چین تا در آینده باسانی بتواند از این نیروها علیه این دوکشور رقیب در جهت اهداف خودش یعنی ایجاد اغتشاش در مناطق مسلمان نشین این دو قدرت سرمایه داری و تضعیف آنها استفاده کند. باجناایات مخوفی که دولت سوریه در طی 11 اخیر ماه علیه خلق سوریه و مخالفین سیاسی اش بکمک همه جانبه رژیم اسلامی ایران و حزب الله لبنان انجام داده است؛ بر سر کار ماندن رژیم بشاراسد در دراز مدت مشکل بنظر می رسد و امپریالیست‌های امریکائی و اروپائی به کمک متحدین شان دولت ترکیه و دولتهای عربی منطقه، رژیم بشاراسد را ساقط خواهند کرد. این احتمال نیز وجود دارد که امریکا با امتیازدهی به دولتهای روسیه و چین در موارد و مناطق دیگری از جهان آنها را از حمایت دولت سوریه منصرف کرده و زمینه سقوط رژیم بشاراسد را تسریع کند.

ادامه مبارزات خلق سوریه و دورنمای تاریک از نتایج مبارزات آنها:

بتاریخ 14 مارچ 2011 میلادی صدها تن از مردم سوریه در جاده های دمشق و شهر حلب دومین شهر بزرگ سوریه علیه اختناق و استبداد، ستم، بی حقوقی و بی عدالتی از طرف رژیم حاکم سوریه تظاهرات کردند و خواهان اصلاحات دموکراتیک، آزادی زندانیان سیاسی و ختم قانون حالت اضطراری (که طی چند دهه در سوریه نافذ بوده است) شدند. تظاهرات مردم معترض ادامه یافت و پولیس دولت سوریه بتاریخ 18 مارچ بر تظاهرکننده ها حمله کرد و سه نفر را بقتل رساند. بتاریخ (21) مارچ مردم خشمگین به دفتر حزب حاکم و یکی از دفاتر دادگاه سوریه حمله کرده و آن مکانها را به آتش کشیدند. تظاهرات مردم معترض در شهرهای مختلف سوریه ادامه یافت. پولیس به مسجد عمری که تظاهرکننده ها در آن اجتماع کرده بودند حمله کرده و شش تن را بقتل رساند. بتاریخ 25 مارچ تلویزیون العربیه گزارش داد که نیروهای امنیتی در شهر "درعا" حدود صد نفر را کشته اند. بتاریخ 16 اپریل دولت لغو حالت اضطراری را اعلام کرد و فعالیت احزاب سیاسی را مجاز شمرد. لیکن مردم معترض این اقدامات دولت را قبول نکرده و گفتند که دیگر به این رژیم اعتماد ندارند و خواهان کناره رفتن بشار اسد شدند. در تمام این مدت دولت سوریه تظاهرات ها و اعتراضات مردم را توسط گروه های اسلامی سلفی و گروه های تروریستی خوانده است. در این جریان دولت بشار اسد هزاران تن از مردم سوریه را دستگیر و زندانی و شکنجه کرده است. بتاریخ 21 ماه می دولت سوریه عفو عمومی اعلام کرده و تمام زندانیهای سیاسی سابق و زندانیان چند ماه اول اعتراضات مردم را از بند رها نمود؛ اما این اقدام دولت در راضی کردن مردم معترض نیز اثری نبخشید و همچنین روی خواست اصلی شان مبنی بر سقوط حکومت بشار اسد پافشاری کردند. بتاریخ هفتم جون دولت سوریه مدعی شد که در شهر "جسر الشغور" مردان مسلح (120) تن از نیروهای امنیتی و پولیس سوریه را کشته اند. بتاریخ 16 جولای مخالفین دولت سوریه در ترکیه اجتماع کردند و "کنگره نجات ملی" متشکل از (300) تن را تشکیل دادند. دولت امریکا و دیگر دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی حمایت خود از "کنگره..." را اعلام کردند. بتاریخ دوم نوامبر اتحادیه عرب اعلام کرد که دولت سوریه پیشنهاد این اتحادیه مبنی بر توقف سرکوب تظاهرات مردم را پذیرفته است. بتاریخ 13 دسامبر 2011 گزارش شد که یک گروه از حرفه ئی ترین آدمکشان سازمان القاعده که تحت حمایت دولت پاکستان و امریکا قرار دارند و در جنگهای لیبی علیه رژیم فذافی سهم عمده داشته اند از طریق ترکیه به سوریه آورده شده اند تا علیه دولت بشار اسد به جنگند.

با گذشت ماه ها و ادامه تظاهرات مردم سوریه، عملیات مسلحانه بطور پراکنده توسط گروه های مختلف اسلامی نیز آغاز شد که توسط دولت ترکیه، عربستان سعودی و قطر حمایت می شوند. همچنین فرار سربازان و افسران از ارتش سوریه ادامه یافت و آنها خود را "ارتش آزاد" سوریه اعلام کردند. با ادامه و تشدید جنگ مسلحانه، دسته های مسلح بیشتری از گروه های مختلف اسلامی؛ اخوان المسلمین، القاعده، سلفی ها، و هابیها و غیره گروه ها از جانب کشورهای مخالف دولت سوریه به این کشور اعزام شدند و جنگهای مسلحانه وسعت و شدت بیشتری یافت و بالمقابل حملات ارتش، پولیس و دستگاه "امنیت" دولت سوریه نیز گسترده و شدید شدند. دولتهای امریکا، انگلستان و فرانسه و عربستان، قطر و ترکیه سلاح و مهمات و پول بدسترس مخالفین دولت سوریه قرار می دهند. دولت ترکیه نقش هم آهنگ کننده کمکهای تسلیحاتی این کشورها را با کمکهای لوژستیک و اطلاعاتی به گروه های شورشی ایفاء می کند. خاک ترکیه تا کنون میزبان بیش از پنجاه هزار نفر از پناهندگان سوریه بوده است. هم چنین هزاران تن به کشورهای لبنان و عراق فرار کرده و تاکنون حدود یکصد و پنجاه هزار تن به کشورهای اردن پناهنده شده اند.

بتاریخ 14 فبروری 2012 شورای امنیت ملل متحد فیصله کرد که سه صد تن از ناظران غیر مسلح ملل متحد به سوریه بروند و بر تطبیق طرح "صلح" شش ماده ای ملل متحد و اتحادیه عرب بین دولت سوریه و مخالفان آن نظارت کنند. کوفی عنان (سابق سرمنشی ملل متحد) منحنیث فرستاده ویژه سرمنشی ملل متحد مامور اجرای این طرح گردید. بخشی از این سربازان عازم سوریه شدند؛ لیکن طی مدت سه ماه اقامت شان در سوریه نتوانستند نقش مؤثری در تطبیق قطعنامه شورای امنیت و تأمین "صلح"، ایفاء کنند. هم طرف دولت سوریه و هم مخالفان این طرح را جدی نگرفتند و در جهت تطبیق آن کوچکترین

گامی برنداشتند. زیرا دولت امریکا و متحدین آن، اگرچه ظاهراً با این طرح موافقت کردند اما در اصل علاقه ای به موفقیت آن نداشتند و سعی می کردند می کنند تا با ادامه جنگ رژیم اسد را ساقط کنند. اما برخلاف دولت امریکا و دولتهای اروپائی، فدراسیون روسیه و چین بگونه جدی از این طرح حمایت کردند و تا حال سه قطعنامه شورای امنیت ملل متحد را که علیه دولت سوریه صادر شده است ویتو کرده اند. ملاحظه می شود که اختلافات و تضاد دولت امپریالیستی فدراسیون روسیه و دولت سوسیال امپریالیستی چین با امپریالیسم امریکا و متحدین اروپائی اش خاصتاً امپریالیسم فرانسه و انگلستان بر سر بحران سوریه بوضوح آشکار گردیده است. با وجودیکه جنگ لفظی بین این کشورها بر سر بحران سوریه نیز شدت یافته است؛ لیکن دولتهای روسیه و چین تاکنون از حمایت دولت سوریه دست برنداشته اند. سوریه آخرین پایگاه امپریالیسم فدراسیون روسیه در شرق میانه است و یک پایگاه نظامی دریائی در این کشور دارد. و امپریالیسم نوظهور چین که در حال گسترش نفوذ و تسلط اقتصادی و سیاسی اش خاصتاً در قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین است؛ تلاش می کند تا از این طریق بر بخشهای از شرق میانه نیز نفوذ حاصل کند. موقعیت کنونی سوسیال امپریالیسم چین منحصبتاً دومین قدرت اقتصادی جهان و موقعیت بحرانی امپریالیستهای امریکائی و اروپائی این زمینه را برای این قدرت نوظهور سرمایه داری نیز مساعد ساخته است تا مانورهای دیپلوماتیکی را در جلوگیری از یک تازیهای دولت امریکا در سطح جهان انجام دهد؛ لذا در مورد بحران سوریه در کنار امپریالیسم فدراسیون روسیه که یکی از اعضای مهم "پیمان شانگهای" است علیه تصامیم امریکا و ناتو قرار گرفته است. به نظرمی رسد که در اوضاع کنونی جهان و بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی، این اقدام دولتهای فدراسیون روسیه و چین، علامت اولین قطب بندیهای رقابتی قدرتهای امپریالیستی بر سر تسلط و غارتگری بر خلقها و ملل تحت ستم و استثمار جهان است. بعبارت دیگر قطب بندی بین دو قدرت امپریالیستی "شرق" و قدرتهای امپریالیستی "غرب" در شرایط کنونی خاصتاً امریکا و انگلیس و فرانسه می باشد. همچنین در منطقه شرق میانه دولت ایران، عراق و حزب الله لبنان نیز بطور همه جانبه از دولت بشار اسد حمایت میکنند.

با ادامه و تشدید تظاهرات و اعتراضات مردم و توسعه و تشدید عملیات مسلحانه علیه دولت سوریه؛ این دولت نیز در طول یک و نیم سال با اتکاء به حمایت های سیاسی و نظامی امپریالیسم روسیه و حمایتهای سیاسی امپریالیسم چین، با سبانه ترین وجهی علیه مردم معترض عمل کرده و از هر قساوت و جنایتی علیه آنها کار گرفته است. تا حال بیش از بیست هزار تن از مردم سوریه را کشته است، هزاران تن مفقود الاثر شده اند، هزاران تن زخمی و ده ها هزار تن دیگر از زندانی کرده که به وحشیانه ترین وجهی شکنجه شده اند. دولت ضد مردمی و جنایتکار بشار اسد طی این مدت بارها به اعدام کودکان دست یازیده است. تا کنون حدود دویست میلیون تن از مردم سوریه مجبور به ترک خانه های شان شده اند، ویرانیها و خرابیهای چند ده میلیارد دلاری به این کشور وارد آمده و شیرازه زندگی صدها هزار تن از مردم سوریه از هم پاشیده است. در تمام این مدت مطبوعات و رسانه های جمعی امپریالیستهای غربی خاصتاً امریکا، فرانسه و انگلستان و مطبوعات کشورهای ترکیه، عربستان و قطر تبلیغات گسترده ای را بر علیه دولت بشار اسد و به طرفداری از مخالفین مسلح او بر اه انداخته اند.

بتاریخ (14) جولای مخالفین مسلح دولت سوریه حملات شدید شانرا در دمشق متمرکز کردند و اعلان نمودند که تا سرنوشتی دولت بشار اسد به جنگ ادامه می دهند. اما ماشین سرکوب دولت سوریه با تمام بربریت از زمین و فضا علیه آنها عمل کرده و مجبور به عقب نشینی شدند. بعد به تاریخ (20) جولای حملات شدیدی را در حلب دومین شهر بزرگ سوریه آغاز کردند. این شهر سه میلیون نفوس دارد و یکی از مراکز مهم تجاری و اقتصادی سوریه است. ارتش سوریه این شهر را به محاصره گرفته و طی این مدت مواضع مخالفین را از هوا و زمین به شدت کوبیده است. دولت سوریه این جنگ را "ام المعارک" (مادر جنگها) خوانده است. همچنین تا حال کنترل پنج شهر کرد نشین سوریه در مرز ترکیه بدست کوردهای سوریه افتاده و توسط گروه های کرد متحد (پ ک ک) اداره می شوند. بتاریخ 23 جولای سخنگوی وزارت خارجه سوریه به پاسخ یکی از خبرنگاران گفت: "دولت سوریه سلاح شیمیائی علیه مخالفان داخلی بکار نخواهد برد"؛ از آن روز این بزرگترین دست آویز برای امپریالیسم امریکا و متحدین آن شده است تا به این بهانه بتوانند خارج از فیصله و مجوز شورای امنیت ملل متحد علیه دولت سوریه به

اقدام نظامی متوسل شوند. به همین تاریخ اتحادیه عرب " راه حل یمنی " را برای دولت سوریه پیشنهاد کرد، یعنی در صورتی که بشار اسد از قدرت کنار برود ؛ امنیت جانی او تضمین می شود، به محاکمه کشیده نخواهد شد و همچنین امنیت پناهندگی او تضمین خواهد گردید؛ که این طرح از طرف دولت سوریه رد گردید. بخشهای از شهر حلب برای مدت هشت روز در کنترل مخالفین مسلح باقی ماند. و دولت فدراسیون روسیه بشکلی از حملات سنگین دولت سوریه به این شهر حمایت کرد؛ باین عبارت که وزیر خارجه روسیه گفت: " وقتی شهری در تصرف گروه های مسلح در می آید، دولت چه باید بکند! ". بتاريخ 29 جولای بانکی مون سرمنشی ملل متحد گفت که " در سوریه جنگ نیابتی جریان دارد"، که منظوری از این کنایه در مورد جنگ داخلی سوریه مشخص است. لیکن او حاضر نه شد که درباره به صراحت سخن بگوید. حتی همین گفته بانکی مون محافظه کاری و هم بی صلاحیتی سازمان "ملل متحد" را عیان میسازد. در همین روز خبرنگاری بی سی در مرز بین سوریه و ترکیه گفت: "در شهر "ادنا" ترکیه (محل که پایگاه نظامی ناتو در آن قرار دارد) یک مرکز نظامی سری تأسیس شده است که برای مخالفین دولت سوریه اسلحه و مهمات تهیه کرده و آنها را آموزش نظامی می دهد". گفته می شود که گروه های اسلامی القاعده، "اخوان المسلمین"، سلفیها و وهابیهها به کمپ نظامی ناتو در قطر نیز آموزش نظامی دیده و مسلح می شوند تا رژیم اسد را سرنگون کنند.

بتاریخ 30 جولای دولت سوریه اعلام کرد که بعد از سه روز عملیات نظامی؛ مخالفین مسلح را از محل صلاح الدین در شهر حلب بیرون رانده است. لیکن خبرنگار صدای امریکا گفت که مقاومت مسلحانه هنوز در بخشهای از این شهر علیه دولت سوریه ادامه دارد. بتاريخ 31 جولای وزیر خارجه ترکیه در مصاحبه ای با روزنامه "حریت" چاپ انقره گفت: " در صورتی که نیروهای دولتی سوریه شهروندان سوری را که به مرزهای ترکیه می گریزند هدف قرار دهد، ترکیه نسبت به چنین اقداماتی واکنش نشان خواهد داد". این صحبت وزیر خارجه ترکیه با در نظر داشت اینکه دولت ترکیه طی چند هفته قبل قوای نظامی قابل ملاحظه ای را در مرز با سوریه جابجا کرده است، گویای یک تهدید نظامی علیه دولت سوریه به شمار می رود. دولت ترکیه که عضو ناتو است، یکی از متحدین امپریالیسم امریکا در منطقه بوده و منحصی دستیار دولت امریکا در جهت تحقق اهداف غارتگرانه امپریالیسم امریکا در منطقه عمل می کند. چنانکه در بحران اخیر سوریه از ابتدا منحصی تطبیق کننده سیاستهای امپریالیسم امریکا عمل کرده است. منجمله حمایت همه جانبه از نیروهای مخالف دولت سوریه در خارج از این کشور و حمایت از تشکیل "شورای ملی" مخالفین دولت سوریه در خاک ترکیه. اما گفته های وزیر خارجه ترکیه مبنی بر "دفاع از پناهندگان سوریه" که به ترکیه می گریزند؛ در این مورد بی اساس و یک ترفند دیپلماتیک بوده بلکه منظور اصلی از حضور نظامی ترکیه در این مرز تحت نظر قرارداد فعالیت نیروهای پیش مرگه حزب کارگران کردستان ترکیه (پ ک ک) و کمک به گروه های مسلح مخالف دولت بشار اسد می باشد. یک ونیم ماه قبل دولت سوریه با استفاده از تضاد (پ ک ک) با دولت ترکیه و بر اساس توافقی که با احزاب کردی سوریه نمود؛ کنترل این منطقه را برای آنها واگذار کرد. از آن زمان نیروهای (پ ک ک) با نیروهای "حزب اتحاد دموکراتیک سوریه" در پنج شهر کرد نشین سوریه مستقر شده و پرچمهای (پ ک ک) را بر فراز عمارات دولتی در کردستان سوریه به احتزاز در آورده و اجرای امور اداری و تأمین امنیت این شهرها را بعهده گرفته اند. دولت ترکیه در این باره سخت نگران بوده و با تمام قوا سعی می کند تا مانع قدرت گیری بیشتر حزب کارگران کردستان ترکیه و حزب اتحاد دموکراتیک کردستان سوریه در این منطقه شود. لذا این احتمال وجود دارد که دولت ترکیه به بهانه حفاظت از مهاجرین سوریه، در داخل مناطق کردستان سوریه علیه نیروهای (پ ک ک) اقدام به حمله نظامی نماید.

بتاریخ (20) آگست وزیر خارجه ترکیه در مصاحبه ای با روزنامه " حریت" چاپ ترکیه گفت: " خاک ترکیه بیش از این گنجایش پذیرش مهاجرین سوریه را ندارد و باید منطقه امنی در داخل خاک سوریه ایجاد شود تا سوریهای که از خانه های شان فرار می کنند در این منطقه اسکان داده شوند". که در صورت ایجاد چنین منطقه ای در خاک سوریه، از طرف قدرتهای امپریالیستی و ترکیه منطقه پرواز ممنوع اعلان خواهد شد. و دولت ترکیه این امکان را می یابد که (پ ک ک) و حزب اتحاد

دموکراتیک سوریه) را تحت فشار نظامی گذاشته ویا مورد حمله نظامی قرار دهد. در کردستان سوریه دوازده حزب سیاسی کردی فعالیت دارند واز جمله حزب اتحاد دموکراتیک در وحدت با حزب کارگران کردستان ترکیه(پ ک ک) قرار دارد. در همه حال دولت ترکیه از قدرت گرفتن حزب اتحاد دموکراتیک سوریه در بخش کرد نشین سوریه نیز هراس دارد. چنانکه بعد از جنگ خلیج در سال 1991 و شکست رژیم صدام حسین در جنگ و ایجاد منطقه پرواز ممنوع در فضای عراق؛ منطقه کرد نشین عراق به حمایت دولت امریکا به "خودمختاری" دست یافت. و بعد از آن از سال 2003 و سقوط رژیم صدام حسین؛ کردهای عراق با حمایت همه جانبه امپریالیسم امریکا به خودمختاریهای بیشتری دست یافته اند. و سالهاست که سران احزاب کردستان سوریه در اربیل(مرکز کردستان عراق) زندگی می کنند. و اکنون منطقه کردستان عراق به مرکز فعالیت های "سیا" امریکا و "موساد" اسرائیل و سازمان جاسوسی ترکیه "میت" در منطقه مبدل شده است. بهر صورت ترکیه از همین حالت در کردستان عراق نیز نا خوشنوداست و این وضعیت رابه قدرت گیری بیشتر کرد های ترکیه و کردهای سوریه می داند. همچنین قدرت گرفتن کردهای سوریه و مستقر شدن نیروهای پیشمرگه (پ ک ک) در این منطقه تا حدی مانعی برای کمک رسانی دولت ترکیه و عربستان و قطر برای "ارتش آزاد" سوریه نیز شده است.

مطلب دیگر اینکه با عمیق تر شدن بحران سوریه و یاد ر صورت سقوط رژیم بشار اسد؛ احزاب مناطق کوردنشین سوریه نیز قدرت گرفته و در معادله قدرت در سوریه بعد از رژیم بشار اسد خواهان حقوق سیاسی و خودمختاری بیشتری خواهند شد. و حزب کارگران کردستان ترکیه(پ ک ک) و حزب اتحاد دموکراتیک سوریه با استفاده از این اوضاع قدرت مند تر خواهند گردید. گرچه حزب اتحاد دموکراتیک سوریه ظاهراً اعلام کرده است که هیچ رابطه با (پ ک ک) ندارد؛ اما آگاهان سیاسی کرد می گویند که این حزب در حقیقت شاخه ای از (پ ک ک) است. و بعد از سقوط رژیم بشار اسد کوردهای سوریه خواهان نظام فدرالی در سوریه خواهند شد. از طرف دیگر ترکیب ملیتی و مذهبی در سوریه بسیار پیچیده است. ملیتهای عرب، کرد، ارمنه و ترکمن و مذاهب مختلف من جمله سنی و فرقه های مختلف شیعه علوی و دروزی و فرقه ایزیدی و همچنین مسیحیان و غیره اقلیتهای مذهبی در سوریه زندگی می کنند. در دوران زمداری حافظ اسد در سوریه، پ ک ک رابطه بسیار نزدیکی با دولت سوریه داشت و عبد الله او جالان سالها در سوریه زندگی می کرد و از حمایت دولت سوریه برخوردار بود. بخش کورد نشین در شمال غربی سوریه موقعیت دارد که بخشی از ولایات حسکه، رقه و حلب را نیز در بر می گیرد. نفوس کوردهای سوریه حدود دوونیم میلیون تخمین شده است. بطور عموم هشتاد درصد ساکنان سوریه عرب هستند. به لحاظ موقعیت جغرافیائی کردستان سوریه در مرزهای کردستان عراق و کردستان ترکیه متصل است. اما بر اساس پالیسیهای تبعیض گرایانه و ضد کردی دولت سوریه در چهل سال اخیر بخش کردستان در داخل خاک سوریه به صورت سه بخش مجزا از هم قرار گرفته و در بین آنها اعراب اسکان داده شده اند. از زمانی که حافظ اسد در سال 1970 بقدرت رسید تا کنون حدود سه صد هزار کرد سوریه از حق شهروندی محروم شده و فاقد شناسنامه و دیگر اسناد هویتی بوده و از هر نوع حقوق اجتماعی و سیاسی در سوریه محروم اند.

بتاریخ اول آگست خبرگزاریهای غربی اطلاع دادند که موشکهای پیشرفته زمین به هوا(استینگر) بدسترس "ارتش آزاد" سوریه قرار گرفته است. که بدون شک توسط دولت امریکا صورت گرفته است. دسترسی مخالفین دولت سوریه به این سلاح جنگ را در شهر حلب، دمشق و حمص شدت بخشیده و بالمقابل ارتش دولت سوریه با شدت و بیرحمی بیشتری این شهرها را در زیر بمبارانهای وحشیانه قرار داده است. تا کنون صدها هزار تن از مردم سوریه از ترس آتش هردو طرف جنگ از خانه و محل زندگی شان فرار کرده اند. نیروهای ارتش سوریه بدون هیچ گونه رحمی زنان، کودکان و مردان را از زمین و هوا آماج قرار میدهد. همچنین نیروهای مخالف دولت که اکنون توسط دولت های امریکا و ناتو و عربستان و قطر مسلح شده اند؛ بیرحمانه به کشتار مردم سوریه ادامه می دهند و به بهانه های مختلف از جمله اتهام "همکاری" با دولت بشار اسد آنها را به جوخه های اعدام می سپارند و یا قتل عام می کنند. هردو طرف جنگ کوچکترین توجهی به میثاقهای بین المللی درباره اسیران جنگی و ساکنان مناطق جنگی نمی کنند. گروه های شورشی ده ها تن از افراد تسلیم شده از ارتش و ملیشه های دولت سوریه را

بعد از شکنجه های وحشیانه و غیر انسانی اعدام صحرایی کرده اند. ولی مطبوعات غربی فقط با گزارش کوتاهی از این وقایع بسنده کرده اند. چنانکه طی سی سال اخیر در کشورهای مختلف تجربه نشان داده است که یکی از باصطلاح تاکتیکهای جنایتکارانه گروه های اسلامی وحشی اینست که با تولید وحشت و کشتار وحشیانه مردم را مجبور به اطاعت از اوامر خود می نمایند. همچنین گروهی از القاعده تحت رهبری فردی بنام "ابوالخدره" در شرق سوریه جای گزین شده و علیه دولت سوریه می جنگد یک خبرنگار غربی از منطقه گزارش داد که این گروه در نظر دارد "خلافت اسلامی" تأسیس کند. گروه های مختلف القاعده که توسط عربستان و قطر و ترکیه و به کمک پولی و تسلیحاتی دولت امریکا و ناتو به سوریه آورده شده اند تا در سرنگونی دولت بشار اسد به جنگند، از افراطی ترین گروه های اسلامی جنایتکار بوده و از دشمنان خونی فرقه های مختلف شیعه، مسیحیان قبطی و کرد ها هستند. اینها زیر این عنوان در سوریه می جنگند که دولت بشار اسد یک "رژیم مرتد" است و باید سرنگون گردد و بجایش یک رژیم اسلامی تشکیل شده و نظام شریعت اسلامی در سوریه حاکم شود.

بتاریخ 6 اگست ریاض حجاب صدر اعظم سوریه از کشور گریخت و در اردن به مخالفین پیوست. ریاض طی مصاحبه گفت که: "من امروز اعلام می کنم که از رژیم کشتار و وحشت پشت کرده و به صفوف قیام کنندگان پیوسته ام". این هم از جمله برنامه های امپریالیسم امریکا و انگلیس و فرانسه است تا از این مهره ها در دولت آینده سوریه بعد از سقوط بشار اسد استفاده کنند. چنانکه در لیبی چنین کردند. در حالیکه همین مهره های قدرتمند دولت سوریه حدود یک و نیم سال به کشتار خلق مظلوم سوریه مشغول بوده اند و دستهای آنها تا مرفق بخون خلق سوریه آلوده است و حال که سردر آستان امپریالیسم امریکا و فرانسه فرود آورده اند از آنها چهره بنمایش می گذارند که گویا با اقدامات جنایتکارانه بشار اسد علیه خلق سوریه مخالف بوده اند. مسلماً که امپریالیسم افرادی را بکار دارد که هر چه وحشیانه تر به کشتار و سرکوب خلق مبادرت کرده و سابقه جنایت علیه بشریت داشته باشند. حال این ستمگران و جلادان خاین که سلب حمایت از بشار اسد می کنند مورد تأیید قرار گرفته و با مهره های جدید امپریالیسم دوباره بر خلق مظلوم سوریه حاکم خواهند شد.

جنگ با شدت و وحشت هر چه بیشتر در شهرهای حلب، دمشق، حمص و مناطق دیگر ادامه دارد و روزانه ده ها تن از مردم بی دفاع و مظلوم سوریه کشته شده و ده هاتن زخمی می شوند و بخشهای زیادی از این شهرها به ویرانه مبدل شده اند. طبق گزارش صدای امریکا بتاریخ (11) اگست هیلاری کلینتون وزیر خارجه امریکا طی دیداری از ترکیه به خبرنگاران گفت: "من وزیر خارجه ترکیه روی طرح بوجود آوردن یک منطقه پروزامنوع در خاک سوریه باهم مذاکره کرده ایم". همین منبع خبری گزارش داد که ارتش سوریه بیشتر مناطق تحت کنترل مخالفین دولت را در شهر حلب از کنترل آنها خارج کرده است. بتاریخ (20) اگست بارک اوباما رئیس جمهور امریکا طی کنفرانس مطبوعاتی در قصر سفید گفت: "استفاده از سلاح شیمیایی توسط دولت سوریه عبور از "خط سرخ" خواهد بود. همچنین او علاوه نمود که اگر شاهد جابجائی در جبهه سلاح های شیمیایی یا استفاده از این سلاح ها باشیم؛ دارای تبعات بزرگی خواهد بود". ارتش سوریه هزارتن سلاح شیمیایی در اختیار دارد که در پنجاه شهر سوریه انبار هستند. این تذکر و تأکید رئیس جمهور امریکا درباره سلاح های شیمیایی دولت سوریه، از جنبه تبلیغاتی و خلق افکار عمومی علیه دولت سوریه در این زمینه قابل تأمل است. زیرا تا جایی که معلوم است قدرتهای امپریالیستی فدراسیون روسیه و چین هنوز روی مواضع شان در حمایت از رژیم بشار اسد و یا جلوگیری از حمله نظامی امریکا و ناتو به سوریه ایستاده اند و احتمال ویتوی قطعنامه های بعدی علیه رژیم سوریه و یا درباره ایجاد منطقه پروزامنوع در سوریه (یعنی صدور مجوز شورای امنیت ملل متحد بر مداخله نظامی قدرتهای امپریالیستی بر سوریه) از جانب این دو قدرت امپریالیستی وجود دارد؛ لذا رئیس جمهور امریکا و متحدین آن در جستجوی بهانه و طرق دیگری در حمله نظامی به سوریه هستند. بتاریخ (21) اگست قدری جمیل معاون صدر اعظم سوریه در یک نشست خبری در مسکو گفت: "این کشور آماده گفتگو درباره استعفای بشار اسد است". به نظرمی رسد که طرح این موضوع با توافق دولت روسیه صورت گرفته است. زیرا امپریالیسم روسیه از وخامت بحران داخلی

سوریه و عزم دولت امریکا و متحدین آن در سرنگونی رژیم بشار اسد و بحرانی که از این ناحیه در سطح بین المللی در آینده بوجود خواهد آمد، بخوبی آگاهی دارد.

نقش جنایتبار و تخریبکارانه گروه های ارتجاعی اسلامی در جنگ داخلی سوریه:

از آنجاییکه مخالفین دولت سوریه به فعالیتهای نظامی پراکنده علیه دولت بشار اسد دست زدند و تعدادی از افسران و سربازان فراری از ارتش سوریه خود را "ارتش آزاد" سوریه اعلام کردند؛ دولت امریکا، انگلستان و فرانسه و عربستان و قطر و ترکیه از یک طرف کمکهای نظامی را برای نیروهای مخالف دولت سوریه آغاز کردند و از طرف دیگر گروه های اسلامی افراطی (القاعده، اخوان المسلمین، سلفیها و وهابی ها) را از کشورهای دیگر جمع آوری کرده و سازمان دادند تا علیه ارتش، پولیس و پولیس مخفی دولت سوریه به جنگند. این دولتها یک مرکز مخفی نظامی را در شهر "ادنا" در ترکیه تأسیس کردند که مخالفین دولت سوریه در آن آموزش نظامی دیده و مسلح می شوند. مرکز آموزشی دیگری در قطر ایجاد کرده اند که جنگجویان اسلامی توسط کمپنی بلک و اتر امریکائی آموزش نظامی داده می شوند. این تنها در جنگ داخلی سوریه نیست که امپریالیسم امریکا و متحدین آن خاصاً دولتهای انگلستان و فرانسه آشکار و نهان به خاطر اهداف غارتگرانه امپریالیستی شان مداخله کرده اند؛ بلکه طی بیش از دو سال اخیر از آغاز جنبشهای آزادی خواهانه مردم در چند کشور شمال افریقا و شرق میانه به چنین مداخله های خائنه و جنایتکارانه دست زده اند و توسط نیروهای ارتجاعی مذهبی و "غیر مذهبی" این جنبشها را از مسیر آزادی خواهانه آنها منحرف نموده و مهره های مورد نظرشان از گروه های ارتجاعی اسلامی، مهره های از رژیم سابق و افراد دیگری از نمایندگان طبقات ارتجاعی سرمایه دار و زمیندار را بر خلقهای این کشورها حاکم کرده اند. این خیانت و سیاهکاری امپریالیسم امریکا در اوضاع و شرایط مشابهی از مبارزات آزادی خواهانه مردم، برمی گردد به اوایل دهه هشتاد میلادی، یعنی زمانی که توده های خلق افغانستان علیه استبداد فاشیستی رژیم خلقی پرچمیها و بعد تهاجم نظامی سوسیال فاشیستهای روسی به افغانستان بپا خاستند و مبارزه مسلحانه را علیه غارتگران روسی و رژیم نوکر آنها آغاز کردند. در آن شرایط بود که زمینه مداخلات تبه کارانه امپریالیسم امریکا و متحدین اروپائی اش و دولتهای پاکستان، عربستان و ایران علیه خاک و سرنوشت سیاسی خلق افغانستان آغاز گردید. دولت امریکا ارتجاعی ترین و سیاه ترین گروه های اسلامی در افغانستان را مسلح کرده و بر جنگ مقاومت عادلانه مردم افغانستان مسلط ساختند. همچنین دولت امریکا به کمک دولتهای پاکستان و عربستان هزاران نفر از گروه های ارتجاعی اسلامی را از کشورهای مختلف عربی و سایر کشورهای اسلامی جمع کرده و آموزش نظامی داد و مسلح کرد و در کنار گروه های اسلامی بومی وارد جنگ نمود. در همین زمان بود که دولت امریکا تشکیل "لشکر اسلام" را ابتدا تحت رهبری عبدالله عزام و بعد تحت رهبری اسامه بن لادن اساس نهاد. از جنایات سبعانه و مخوف این "لشکریان اسلام" و برادران آنها (احزاب جهادی و طالبی) طی بیش از سه دهه اخیر بدفعات صحبت کرده ایم. همچنین از سیاه کاریها و خیانتهای این گروه ی جانی در دیگر کشورهای عربی در دو سال گذشته نیز در نوشته دیگری توضیحات مفصل داده ام. و نیز از چگونگی خصلت تضاد و خصوصیت جنگ بین امریکا و ناتو و طالبان افغانستان طی یازده سال اخیر، بدفعات بحث کرده ایم و در اینجا از توضیحات بیشتر در این زمینه ها صرف نظرمی کنم. در تمام دوران (سه و نیم دهه اخیر) امریکا و متحدین آن خاصاً دولتهای انگلستان و فرانسه از این گروه های اسلامی در جهت اهداف پلید شان در کشورهای مختلف استفاده کرده اند. زمانی که این گروه ها اوامرها را بی چون و چرا اطاعت کرده اند؛ از آنها بنام "مجاهد" راه اسلام یاد کرده اند و زمانی که بنا بر دلایل مختلف تضاد آنها با امپریالیستهای امریکائی و اروپائی تشدید شده است و در مناطقی از جهان منافع آنها را به منظور امتیاز گیری مورد ضربت قرار داده اند؛ آنها را "تروریست های خطرناک" خوانده اند. زمانی که این گروه های جانی و وحشی در جنگ مردم افغانستان علیه ابر قدرت سوسیال امپریالیسم روسی بزرگترین رقیب امپریالیستی امریکا شرکت کردند و فجیع ترین جنایات را علیه مردم افغانستان مرتکب شدند، در مطبوعات غربی از آنها ستایش بعمل می آمد. ولی زمانی منافع امریکارا در مناطقی از جهان از جمله بمب گذاری در سفارتخانه های امریکا در دارالسلام (تانزانیا) و ناپروبی (کینیا) در ماه اگست سال 1988 و حمله بر کشتی جنگی (یواس اس کول) امریکا در آبهای یمن و یا انفجار دوبرج

مرکز تجارت جهانی در نیویورک و حمله بر عمارت پنتاگن (وزارت دفاع امریکا) بتاريخ (11) سپتمبر 2001 (که از طرف دولت امریکا به القاعده نسبت داده شد) آنها را تروریستهای خطرناک خوانده و مورد تعقیب و سرزنش قرار داد و نام تعدادی از آنها را در لیستهای سیاه شان درج کردند؛ تعداد زیادی از آنها در زندان گوانتانامو، زندان بگرامی کابل و دیگر زندانها، زندانی شدند و افرادی هم که به ترمز ادامه داده اند بقتل رسیدند. اما در دو سال اخیر که امریکا بگونه آشکار و رسمی باب مذاکره را با طالبان افغانستان باز کرده و دفتر سیاسی برای آنها در قطر گشود و تعدادی از افراد مهم آنها را از زندان رها کرد؛ دیگر تبلیغات علیه آنها را هم محدود کرده است. در حال حاضر مذاکرات و چانه زنیهای بین دولت امریکا و رهبران طالبان بر سر سهم آنها در قدرت دولتی در افغانستان جریان دارد. همچنین در تحولات سیاسی دو سال اخیر در کشورهای عربی که گروه القاعده و سایر گروه های اسلامی متحد آنها در جهت اهداف امریکا در کشورهای عربی عمل کرده اند؛ بار دیگر مورد حمایت و تحسین قرار گرفته اند. چنانکه چند روز قبل وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش امریکا طی مصاحبه ای در واشنگتن رسماً از عملیات گروه های القاعده علیه دولت سوریه دفاع کردند. بعبارت دیگر در نزد امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی، " تروریسم" این گروه ها زمانی بد است که علیه منافع خود آنها عمل کنند. با آنکه گروه های ارتجاعی اسلامی شعارهای تند و تیز "ضد امریکائی و ضد اروپائی" و یا علیه برخی از رژیمها و سران کشورهای اسلامی شعاری دهند؛ لیکن به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک سیاسی از جمله نیروهای سیاسی طبقاتی هستند که مالکیت خصوصی را تقویس می کنند و از وحشی ترین دشمنان اندیشه های انقلابی پرولتری و جنبشهای انقلابی پرولتری هستند؛ لذا این نیروها برای طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و قدرتهای استعماری و امپریالیستی خاصاً در کشورهای اسلامی کارآمد بوده و خواهند بود. چگونگی روابط قدرتهای امپریالیستی خاصاً دولتهای امریکا و انگلستان و فرانسه با گروه های ارتجاعی اسلامی و یابرخوردهای نظامی و سیاسی آنها علیه همدیگر ناشی از خصلت تضاد بین گروه های ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی است. و مثال برجسته آن خصلت و خصوصیت جنگ امریکا و ناتو و دولت دست نشانده کرزی با گروه های طالبان و القاعده در افغانستان و جنگ طالبان پاکستانی با دولت پاکستان در منطقه است. حدود یازده سال است که این ("جنگ ضد تروریستی") در افغانستان و منطقه ادامه دارد. ولی بهای سنگین آنرا مردم مظلوم و ستمدیده افغانستان و پاکستان پرداخته و می پردازند. و نیروهای طالبان افغانستان و طالبان پاکستان و دیگر گروه های متحد آنها منجمله القاعده بیش از پیش نیرومند شده اند.

تا قبل از سقوط امپراطوری "سوسیال امپریالیسم شوروی" و بلوک شرق تحت رهبری اش امپریالیستهای غربی و در رأس آن ابر قدرت امپریالیستی امریکا؛ تجاوزات نظامی و توسعه طلبیهای این ابر قدرت رقیب را در کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین تمسک قرار داده و همه اقدامات خاینانه آنها را علیه خلقها و ملل این قاره ها با رنگ و لعاب تبلیغاتی خاصی بنام "خطر استیلای کمونیسم" در جهان بخورد توده های خلق کشورهای خودی و خلقها و ملل جهان می دادند و هر چه بیشتر بر شدت "جنگ سرد" می افزودند. بعد از فروپاشی نظام سوسیال امپریالیستی در روسیه و دیگر کشورهای اروپای شرقی در اوایل دهه نود میلادی؛ امپریالیسم امریکا خطر "هیولای تروریسم اسلامی" که خودش موجد، مربی و سازمان دهنده آن بوده است را دستاویز تبلیغاتی اش در سطح جهان قرار داده و در عقب آن به اهداف توسعه طلبانه اش خاصاً در کشورهای تحت سلطه، دست یازیده است. امپریالیسم امریکا حادثه (11) سپتمبر 2001 رابه گروه القاعده نسبت داده و به کمک متحدین اروپائی اش جنگ جنایتکارانه را علیه خلق افغانستان زیر نام "مبارزه علیه تروریسم بین المللی" جهت سرکوب گروه القاعده و سقوط رژیم طالبان در افغانستان آغاز نمود. امریکا و متحدین آن بتاريخ (7) اکتوبر 2001 افغانستان را مورد تهاجم نظامی و حشیانه قرار داده و آنرا اشغال استعماری نمودند. طی این مدت بیش از چهل هزار تن از مردم مظلوم ما را بقتل رسانده و ده ها هزار تن دیگر را معیوب و معلول کرده اند. ارتشهای جنایتکار امریکا و ناتو یازده سال است که به کشتار و جنایت علیه خلق مظلوم افغانستان ادامه می دهند. به همین صورت امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی در سال 2003 میلادی به کشور عراق لشکرکشی نموده و طی هشت سال اشغال نظامی و تسلط استعماری بر عراق، کشتار و جنایات مخوفی را علیه خلقهای مظلوم عراق

انجام دادند و منابع سرشار نفت عراق را تصرف کردند. وبعد از ساقط کردن رژیم قذافی در لیبی اکنون مصروف کشتار خلق سوریه و سقوط رژیم بشار هستند.

با آغاز مبارزات حق طلبانه خلقهای عرب در کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه طی بیش از دو سال اخیر دولت امریکا همین گروه های اسلامی را از سراسر جهان جمع کرد و مسلح نمود تا جلو حد اقل پیروزی مبارزات آزادی خواهانه مردم تونس، مصر و یمن را گرفتند و بجای نوکران گوش بفرمان سابق که استبداد و ستم آنها خلقهای این کشورها رابه ستوه آورده بود، مهره های تازه دمی از نمایندگان سابق طبقات ارتجاعی حاکم خاصاً از گروه های اسلامی این کشورها را بقدرت رساندند. امپریالیسم امریکا که از سالها قبل در جهت سرنگونی حاکم مطلق العنان و " حرف ناشنو" لیبی به انواع دسایس و توطئه علیه او متوسل شده بود؛ ولی زمانی که مردم این کشور علیه رژیم قذافی بپا خاستند؛ دولت امریکا، فرانسه و انگلستان؛ بنام ایجاد منطقه ممنوعه پرواز حملات هوائی وحشیانه را علیه خلق وکشور لیبی آغاز کردند و ده ها گروه اسلامی افراطی را مسلح کرده و یکجا با کماندوهای ویژه امریکائی و فرانسوی فجیع ترین جنایات را علیه خلق لیبی انجام داده و رژیم قذافی را سقوط دادند. اکنون جهت سرنگونی رژیم سوریه ده ها گروه اسلامی افراطی را مسلح کرده و مامور سرنگونی رژیم بشار اسد کرده اند. پیام گروه اسلامی القاعده برای دیگر گروه های اسلامی افراطی اینست که برادران سوری خود را جهت سرنگونی "رژیم مرتد" سوریه کمک کنید. همچنین یکی از فرماندهان نیروهای مسلح شورشی بنام ابوبکر چند هفته قبل به " رویترز" گفت که: " این گروه ها با خود پول و اسلحه می آورند، جنگجویان با تجربه ای هستند، سلاح و مواد منفجره را از خارج مرزها قاچاق می کنند؛ اما از این ترس داریم که بعد از سقوط رژیم اسد همه چیز از جمله دولت رانا بود خواهند کرد".

قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی منطقه با استفاده از عدم حضور یک رهبری انقلابی پرولتری در صحنه خیزشهای دو سال اخیر در کشورهای عربی بایکارگیری انواع ترفند ها و اغواگریها، اراده و خواست خود را بر خیزشهای خلقهای این کشورها توسط گروه های اسلامی ارتجاعی افراطی و "میانه رو" تحمیل کردند. امپریالیسم امریکا و انگلیس و دولتهای ارتجاعی منطقه از این بیم داشتند که بعد از سقوط رژیمهای دیکتاتوری و ضد مردمی در این کشورها در قدم اول مبدا گروه ها و نیروها ی "ناسیونالیست" بقدرت برسند و بعد نیروهای انقلابی و مترقی برای مدتی با استفاده از فضای نسبتاً بازی که بعد از سقوط این رژیمها بوجود می آید در بین مردم فعالیت کنند و آنها را درباره ترفندها و توطئه های امپریالیستهای جنایتکار امریکائی و اروپائی و بخش دیگری از طبقات ارتجاعی که با لفاظی و عوامفریبی توده های خلق بپا خاسته را اغوامی کنند، آگاهی بدهند. از آنرو قدرتهای امپریالیستی تلاش کردند و می کنند تا گروه های اسلامی وحشی را وارد صحنه کنند تا در چنین فرصتهای حساس از شکل گیری کمترین زمینه ها برای تشوینا و نفوذ نیروهای انقلابی پرولتری و مترقی در این کشورها جلوگیری نمایند. و با تدوین و تصویب قوانین اسلامی جلوه نوع فعالیت آنها را آینده نیز سد کنند. با آنکه خلق سوریه بیش از یک و نیم سال است که به طرز فجیعی کشته می شوند و وحشیانه ترین جنایات و اجحافات هم از طرف رژیم بشار اسد و هم از طرف گروه ها و نیروهای ارتجاعی اسلامی و " ارتش آزاد" بر آنها وارد شده و می شود.

اکنون در اوضاع سوریه مسئله عمده اینست که بعد از سقوط رژیم بشار اسد کدام نیروها منحیث نمایندگان طبقات ارتجاعی در سوریه بقدرت رسانده می شوند. لیکن با در نظر داشت ماهیت و خصلت گروه های ارتجاعی مختلفی که بر رهبری مبارزات و جنگ مردم سوریه تحمیل شده اند، بعد از سقوط رژیم بشار اسد؛ دورنمای پیروزی مبارزات خلق سوریه و آینده سیاسی این کشور تیره و تاریک نظری رسد و رژیم ارتجاعی و ضد مردمی دیگری بر مردم سوریه تحمیل خواهد شد. بدین صورت امپریالیسم امریکا و متحدین آن با مداخلات تبه کارانه شان مانند دیگر کشورهای عربی، جلو پیشرفت مبارزات آزادی خواهانه توده های خلق سوریه را نیز گرفته و نیروی مبارزاتی و خونهای آنها را به هدر داده و گروه های اسلامی جانی را بر سر نوشت سیاسی خلق سوریه حاکم خواهند کرد. بعبارت دیگر آنچه که در مصرو لیبی و یمن اتفاق افتاد نمونه دیگری از دموکراسی امپریالیستی در سوریه نیز برقرار خواهد شد. اینست ترفندهای خاینانه و جنایتکارانه امپریالیستهای امریکائی و اروپائی علیه خلقها و ملل مظلوم جهان

که بنام "دفاع از حقوق بشر"، "دموکراسی" و "حمایت و کمک" از مبارزات حق طلبانه آنها صورت می گیرد.

با توجه به مسایل فوق، توده های خلق در کشورهای عربی و در سایر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم باید به این عملکردهای خاینانه و غارتگرانه امپریالیستها توجه کنند تا بیش از این فریب این ترغیبها را نخورند. رویدادهای دو سال اخیر در کشورهای عربی باید آموزنده ترین درس برای توده های خلق کشورهای تحت سلطه امپریالیسم خاصاً روشنفکران مردمی این کشورها باشد و بیش از این توسط تبلیغات گمراه کننده و "چرب زبانیهای" امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و نوکران بومی آنها فریب نخورند. و به این حقیقت عطف توجه کنند که امپریالیسم و ارتجاع بین المللی دشمنان قسم خورده خلقها و ملل مظلوم و اسیر و تمام زحمتکشان جهان هستند. توده های خلق نباید فریب تبلیغات امپریالیستهای غارتگر را بخورند. اینها در طول تاریخ در هیچ زمانی و در هیچ شرایطی کوچکترین گامی در جهت منافع ملی و طبقاتی خلقها برنداشته و بر نمی دارند. هر کجا که پای هیولای امپریالیسم جهانخوار گذاشته می شود، حتماً یک توطئه خطرناک طراحی شده قبلی در کار است و اولین قربانی آن توده های خلق ستمدیده و جنبشهای انقلابی و مترقی مردمی هستند. ما شاهدیم که خلقهای تونس، مصر، یمن و لیبی بپا خاستند و مبارزات خونینی را علیه ستمگران سابق به پیش بردند؛ هزاران کشته و مجروح دادند، صدها هزار تن آنها همه چیز خود را از دست دادند و به شرایط فلاکت آوارگی و فقر و فلاکت گرفتار آمدند؛ ده ها میلیارد دلار به کشورهای شان خساره رسیده است؛ اما در نتیجه امپریالیستهای امریکائی و اروپائی ستمگران جدیدی از قماش نیروهای ارتجاعی قرون وسطائی و چند تکنوکرات و بوروکرات خود فروخته را بر آنها حاکم کردند. لذا تا زمانی که توده های خلق به آگاهی سیاسی دست نیابند و حزب سیاسی انقلابی، یعنی حزب انقلابی پرولتری خود را که توسط خط انقلابی (مارکسیستی-لنینیستی - مائوئیستی) رهبری شود، ایجاد نکنند؛ مبارزات آنها یا توسط طبقات حاکم و امپریالیستهای حامی آنها سرکوب می شود یا حاصل مبارزات و فداکاریها و قربانیها آنها توسط جناح دیگری از طبقات حاکم ارتجاعی بکمک امپریالیستهای غارتگر غصب می گردد و استثمار و ستم، بی عدالتی و بی حقوقی و رنج و عذاب آنها همچنان ادامه می یابد.

مؤخره:

از اوایل سال (2011) میلادی قیامها و جنبشهای خود جوش توده های مردم از شمال افریقا آغاز شده و به شرق میانه و جنوب غرب آسیا گسترش یافتند. جنبشهای آزادیخواهانه توده های مردم در این کشورها طبقات حاکم ارتجاعی و رژیمهای استبدادی و امپریالیسم بین المللی خاصاً امریکا را بشدت نگران ساخته و بوحشت انداخت. امپریالیسم امریکا و طبقات حاکم در تونس و مصر سعی کردند تا با کنار رفتن سردمداران این رژیمها و تعویض کابینه ها و وعده ای اصلاحات سیاسی هر چه سریعتر جنبش توده های مردم را خاموش کرده و از گسترش و تداوم بیشتر آنها جلوگیری کنند. شرق میانه از جهات مختلف برای امپریالیستها خاصاً بر قدرت امپریالیستی امریکا حایز اهمیت است. اوجگیری جنبشهای حق طلبانه مردم و سرعت گسترش آنها به چند کشور و بوخطر افتادن موقعیت رژیمهای وابسته و سرسپرده امپریالیسم خاصاً امپریالیسم امریکا در این مناطق، منافع آنها را بشدت تحت تأثیر قرار داده است. باین صورت بوجود آمدن اوضاع کنونی در شمال افریقا و شرق میانه محاسبات امپریالیسم امریکادر تطبیق اهداف و پلانیهای غارتگرانه اش در تغییر و بازسازی نقشه این منطقه بر طبق خواستها و منافع آتی اش و تسلط دوامدار بر منابع نفتی و بنادر آن به اشکال مواجه ساخته است. قیل ازین امپریالیسم امریکا تصویری کرد که مانند اشغال نظامی افغانستان زیر نام کذائی «جنگ علیه تروریسم بین المللی» و سرنگونی رژیم «سرکش» صدام حسین در عراق بسهولة میتواند تسلطش را بر این مناطق تحکیم کرده و منابع نفت شرق میانه و منابع نفت و گاز آسیای وسطی و بزرگترین معابر جهان در این مناطق را تحت کنترل در آورد. امواج جنبشهای حق طلبانه مردم شمال افریقا و شرق میانه راتا حدی از حالت خمودگی طولانی مدت بیرون آورده و تا حدی بیداری سیاسی این مردمان مشاهده میشود. و امکان گسترش این جنبشها در مناطق دیگر وجود دارد. با آنکه طی دهه های اخیر جنبش "اخوان

المسلمین" این کشورها را مهد اصلی فعالیت‌هایش می‌دانست؛ لیکن خیزش‌های ناگهانی و سریع توده‌های مردم، در این کشورها احزاب سیاسی اپوزیسیون «غیرمذهبی» را در این کشورها نیز غافلگیر کرد که نتوانستند نقش مؤثری در ستمدنی این جنبش‌ها مطابق به خواسته‌ها و برنامه‌های سیاسی‌شان ایفاء کنند؛ لذا از عقب این جنبش‌ها حرکت کردند. با آنکه گروه‌های مختلف "اخوان المسلمین" در این کشورها از دیگر سازمان‌های سیاسی متشکل و با نفوذتر هستند؛ اما در عمل دیده شد که بخش‌های از نسل جدید از روشنفکران مترقی و تحصیل یافته‌های مربوط به طبقه متوسط در این کشورها تاحدی بیدار شده و مسایل سیاسی جامعه‌شان را از دیدگاه ترقی خواهانه می‌بینند. از همینجاست که تشکلات سیاسی ارتجاعی راست مذهبی و گروه‌های ارتجاعی "غیرمذهبی" نتوانستند در این جنبش‌ها طور دلخواه ابتکار عمل را در دست گیرند. جنبش‌های اخیر در شمال آفریقا و شرق میانه نشان داد که نسلی ابتکار عمل را در سازماندهی اولی این جنبش‌ها عهده دار بوده که به لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و فرهنگی با جنبش "اخوان المسلمین" متفاوت هستند. البته این موضوع را نباید فراموش کرد که چون جنبش‌های کنونی توده‌های مردم از رهبری انقلابی مردمی برخوردار نیستند که بتوانند در سطح جامعه مبارزه توده‌های مردم را انسجام بخشیده و سطح آگاهی سیاسی توده‌های مردم را ارتقاء دهند. و از جایی هم با تحولات سیاسی اخیر موانع از سر راه فعالیت‌های گسترده گروه اخوان المسلمین در این کشورها بر طرف شده و دولت‌ها و احزاب ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی حامی آنها فعالیت‌های این گروه را در سطح جامعه تا آنجاکه علیه نیروهای انقلابی و مترقی قرار می‌گیرند بنفع شان دانسته و با آنها همکاری می‌کنند. موضوع دیگر اینکه قدرتهای امپریالیستی سعی دارند تا بزعم شان آن‌عه از گروه‌های مربوط به جنبش "اخوان المسلمین" و "سلفی‌ها" در کشورهای مختلف اسلامی را که با اصطلاح تغییر روش داده و خود را بابرنامه‌ها و نقشه‌های امپریالیسم و طبقات حاکم بیشتر وفق دهند، مورد حمایت و پشتیبانی قرار میدهند. در جریان جنبش‌های اخیر در کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه و ظاهراً اتخاذ مواضع "لیبرال تر" گروه‌های اخوان المسلمین در مصر و تونس و بحرین که ظاهراً صف‌شان را از گروه افراطی پیروان خمینی و گروه القاعده جدا اعلام کردند، بیش از همه مورد توجه قدرتهای امپریالیستی غربی قرار گرفته‌اند. البته این پالیسی چند سال اخیر دولت امریکا و دولت‌های اروپائی خاصاً دولت انگلستان است که با گروه‌های طالبان افغانستان و پاکستان در تماس بوده و به آنها توصیه می‌کنند که صف خود را از بخش‌های افراطی القاعده جدا کنند. امپریالیست‌های امریکائی و انگلستان بشدت تلاش دارند این برنامه را به پیش برند تا گروه‌های با اصطلاح معتدل "اخوان المسلمین" و "سلفی" و دیگران در کشورهای شرق میانه و شمال آفریقا و گروه‌های طالبان "میانه رو" را در افغانستان و پاکستان بقول خود شان تا سطح حزب اسلامی حاکم بر ترکیه "حزب عدالت و توسعه" با اصطلاح انعطاف پذیر سازند.

با آنکه این جنبش‌ها در ماهیت خود جوش هستند و از رهبری انقلابی پرولتری برخوردار نیستند؛ ولی همین سطح شورش‌ها و قیام‌های مردم هم طبقات حاکم ارتجاعی در کشورهای تحت سلطه و امپریالیست‌های حامی آنها را نگران ساخته است. از آنجائیکه تا ستم و استعمار بر خلقها و ملل وجود دارد، مبارزه توده‌های خلق هم ادامه می‌یابد. در شرایط کنونی جهان شدت استثمار و ستم و بی‌عدالتی طبقات ارتجاعی و غارتگریها و تجاوزات سرمایه داری جهانی و امپریالیسم خلق‌های جهان خصوصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم راتحت فشار طاقت فرسا ورنج و عذاب بیکرانی قرار داده است و قیام‌ها و شورش‌های کنونی شمال آفریقا و شرق میانه و غرب آسیا نتیجه شدت تضاد توده‌های خلق با طبقات ارتجاعی و سرمایه داری جهانی و امپریالیسم است. و روح بیداری و میزان اتحاد و همبستگی توده‌های مردم خاصاً نسل جوان علیه ارتجاع حاکم در این جنبش‌ها بشدت مشهود بوده است. البته در ستمدنی و رهبری این جنبش‌ها به اندیشه و تشکلات انقلابی مردمی نیاز است و در صورت تداوم، این جنبش‌ها رهبری انقلابی خود را خواهند یافت. به یقین این موج جنبش‌های توده‌ای بزودی و به آسانی خاموش نخواهند شد و اگر طبقات حاکمه و امپریالیسم اقدام به

سرکوب قهری این جنبشها بنمایند بر نیروی خشم و قهر خلقها خواهند افزود و در نهایت خود آنها در سطله های خشم توده های خلق بپا خاسته خواهند سوخت.

این نکته قابل تذکر است که نباید در ارزیابیهای ماباره ای نتایج دست آوردهای مبارزاتی توده های مردم در این کشورها دچار اغراق شده و یا برخلاف آنها دستکم بگیریم. من در این نوشته سعی کرده ام تا در تحلیل و ارزیابیهایم از این جنبشها با در نظر داشت ماهیت و خصالت طبقاتی این جنبشها و چگونگی شرایط عینی و ذهنی در این کشورها و در پرتو حقایق علمی و انقلابی و با استفاده از تجارب تاریخی مبارزات انقلابی پرولتاریا و خلقهای تحت ستم و استثمار جهان عیار سازم. با توجه به ماهیت سیاسی و طبقاتی این جنبشها و ماهیت ایدئولوژیک-سیاسی طیفهای مختلف نیروهای اجتماعی (احزاب، سازمانها و جریانهای سیاسی) در این جنبشها که در کنار توده های مردم قرار داشتند و دارند و ماهیت خواستها و اهداف و شعارهای آنها و همچنین با در نظر داشت خواستها و اهداف طبقاتی کوتاه مدت و دراز مدت توده های مردم، می شود میزان دست آوردهای توده های مردم را معین کرد. همچنین باید تذکر داد: با آنکه نقش روشنفکران مترقی در برانگیختن این جنبشها غیر قابل انکار است اما نقش توده های خلق خاصاً توده های مردم شهر نشین در این جنبشها اساسی و تعیین کننده بوده است. استقامت و پایداری روی تحقق همین سطح خواستها و تداوم مبارزه آنها تا این سطح هم ناشی از ماهیت توده ای این جنبشها است. البته شرکت توده های وسیع مردم، روشنفکران و تحصیل کرده ها با خصوصیات و خصایل قشری و طبقاتی آنها و همچنین گروه های سیاسی مخالف رژیم در این جنبشها که سعی در رهبری جنبش خودجوش توده های مردم در جهت منافع طبقاتی شان داشتند و دارند و خصالت سازشکاری آنها را در این جریان نباید از نظر دور داشت. لیکن جریان این جنبشها خاصاً در تونس و مصر نشان داد که وزنه سهم توده های مردم در آنها تعیین کننده بوده و با جوش و خروش بدون وقفه جنبش را به پیش راندند و در ابتدا امکان تسلط کامل بر جنبش را برای رهبری نیروهای بورژوازی سازشکار و گروه های ارتجاعی مذهبی ندادند. چنانکه دیده شد این نیروها عمدتاً به عقب جنبش توده ها حرکت کردند. اما اینرا نمیتوان انکار کرد که این نیروها هیچ اثری بر این جنبشها نداشتند و یا ندارند؛ لیکن آنچه که واضح بوده که نتوانستند بر این جنبشها تا ثیر قابل ملاحظه گذاشته و آنها را تابع خواستها و اهداف سیاسی شان سازند.

در طول تاریخ جوامع طبقاتی توده های خلق نقش سازنده و قاطعی در روند ترقی و تکامل اجتماعی و سرنوشت سیاسی این جوامع ایفاء کرده اند. اما تاریخ انقلابات اجتماعی خلقها این امر را بارها بثبوت رسانده است که نیروی مبارزاتی توده های مردم بصورت خودبخودی انقلاب اجتماعی نمی آفرینند. و یا مبارزات خودبخودی توده های مردم به پیروزی انقلاب رهائیبخش نمی انجامند. بآپیدایش جوامع طبقاتی و تقسیم جامعه به طبقات بهره ده و ستمکش و طبقات استثمارگر و ستمگر و شکل گیری تضادهای طبقاتی در تمام ادوار تاریخی و در نظام های تولیدی مختلف مبارزه توده های مردم به انواع و اشکال ادامه داشته است. مبارزه توده های خلق در عرصه های مختلف حیات اجتماعی (مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی) چرخ تکامل تاریخ را به پیش رانده است. ولی در همه این دوران با آنکه با اثر مبارزات توده های خلق زحمتکش شیوه تولید تغییر کرده است، مثلاً: نظام برده داری به نظام فئودالی و نظام فئودالی به نظام سرمایه داری تغییر کرده و به امپریالیسم تکامل یافته است؛ لیکن در همه این ادوار نیروی مبارز اصلی این تحولات اجتماعی و سیاسی توده های خلق محروم و مسلوب الحقوق بوده اند. و در هر تغییر و تحول اساسی ای که که در این جوامع رخ داده است فقط زنجیر بردگی توده های خلق عوض شده و شیوه ستم و استثمار آنها تغییر کرده است. در این میان فقط بآپیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی و انقلاب کبیر فرهنگی در چین، پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در آلبانی و پیروزی انقلاب های دموکراتیک توده ای در چند کشور جهان در قرن بیستم بود که پرولتاریا و سایر زحمتکشان توانستند برای چند دهه از ثمرات مبارزات انقلابی شان بهره مند شده و به آزادی

سیاسی و دیگر حقوق اساسی اجتماعی شان دستیابند. با آنکه در جوامع طبقاتی در همه تحولات سیاسی و اجتماعی نیروی محرکه عمده و مهم توده های خلق بوده و هستند؛ ولی نیروی کوچکی (طبقات حاکم ارتجاعی) توانسته است آنها را به بردگی بکشد. کنه مطلب هم همین است. یعنی در جامعه طبقاتی ثروت و حاکمیت در دست عده ای معدودی است و براکثریت قاطع توده های خلق حکمرانده و حاصل دست رنج آنها را غصب می کند. این اقلیت اجتماعی چگونه توانسته است کتله های عظیم توده های خلق را بزنجرستم و استثمارش در آورد؛ یکی اسلحه ثروت و سرمایه و دیگری دستگاه حاکمیت طبقاتی آنها (دولت) است. طبقات حاکم ارتجاعی از دولت منحصراً وسیله اعمال حاکمیت و دیکتاتوری طبقاتی شان بر توده های خلق زحمتکش و ستمکش استفاده می کنند. دولت در جوامع طبقاتی پاسدار منافع و حفظ حاکمیت طبقات ارتجاعی است. دولت دارای ارگانهای سرکوب است؛ ارتش، پولیس و پولیس مخفی، قوه قضائیه و زندانهاست. و تا زمانیکه این مشت اقلیت پرازیت در جامعه قدرت اقتصادی و سیاسی را در دست داشته باشد، می تواند از این قدرت در سرکوب خیزشها و مبارزات توده های خلق استفاده کند و بدین صورت وضعیت بردگی توده های خلق هم ادامه میابد. توده های خلق زمانی می توانند خود را از این وضعیت بردگی و اسارت نجات دهند و از آزادی، حقوق سیاسی و اجتماعی برخوردار شوند که قدرت دولتی و اقتصادی را از چنگ طبقات حاکم ارتجاعی بیرون آورند. در هر انقلابی، قدرت سیاسی و حاکمیت طبقاتی مسئله اساسی است. اگر در نتیجه مبارزات توده های خلق یک تحول سیاسی اجتماعی ریشه ای در جامعه بوجود آید، قبل از همه مسئله حاکمیت سیاسی و مالکیت مطرح میشود که باید برفع توده های خلق زحمتکش تمام شود. و اگر چنین تحول کیفی اساسی ای در جامعه رخ ندهد، نمی توان گفت که در آن کشور انقلاب مردمی واقعی بوقوع پیوسته و توده های خلق حاکم بر سر نوشت شان شده اند. فقط بارهبری مبارزات انقلابی توده های خلق توسط حزب انقلابی پرولتری است که انقلاب ملی- دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) به پیروزی میرسد و زمینه را برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی آماده میسازد. برخی سازمانها و جریانات سیاسی دارای ایدئولوژی و تفکرات خرده بورژوازی و بورژوازی (ملی) در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری صحبت از پیروزی "انقلاب ملی" و تشکیل دولت «مستقل ملی» در کشور های نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره دارند. در حالیکه در عصر امپریالیسم بورژوازی (ملی) نظریه ماهیت و خصلت طبقاتی اش رسالت رهبری انقلاب ملی- دموکراتیک را ندارد. رهبری این انقلاب از رسالت طبقه پرولتاریاست و پیروزی این انقلاب شرایط و زمینه را برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی آماده می سازد. انقلاب کار توده های خلق است و با نیروی مبارزات انقلابی توده های خلق توسط حزب واقعاً انقلابی پرولتری به پیروزی میرسد. زمانی اگر در دهه پنجاه و شصت میلادی در کشورهای مصر، عراق، تونس، لیبی، سوریه و غیره گروهی در ارتش دست به کودتا زدند و قدرت دولتی را تصرف کردند و آنها را انقلاب خواندند. آن "انقلاب" ها یا تحولات سیاسی توسط مبارزه انقلابی توده های مردم صورت نگرفته بود و نظریه ماهیت طبقاتی آنها نمی توانست انقلاب واقعی توده های مردم محسوب شود. با در نظر داشت نتایج حاصله از آن کودتاها عملاً به حاکمیت طبقاتی خلق نیا نجامید. اگر چه با انجام آن کودتاها تحولات سیاسی برخی رفرمها در عرصه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برفع مردمان این کشورها (خاصاً در مصر زمان ناصر) صورت گرفت؛ اما حاکمیت طبقاتی همچنان در دست طبقات سرمایه دار و زمینداران بزرگ بود و این کشورها همچنان تحت سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم باقی ماندند. گذشت زمان و سیر تحولات طی چندین دهه در این جوامع نشان داد که نتیجه با اصطلاح آن "انقلاب" ها دولتهای بودند که تا کنون بر سر قدرت هستند و در ماه های اخیر توده های مردم حکام رژیمهای تونس و مصر را منحصراً رژیمهای حاکم فاسد، خاین، جنایتکار، ظالم و مستبد آماج قرار داده و از قدرت بزیر کشیدند.

در شرایط بعد از جنگ بین المللی دوم با تضعیف بزرگترین کشور امپریالیستی استعمارگران گلستان در تعداد زیادی از کشورهای تحت سلطه استعماری انگلیس توده های مردم با مبارزات آزادی خواهانه خود را از سلطه استعماری آن نجات دادند ولی این کشورها دوباره بنام کشورهای

"نومستعمره" و نیمه مستعمره و نیمه فنودال تحت سلطه امپریالیسم منجمله امپریالیسم امریکا درآمدند. در نیمه دوم دهه پنجاه قرن بیستم که باثر انحراف و خیانت رهبران حزب کمونیست اتحاد "شوروی" کشور شوراهابه کشوری سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داد و در تسلط بر جهان در رقابت با سایر امپریالیستها عمدتاً ابر قدرت امریکا قرار گرفت. این قدرت سوسیال امپریالیستی با سوء استفاده از وجهه سابق اتحاد شوروی سوسیالیستی در موجی از تبلیغات گسترده در جهان خود را «ضدامپریالیست» و مدافع منافع و استقلال کشورهای "جهان سوم" در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین و انمود کرده و کشورهای چندی تحت سلطه ای آن قرار گرفتند. سوسیال امپریالیسم شوروی در این کشورها احزاب رویزیونیست وابسته خود را بنام «احزاب کمونیست» تشکیل داد و به کمک سازمان های جاسوسی (ک. گ. ب. و جی. آر. یو) که بنام مستشار نظامی در ارتشهای این کشورها فعالیت داشتند، بخش نظامی این احزاب را در درون ارتشهای این کشورها تشکیل میداد و در فرصت مناسب اقدام به کودتا کرده و قدرت دولتی را قبضه می کردند و بعد با تمام سروصدا پیروزی این کودتاها را پیروزی «انقلاب دموکراتیک» و «سوسیالیسم» در این کشورها جامی زد؛ از جمله کودتای ننگین هفت ثور سال 1357 خورشیدی در افغانستان که توسط باندهای مزدور و آدمکش خلقی پرچمی صورت گرفت. در نوع کودتاها کشورهای عربی، گروه های نظامی که نوبقدرت میرسیدند کودتاها را شانرا "انقلاب" مردم تبلیغ می کردند. و توده های عوام هم از اینکه موقتاً از شر استبداد و اختناق طولانی مدت ستمگران سابق رهائی می یافتند ظاهر آیین حرکتها را استقبال کرده و تاحدی از آن حمایت میکردند. ولی برای آنها مشکل بود (و هنوز هم مشکل است) که می توانستند درک کنند که آن "انقلاب"، انقلاب واقعی آنها نبوده و فقط رژیم تعویض شده و نظام طبقاتی پا برجاست و ستم و استثمار و بی عدالتی در همه عرصه هایشان اعمال میشود.

در جنبشهای حق طلبان و بورژوا دموکراتیک اخیر در تونس و مصر، توده های مردم و روشنفکران مردمی با مبارزات دلیرانه شان دودیکتاتور را از مسند قدرت پائین آوردند اما نظامها و دولتها پابرجا باقی ماندند. در هر دو کشور مصر و تونس در واقع قدرت واقعی را جناح دیگری از طبقات ارتجاعی در دست دارد. و آنچه که توده های مردم احتمالاً تا حال بدست آورده اند و در آینده بدست خواهند آورد، یکعده رفورمهای سیاسی در رژیم خواهد بود. باین صورت آنچه که در این دو کشور پیروزی "انقلاب" مردم خوانده می شود، حقیقت چنین نیست و قدرت سیاسی توسط بخش دیگری از طبقات حاکم این دو کشور تصرف شد. برای به پیروزی رساندن انقلاب مردمی ابتدا باید تلاش و مبارزه در جهت ایجاد حزب انقلابی پرولتری با خط رهبری (م ل م) و ایجاد ارتش خلق و یک جبهه متحد ملی وسیع از نیروهای انقلابی پرولتری و نیروهای مترقی واقعاً ضدامپریالیست و ضدارتجاع تشکیل شود. تهیه این سلاحهای انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، این امکان را برای توده های خلق میسر می سازد که با مبارزات انقلابی شان حاکمیت طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور را سرنگون کرده و سلطه امپریالیسم را از کشور قطع کنند. و با پیروزی انقلاب ملی-دموکراتیک و تشکیل دولت دموکراتیک خلق، توده های خلق به استقلال و آزادی واقعی رسیده و حاکم بر سر نوشت سیاسی شان شده و به عدالت اجتماعی میرسند. در غیر آن مبارزات آنها توسط دولت سرکوب شده و یا دست آوردهای مبارزات آنها، هر قدر هم که قربانی بدهند و فداکاری کنند؛ بوسیله ای جناح دیگری از طبقات حاکم ارتجاعی تصرف میشود. چنانکه مبارزات خلقهای تونس، مصر، لیبی و یمن دچار چنین سرنوشتی گردید و رهبری مبارزات حق طلبانه خلق های سوریه بدست نیروها و گروه های ارتجاعی مختلف افتاد و خلقهای سوریه نیز در آتش جنگهای وحشتناک و ویرانگر میسوزند و دورنمای ظلمتباری نیز پیش روی خواهند داشت.

22 اگست 2012

(پولاد)

